

نگارش: پروفیسور گریگوری لویچ بوندارفسکی



تاریخ توسعه طلبی آمریکا در ایران

- تاریخ توسعه طلبی آمریکا در ایران
- پروفیسور گریگوری لوویچ بوندارفسکی
- انتشار مجدد: چاوشان نوزایی کبیر
- آدرس:

<http://chawoshan.mihanblog.com>

## فهرست:

- ۱- سر آغاز نفوذ آمریکا در ایران ۱
  - ۲- نخستین تلاش آمریکا برای اسیر کردن ایران میسیون مرگان شوستر ۴
  - ۳- میسیون اول میلپو یا تلاش دوم آمریکا برای اسیر کردن ایران ۷
  - ۴- تلاش برای تبدیل ایران به کشور تحت الحمایه ی آمریکا در سال های دومین جنگ جهانی ۱۱
  - ۵- نخستین سال های پس از جنگ ۱۹
  - ۶- نقشه های اسارت ایران در سال های پس از جنگ ۲۲
  - ۷- مبارزه ی امپریالیسم آمریکا علیه دولت ملی مصدق ۲۶
  - ۸- نخستین توطئه ها علیه دولت مصدق ۳۱
  - ۹- امپریالیسم آمریکا و سرنگونی دولت جبهه ی ملی (کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) ۴۵
  - ۱۰- اقتصاد ایران زیر یوغ انحصارهای آمریکا ۵۴
  - ۱۱- جای ایران در نقشه های استراتژیک نظامی امپریالیسم آمریکا ۷۰
-

## ۱- سر آغاز نفوذ آمریکا در ایران

از همان آغاز قرن نوزدهم بازرگانان آمریکایی از بازرگانی خود با چین میلیون ها دلار سود به دست می آوردند. آنان از چین به طور عمده چای صادر می کردند و در ازای آن تریاک بدان جا می بردند. انگلیسی ها با تریاک هندی میلیون ها چینی را به این سم مهلک معتاد ساخته بودند و آمریکایی ها با تریاک ارزانتر محصول ترکیه و ایران این تبهکاری را تکمیل می کردند. این تریاک را آن ها از ازمیر و سپس از بنادر خلیج فارس به بهای هر جعبه ۱۵ دلار می خریدند، ولی در چین به هزار دلار می فروختند! تلاش برای تهیه ی بی وقفه ی صدها هزار جعبه ی تریاک ترکیه و ایران و رساندن آن از طریق اقیانوس اطلس و اقیانوس هند به بنادر چین از جمله عواملی است که در تعیین چگونگی سیاست دوران سی ساله ی اول قرن نوزدهم آمریکا در منطقه ی مدیترانه و خاور نزدیک نقش درجه ی اول داشته است. آمریکاییان به خاطر همین امر در آن زمان به جنگ با الجزیره و تونس و مراکش برخاستند تا عبور بی مانع کشتی های حامل تریاک خود را از تنگه ی جبل الطارق تأمین کنند. آنها برای همین منظور نیز در آن زمان چیزی شبیه به ناوگان ششم امروزی خود به نام «اسکادرون دریای مدیترانه» ایجاد کردند و برای تهیه ی پایگاه های دریایی در سیسیل و منطقه سالونیک به تلاش برخاستند. به همین علت دستگاه دیپلماسی آمریکا با استفاده ی وسیع از ناوگان جنگی خود توانست در سال ۱۸۳۰ قرار داد بازرگانی و سیاسی اسارت باری به ترکیه و در سال ۱۸۳۳ نظیر همین قرارداد را به سلطان مسقط تحمیل کند. آمریکایی ها به کمک این قراردادها، صادرات تریاک ایران از طریق بنادر ترکیه در مدیترانه و دریای سیاه و از طریق بنادر مسقط در خلیج فارس را، زیر کنترل خود قرار دادند و بدینسان کار نفوذ مستقیم به ایران را آغاز کردند.

چون این امر با مخالفت شدید رقبای انگلیسی رو به رو شد، در واشنگتن تصمیم گرفتند مبارزه ی خود را برای نفوذ در ایران موقتاً به کمک مدارس دینی مسیحی و وسایل دیگر انجام دهند.

مورخان ایرانی خاطرنشان ساخته اند که در آغاز سال های سی ام قرن نوزدهم مبلغان دینی مسیحی فرمانی از محمد شاه قاجار گرفتند که به موجب آن اجازه داشتند در شهر ارومیه مدرسه ی آمریکایی دایر کنند. مبلغان مسیحی آمریکایی برای این کار مبالغ هنگفتی دریافت می کردند. آنها به بهانه ی فعالیت مذهبی و تشکیل مدرسه و خدمات پزشکی، به سود آمریکا در میان مردم تبلیغات می کردند و اطلاعات گوناگونی به دست می آوردند که در ماهیت امر جاسوسی بود.

چنین بود سرآغاز تعرض «فرهنگی» آمریکاییان در ایران. فعالیت مبلغان دینی مسیحی شرایط لازم را برای نفوذ سیاسی آمریکا در ایران فراهم ساخت. روز ۱۳ دسامبر سال ۱۸۵۶ قراردادی درباره ی «دوستی و بازرگانی» میان آمریکا و ایران به امضاء رسید که امتیازهای فراوانی برای بازرگانان و کارفرمایان آمریکایی در برداشت.

ولی به علت مخالفت های جدی دستگاه دیپلماسی انگلیس، ایالات متحده آمریکا سال ها بعد یعنی فقط در فوریه سال ۱۸۸۲ توانست سفارتخانه ی خود را در تهران دایر کند. نخستین سفیر آمریکا در ایران بنجامین بود که بلافاصله پس از ورود، به شرکت فعال در مبارزات سیاسی داخل ایران پرداخت و با سران عشایر کرد تماس برقرار کرد. بنجامین که در تهران از رفتار بی شائبه ی آمریکا با ایرانیان دم می زد، خود رفتاری بسیار پرتکبر و سراپا تحقیر نسبت به ایرانیان و فرهنگ باستانی آنان داشت. به طوری که اسناد بایگانی گواهی می دهند، بنجامین در یکی از نخستین گزارش های خود به وزارت خارجه ی آمریکا، ایرانیان را «مردمی خودفروش و سرا متعصب» نامیده بود. جانشین او وینستون با تب و تاب تمام کوشید تا از ناصرالدین شاه اجازه بگیرد که امتیاز احداث راه آهنی از تهران تا بوشهر که کنسولگری آمریکا در سال ۱۸۸۴ آن جا

کشایش یافته بود، به سرمایه داران آمریکایی واگذار شود. ولی رقبای انگلیسی فاش کردند که وینستون برای تحصیل این امتیاز به عده ای از مقامات ایرانی رشوه داده است. در نتیجه ی این رسوایی، وینستون مجبور شد کشور را ترک کند. پرات سفیر بعدی آمریکا به نوبه ی خود کوشید تا نخستین امتیاز استخراج نفت بخش جنوب غربی ایران را از شاه کسب کند. او ناصرالدین شاه را متقاعد ساخت تا یک پیام سری خطاب به رئیس جمهوری آمریکا را که متن آن توسط خود سفیر تهیه شده بود، امضاء کند. این پیام علاوه بر تقاضای کمک به سرمایه گذاری آمریکا در ایران، حاوی دعوت کمک به «نجات ایران از چنگ انگلیس و روسیه» نیز بود.

از آغاز قرن بیستم، هنگامی که تئودور روزولت ریاست جمهوری آمریکا را برعهده داشت، تلاش آمریکا برای گسترش دامنه ی نفوذ خود در ایران بیش از پیش شدت پذیرفت. مبلغان دینی مسیحی و دیپلمات ها، بازرگانان و سرمایه داران، مهندسان و نفت خواران آمریکایی فعالیت خود را تشدید کردند.

## ۲- نخستین تلاش آمریکا برای اسیر کردن ایران میسیون مرگان شوستر

از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم انحصارهای آمریکایی نفوذ خود را در خاور نزدیک و میانه شدت دادند. انحصارگران آمریکایی در جریان انقلاب های ترکیه و ایران که لبه ی تیز آنها علیه زمامداران وابسته به دول استعمارگر اروپایی بود، کوشیدند تا در پرده ی شعار «لزوم تحکیم استقلال» این کشورها، از این انقلاب ها برای اعمال نفوذ در اقتصاد و سیاست آنان استفاده کنند. در سال ۱۹۱۰ دریاسالار کلبی چستر با شرکت فعال وزارت خارجه ی آمریکا موفق شد امتیاز انحصاری راه آهن و معادن بخش بزرگی از سرزمین ترکیه را از دولت آن کشور کسب کند. در همان سال دستگاه دیپلماسی آمریکا دولت ایران را واداشت تا هئیتی از مستشاران مالی آمریکایی را به ایران دعوت کند. ضمناً به دستور تافت رئیس جمهور آمریکا، مرگان شوستر به ریاست این گروه منصوب شد. شخص اخیر پس از ورود به ایران خزانه دار کل کشور اعلام شد و حق نظارت بر تمام عملیات مالی و پولی دولت و از آن جمله حق جمع آوری مالیات ها و تفتیش مالی و حسابداری به او واگذار گردید. از آن پس هیچ یک از وزارتخانه های ایران بدون امضای خزانه دار کل ، حق اقدام به هیچگونه عملیات مالی نداشت. دیپلمات های خارجی همه بر آن بودند که شوستر دارد از اختیاراتی به مراتب بیش از وزیر دارایی و حتی بیش از مجموعه ی هئیت وزیران ایران برخوردار می شود. روز ۱۲ ژوئن سال ۱۹۱۱ شوستر قانونی درباره ی تجدید سازمان دستگاه مالی ایران از مجلس گذراند و با کمک جدی راسل سفیر آمریکایی ها در تهران به برکناری کارمندان ایرانی و تعویض آنان با آمریکایی ها و انگلیسی ها پرداخت و گمرک کشور را زیر کنترل خود قرار داد. در همان سال ۱۹۱۱ شوستر برای دریافت یک وام پنج میلیون لیره ای که در آن زمان مبلغ هنگفتی بود، با محافل مالی انگلیسی و آمریکایی به مذاکره پرداخت. برای تضمین پرداخت این وام اقتصاد سراسر کشور می بایست طی چهل سال تمام زیر کنترل بانک داران غرب باشد. مجله

آمریکایی «رویو اف رویوز» که آن زمان بسیار متنفذ بود، ضمن تفسیر فعالیت شوستر نوشت: «اداره ی امور ایران از نیویورک انجام خواهد گرفت».

کمی بعد امپریالیست های آمریکا به این نظر رسیدند که کنترل مالی ایران برای تأمین سیطره ی کامل کشور کافی نیست. بدین جهت در پائیز سال ۱۹۱۱ شوستر با پشتیبانی کامل راسل سفیر آمریکا خواستار شد که در ایران نوع جدیدی از نیروهای مسلح به نام ژاندارمری مالی تشکیل شود و زیر فرمان شخص خود او باشد. این نیرو اسماً برای جمع آوری مالیات بود، ولی در واقعیت امر نقش تکیه گاه نظامی شوستر و امپریالیست های آمریکایی را در کشور بازی می کرد. شوستر و راسل پس از ایجاد نخستین واحدهای ژاندارم مالی که شمار آنها به ۲۰۰۰ نفر می رسید، از دولت ایران خواستند تا این تعداد را به ۱۵۰۰۰ نفر برساند. همزمان با آن آمریکایی ها انحلال لشکر قزاق را که تنها واحد ارتش منظم ایران بود، خواستار شدند. اگر این نقشه ها عملی می شد، ایران در آن واحد زیر کنترل مالی و کنترل نظامی آمریکا قرار می گرفت.

شوستر همانگونه که خود در کتابش تحت عنوان «اختناق ایران» اعتراف می کند، به تدریج اداره ی تمام رشته های امور کشور را به دست گرفت، بی آن که دولت ایران را به حساب بیاورد. او بدون آن که کوچک ترین اطلاعی از مقاصد خود به وزیران ایران بدهد، برای دریافت وام و امتیاز احداث راه آهن و خرید اسلحه با نمایندگان دول خارجی به مذاکره می پرداخت. شوستر برخلاف قوانین ایران دادگاه ویژه ای زیر نظر آمریکایی ها برای رسیدگی به کارهای آن کارمندان ایرانی که از فرمان ها و دستورهای او سرپیچی می کردند، تشکیل داد و زندان مخصوصی در تهران برای آنان ایجاد کرد. او سالیان درازی پیش از آن که سازمانی به نام ساواک در ایران پدید آید، در این زمینه متبکر شد و پلیس مخفی خاص خود را برای جاسوسی در وزارتخانه ها و ادارات ایران تشکیل داد. افرادی که شوستر آن ها را برای جاسوسی می خرید هنگام گفتگوی وزیران ایران به استراق سمع می پرداختند و هر سندی را که لازم داشتند، می دزدیدند.



شوستر در کتاب خود دعوی می کند که همه ی این اعمال را برای خیر و صلاح ایران انجام می داده است. ولی واقعیات گواه برآنند که در سپتامبر سال ۱۹۱۱ مالیات کشتارگاه ها و مالیات گوشت و دخانیات و غیره به میزان زیادی افزایش یافت، وضع اقتصادی کشور شدیداً رو به خرابی رفت، در یک سلسله از شهرها قحطی شد و بدهی مالی ایران به بانک های خارجی به مراتب بیش از پیش شد. در نتیجه ی این عوامل توده های مردم شهرهای تهران، تبریز و مشهد تظاهراتی برپا کردند که نه تنها مقامات ایرانی، بلکه شوستر و دستیاران او را نیز مستقیماً مورد حمله قرار می دادند. روزنامه های کشورهای غربی مقالاتی در افشای شوستر پرداختند. انتشار این خبر که شوستر خزانه ی ایران را خالی کرده و بیش از ۴۰ هزار تومان به «بانک شاهنشاهی» قرض داده شده است، خشم و برآشفستگی شدیدی در کشور برانگیخت و سوء قصدهایی را به جان اعضای میسیون موجب گردید.

در ژانویه سال ۱۹۱۲ دولت ایران با توجه به وضع سیاسی داخل کشور و بازتاب بین المللی فعالیت میسیون آمریکایی، تصمیم گرفت مرگان شوستر را از مقام خود برکنار سازد. میسیون مالی آمریکایی منحل شد و بدین سان نخستین تلاش آمریکایی ها برای اسیر کردن ایران به ناکامی انجامید. یکی از دانشمندان فرانسوی به نام دمورلی که سالیان دراز مشاور حقوقی دولت ایران بود، کتابی تحت عنوان «مسئله ی ایران و جنگ» نوشت که بخش بزرگی از آن به فعالیت شوستر اختصاص داشت. لنین پس از آشنایی با این کتاب سطور زیرین را از آن استنساخ کرد: «کنترل مالیه ی کشور که می خواهند بدان تحقق بخشد، فرمول جدیدی است برای استتار رژیم تحت الحمایگی که اکنون بسیار مد شده است». لنین با اشاره به دقیق بودن این اظهارنظر، در حاشیه کتاب نوشت: «عالی گفته است!».

ده سال پس از شکست میسیون شوستر، امپریالیسم آمریکا برای تحکیم مواضع خود در ایران به تلاش

تازه ای دست زد.

### ۳- میسیون اول میلسپو یا تلاش دوم آمریکا برای اسیر کردن ایران

بلافاصله پس از پایان نخستین جنگ جهانی، انحصارات نفتی آمریکا به طور فعال به شرکت در مبارزه برای دست یابی به ثروت های نفتی کشورهای خاور نزدیک و میانه، پرداختند. فعالیت آن ها در سال ۱۹۲۱ که هاردینگ، دست نشانده ی این انحصارات رئیس جمهوری امریکا شد، جنبه ی بسیار گستاخانه پیدا کرد. در طول سال ۱۹۲۱ در واشنگتن و تهران مذاکرات پر تب و تاب انجام می گرفت تا دولت ایران امتیاز انحصاری اکتشاف و استخراج نفت را در استان های پنجگانه ی شمال ایران به کمپانی نفت آمریکایی «استاندارد اویل» واگذار کند. در این مذاکرات مرگان شوستر دیکتاتور مالی پیشین ایران و آتور میلسپو رایزن مالی وزارت خارجه ی آمریکا شرکت فعال داشتند. در نوامبر سال ۱۹۲۱ مجلس ایران زیر فشار دیپلمات ها و عمال آمریکایی این امتیاز را تصویب کرد.

همانگونه که انتظار می رفت دستگاه دیپلماسی انگلیس، زیر فشار شرکت نفت انگلیس و ایران، بلافاصله علیه رقیبان جدید به تعرض متقابل پرداخت. مقامات مالی آمریکا برای بازداشتن انگلیسی ها از مخالفت، علیرغم تعهدات رسمی خود، نیمی از سهام خود را به شرکت نفت انگلیس و ایران واگذار کردند. این عمل چنان موجی از برآشفتگی در کشور به پا کرد که دولت ایران در مارس سال ۱۹۲۲ مجبور شد امتیاز «استاندارد اویل» را ملغی کند. محافل واشنگتن متوجه شدند که برای کنترل نفت ایران باید وسیله ی اثر بخش تری به کار برند. تصمیم گرفته شد که در شرایط جدید از تجربه ی ناشی از فعالیت مرگان شوستر استفاده به عمل آید. وزارت خارجه ی آمریکا پس از مشورت با سران شرکت های نفتی و با پرزیدنت هاردینگ، موافقت دولت ایران را جلب کرد تا آرتور میلسپو را که با کمپانی نفت «سینکالر» بستگی نزدیک داشت، به عنوان مستشار عالی مالی کشور یعنی به عنوان مقامی که در ایران سابقه نداشت، منصوب کند.

قراردادی که میان آمریکا و ایران برای تعیین حقوق و وظایف رهبر جدید دستگاه مالی کشور، به امضا رسید، عمداً چنان مبهم و در هم تنظیم شده بود که به میلپو امکان می داد تا هر طور بخواهد در حیات اقتصادی کشور مداخله کند.

در نوامبر سال ۱۹۲۲ میلپو در رأس هیئتی مرکب از ۱۴ کارشناس آمریکایی که اکثر آنها پیش از آن در کشورهای مستعمره و وابسته کار می کردند، وارد تهران شد و بلافاصله به تلاش برخاست تا امتیاز جدیدی در مناطق نفت خیز شمال به کمپانی های نفتی آمریکا واگذار کند. چون «استاندارد اویل» به سبب ارتباطات خود با شرکت نفت انگلیس و ایران یعنی با شرکتی که شنیدن نام آن حس بیزاری و نفرت در مردم ایران برمی انگیزت، بدنام شده بود، امتیاز نفت شمال، همانگونه که پیش بینی می شد به کمپانی آمریکایی «سینکلر» واگذار شد. میلپو و دستیارانش همزمان با آن به اقدام پرداختند تا امتیاز ساختمان راه های آهن و راه های شوسه سراسر کشور را به کمپانی بزرگ «اولن» آمریکایی واگذار کنند. این امتیازها در سال ۱۹۲۴ به آمریکایی ها واگذار شد. کمی بعد اداره ی مخصوص راه آهن ایران به ریاست کلند آمریکایی تأسیس شد. ده کارشناس راه آهن آمریکایی زیردست او کار می کردند.

ولی فعالیت میلپو و دیپلماسی آمریکا به همین جا محدود نشد. در طول سال های ۱۹۲۳-۱۹۲۵ عده ای از آمریکایی ها به مقاماتی چون ریاست اداره ی درآمدهای داخلی وزارت دارایی، خزانه دار کل این وزارتخانه، سرپرست مالی استان های مهمی از ایران چون فارس، آذربایجان، کرمان، خوزستان و گیلان، منصوب شدند. از آنجا که فعالیت روزافزون آمریکایی ها برای ایجاد صنایع، معادن و طرح ریزی ساختمان راه های آهن و شوسه در مناطق دارای اهمیت استراتژیک کشور و نیز پرداخت حقوق های کلان، صرف وجوه هنگفتی را ایجاب می کرد، میلپو و دستیارانش به وضع مالیات های تازه پرداختند. طی پنج سال ۱۹۲۲-۱۹۲۸ بخش درآمد بودجه ی ایران دو برابر شد. ولی این افزایش برخلاف ادعایی که میلپو در کتاب خود

تحت عنوان «هدف های آمریکا در ایران» سعی به اثبات آن دارد، نتیجه ی حسن عمل کارشناسان آمریکایی نبود، بلکه از افزایش شدید مالیات های مستقیم و غیر مستقیم ناشی می شد. طی این سال ها در آمدهای ناشی از مالیات دخانیات ۳۰۰ درصد و در آمدهای ناشی از انواع عوارض راه و حمل و نقل ۴۰۰ درصد و عواید انحصار چای و قند دو برابر شد و مجموع این عوامل طبعاً بار سنگینی را به دوش زحمت کشان و تجار و کسبه خرده پا تحمیل کرد. در سال ۱۹۲۵ که میلپو مالیات واحد راه و نیز مالیات کبریت را وضع کرد، وضع بیش از پیش وخیم شد.

وجوه هنگفتی که در نتیجه ی تشدید فوق العاده استثمار توده های مردم ایران دریافت می شد، در درجه ی اول به مصرف هزینه ی ارتش و پلیس می رسید. ارتش و پلیس در سال هایی که اداره ی امور مالی ایران به دست میلپو انجام می گرفت، ۴۵ تا ۵۲ درصد از کل هزینه ی بودجه را مصرف می کردند. در همان حال اعتبارات مخصوص بهداشت و آموزش و پرورش کاهش یافته بود. کفایت یادآور شویم که در بودجه ی تنظیم شده توسط میلپو در سال ۱۹۲۵ سهم بهداشت فقط ۳ درصد از کل هزینه ی بودجه بود، شگفت آور نیست که چرا آن زمان بیماری وبا در کشور بیداد می کرد و به گواهی پزشکان ایرانی در سال ۱۹۲۸ سی و سه درصد مردم ایران به تراخم مبتلا بودند که این رقم در استان های مرکزی و در جنوب کشور به ۵۰ درصد می رسید.

میلپو با تکرار شیوه های مرگان شوستر، در امور سیاسی کشور بی پروا مداخله می کرد. او به وسایل گوناگون می کوشید از لغو رژیم کاپیتولاسیون در ایران جلوگیری کند. در سال ۱۹۲۴ که مردم از انحطاط سیاسی و اخلاقی سلسله ی قاجار خشمگین بودند و نهضت جمهوری خواهی اوج می گرفت، میلپو شدیداً علیه آن به مخالفت برخاست. او در این زمینه نوشت: «استقرار نظام جمهوری عملاً در حکم یک انقلاب جدید خواهد بود... و بی نظمی و نابسامانی پدید خواهد آورد. برای مردمی که در امر خودگردانی تجربه ندارند،

سلطنت از هر نظام دیگری بهتر است». میلسپو پس از اطلاع از این که کارمندان اکثریت وزارتخانه های کشور قصد دارند در انتخابات مجلس از نامزدهای ترقیخواه مخالف سلسله ی قاجار و حامیان امپریالیست آن پشتیبانی کنند، دستوری را از تصویب گذارنید که در آن شرکت در انتخابات برای ده ها هزار کارمند ایرانی منع می شد.

نتایج اقتصادی فعالیت میسیون میلسپو برای ایران بسیار اسفناک بود. در طول سال های ۱۹۲۰-۱۹۳۰ سطح کشت توتون ۴۰ درصد و محصول پنبه ۴۳ درصد کاهش یافت و در یک سلسله از استان ها، زمین های قابل کشت، بدون زراعت ماند. به علت پیدایش خطر قطعی مجبور شدند خواربار مورد نیاز مردم را از خارج وارد کنند. مجموع این جریان موجبات ناخرسندی عظیم مردم و تظاهرات گسترده علیه آمریکا را فراهم ساخت. موارد حمله به اعضای میسیون آمریکایی افزایش یافت. در سال ۱۹۲۴ به اصرار اکید میلسپو یکی از سربازان ایران به نام مرتضی به اتهام حمله به سرگرد ایلمبری آمریکایی در حضور تمام اعضای سفارتخانه ی آمریکا در تهران تیرباران شد. تعداد تظاهرات ضد آمریکایی سال به سال بیشتر می شد.

بی اثری شیوه های مالی و اقتصادی میلسپو، مداخلات بی پروای او در امور داخلی کشور، تلاش های گستاخانه ای که به کار می برد تا ایران را زیر کنترل انحصارهای آمریکایی قرار دهد و تشدید ناخرسندی توده های بزرگ مردم و محافل اجتماعی کشور، سرانجام دولت ایران را وادار کرد تا در اوت سال ۱۹۲۷ قرارداد با میلسپو و گروه او را فسخ کند. بدین سان دومین تلاش آمریکا برای اسیر کردن عقیم ماند.

## ۴- تلاش برای تبدیل ایران به کشور تحت الحمایه ی آمریکا در سال های دومین جنگ

### جهانی

اعضای میسیون میلیسپو در سال ۱۹۲۷ از ایران طرد شدند و از آن پس نفوذ آمریکا در ایران به میزان زیادی کاهش یافت. ولی این امر به معنی آن نبود که واشنگتن از فکر تحکیم مواضع خود در ایران دست برداشته است. کردل هل وزیر خارجه ی آن زمان آمریکا در خاطرات خود می نویسد که در میان همه ی کشورهای خاورمیانه و نزدیک و آفریقای شمالی، ایران در نقشه های وزارت خارجه و کاخ سفید آمریکا جای خاصی داشت. در سال های دومین جنگ جهانی انحصارهای آمریکا بدین نتیجه رسیدند که وقت تلافی ناکامی های اواخر دهه ی دوم و اوایل دهه ی سوم قرن بیستم رسیده است.

از پایان سال ۱۹۴۱ و به ویژه در نیمه ی اول سال ۱۹۴۲ بسیاری از مقامات دولتی ایران به دست اتباع آمریکا افتاد. در ژوئیه ی سال ۱۹۴۲ چند ژنرال آمریکایی با مأموریت رسمی برای «آموزش های علمی نظامی و بررسی مسائل حمل و نقل» به تهران آمدند. ولی در واقعیت امر در این دوران تمام نیروهای دیپلماسی آمریکا و محافل مالی و سازمان «خدمات استراتژیک» آن کشور که سلف سازمان «سیا» بود، در این راه به کار می رفت که قوام السلطنه- سرسپرده ی خود را به کرسی نخست وزیری ایران بنشانند. در اوت سال ۱۹۴۲ محافل حاکمه ی آمریکا به مقصد خود رسیدند و قوام السلطنه نخست وزیر ایران شد.

از آن پس درهای کشور برای ورود انواع مستشاران سیاسی و مالی و نظامی آمریکا چهار طاق شد. در سپتامبر سال ۱۹۴۲ شریدان آمریکایی عملاً رهبر وزارت خواربار شد. در ماه های اکتبر-نوامبر سال ۱۹۴۲، دو هیئت نظامی آمریکایی یکی به ریاست سرهنگ شوارتسکوپف که رسماً برای «فرماندهی ژاندارمری ایران»

دعوت شده بود و دیگری به ریاست ژنرال ریدلی که مأمور تجدید سازمان ارتش ایران بود، وارد تهران شدند. پائیز همان سال ۱۹۴۲ سرهنگ تیمرمان آمریکایی به عنوان مستشار کل اداره ی شهربانی ایران تعیین شد. همان زمان عده ای از آمریکایی ها به عنوان مستشار در وزارت بهداری و وزارت کشاورزی مشغول کار شدند و هارولد گره شام به ریاست اداره ی کل گمرک کشور منصوب شد.

ولی همه ی این ها تازه آغاز کار بود. در واشنگتن به این نتیجه رسیدند که باید شخصی را به تهران بفرستند که فعالیت گروه کثیر مستشاران و رایزنان و مدیران آمریکایی را هماهنگ سازد و کار آنها را در جهت اجرای نقشه ی آمریکایی واحد هدایت کند. در اوت سال ۱۹۴۲ موافقت قوام السلطنه برای اعزام هیئت سیاسی- اقتصادی بزرگی به ایران که می بایست زیر نام هیئت مالی استتار گردد، جلب شد. رهبر این هیئت آرتور میلسپو بود.

پائیز سال ۱۹۴۲ آرتور میلسپو از انستیتوی بروکینگز به تهران می آید و بلافاصله به عنوان مدیرکل وزارت دارایی ایران منصوب می شود. ناگفته نماند که او به هنگام کار در انستیتوی یادشده در تهیه ی نقشه های توسعه طلبی دوران جنگ و پس از جنگ آمریکا در کشورهای آسیایی، شرکت فعال داشت. او در کتاب خود تحت عنوان «آمریکایی ها در ایران» که به سال ۱۹۴۶ توسط انستیتوی بروکینگز به چاپ رسید، جریان تدارک سری مأموریت جدید خود و گفتگوهای محرمانه را که در وزارت خارجه و وزارت جنگ در واشنگتن و وال استریت در نیویورک انجام داده و نیز رهنمودهایی را که از رهبران دولت آمریکا و انحصارات بزرگ آن کشور دریافت داشته است، به تفصیل شرح می دهد. محتوی اصلی گفتگو و رهنمودها چگونگی برقراری کنترل کامل آمریکا در ایران بود. در واشنگتن دشواری و بغرنجی وظیفه ای را که در برابر میلسپو قرار داده شده بود، در می یافتند و بدین جهت تصمیم گرفته شده بود که فعالیت میلسپو علاوه بر وسایل دیپلمات و جاسوسی و بانک ها با پشتوانه ی تانک و توپخانه نیز تقویت گردد. از آخرین روزهای دسامبر سال ۱۹۴۲ ورود

نیروهای آمریکایی به ایران آغاز شد. در بهار سال ۱۹۴۳ سپاه اشغالی آمریکا به فرماندهی ژنرال کنولی که نام «فرماندهی خلیج فارس» بدان داده و آرم آن را شمشیر عربی سرکج همراه با ستاره پنج پر سفیدی بر زمینه ی یک سپر سبز رنگ (اسلامی)، معین کرده بودند، سراپا تکمیل شد. البته ورود سپاه سی هزار نفری آمریکا در اسناد رسمی با استناد به ضرورت حفظ امنیت ایران توجیه می شد، ولی در همان هنگام محافل اجتماعی خاطر نشان ساختند که از پائیز سال ۱۹۴۱ که ستون پنجم فاشیسم در ایران از میان رفته و حاکمیت ایران طبق قرار داد ۲۹ ژانویه منعقد میان اتحاد شوروی و انگلیس و ایران، تضمین شده بود، وجود ارتش اشغالی آمریکا فقط موجبات وخامت اوضاع را در کشور فراهم می ساخت، زیرا در سپتامبر سال ۱۹۴۲ نیروهای شوروی پیشروی نیروهای هیتلری مأمور قفقاز را که علاوه بر تصرف باکو، خیال تصرف تهران را نیز داشتند، متوقف کرده بودند و علاوه بر آن در نوامبر سال ۱۹۴۲ نابودی ارتش ۶۰۰ هزار نفری فاشیسم آلمان در استالینگراد نیز آغاز شده بود. بدین سان در آن هنگام امنیت ایران به وسیله ی نیروهای مسلح شوروی تأمین شده بود. در پائیز سال ۱۹۴۲ وضع سیاسی در کشور تا حدودی تثبیت شده بود.

روز اول فوریه سال ۱۹۴۳ آرتور میلسپو به مقام مستشار عالی امور مالی ایران که در قانون اساسی کشور پیش بینی نشده بود، منصوب گردید. با آن که طبق شرایط قرارداد او می بایست فعالیت خود را فقط در چارچوب مسائلی که در صلاحیت وزارت دارایی محدود سازد، مستشاران آمریکایی که در وزارتخانه ها و دوایر دیگر کشور عهده دار مقامات بلندپایه بودند، بلافاصله پس از انتصاب او رسم را بر این قرار دادند که گزارش کار وزارتخانه های «خود» را به او تسلیم کنند. بدینسان کار تحقق نقشه ی انحصارهای آمریکایی برای کنترل فعالیت مهمترین دوایر کشور، به کمک میسیون میلسپو، آغاز شد. تجدید سازمان دستگاه دولت در ژانویه ی سال ۱۹۴۳ و گماشتن افراد وابسته به آمریکا در این دستگاه، کار میلسپو را برای انجام وظیفه ی بسیار



دشوارش، آسان کرد. علاوه بر آن وزارتخانه ی کار و اقتصاد که قبلاً تشکیل شده بود و می توانست مانعی در راه اجرای نقشه های میلسپو در زمینه ی کنترل اقتصاد سراسر کشور باشد، منحل شد.

با آن که بانک های ایران طبق شرایط قرارداد در حیطه ی کنترل میلسپو قرار نداشتند، کلاس آمریکایی خزانه دار کل از پرداخت هر یک از چک های وزارتخانه ها و ادارات ایران که به خزانه داری حواله می شد، ولی از نظر میلسپو نگذشته بود، خودداری می کرد. بدینسان عملکرد تمام بخش هزینه ی بودجه دولت ایران از همان آغاز زیر نظر و کنترل رهبری میسیون آمریکایی قرار گرفت.

میلسپو و سفارت آمریکا یک ماه و نیم پس از آغاز کار، قانونی برای دریافت یک اعتبار ۲۵ میلیون ریالی از مجلس گذراندند تا از محل آن اسلحه و تجهیزات نظامی برای ارتش و ژاندارمری ایران از ایالات متحده خریداری شود. همزمان با آن تصمیم گرفته شد که تسلیحات ارتش و ژاندارمری ایران با اسلحه ی معمول در ارتش آمریکا تأمین شود. برای تأمین پایه ی مالی این اقدام بسیار گران قیمت، میلسپو مسئله ی دریافت وام از ایالات متحده را در برابر دولت ایران مطرح کرد.

میسیون میلسپو به موازات این اقدام تصمیم گرفت تمام تلاش ممکن را به کار برد تا امور خواربار را که برای ایران اهمیت حیاتی داشت، زیر کنترل خود قرار دهد. شربدان مستشار آمریکایی در وزارت خواربار، به دستور میلسپو بهای نان را ۵۰ درصد بالا برد و سیستم جدید جیره بندی خواربار را معمول کرد و علاوه بر آن مقرر کرد که تمام ذخیره ی آرد به جای تحویل به نانوائی های سنتی کشور، به کارخانه ی نان پزی وابسته به سیلوی تهران که زیر کنترل خودش بود، تحویل گردد. این کارخانه به جای پختن نان سنتی سنگک و تافتون به پختن نان «آمریکایی» معروف به نان سیلو پرداخت. خود میلسپو در کتاب «آمریکایی ها در ایران» اعتراف می کند که:

«نان سیلو بسیار نامرغوب و خمیر با رویه ای به سختی سمنت بود. این نان مخلوطی بود از آرد جو و کاه و سنگ و شن.»

میلسپو در همان حال که چنین نانی را به خورد مردم می داد، نرخ جدید دولتی گندم و جو را نیز به میزان زیادی بالا برد و بدینسان پشتیبانی ملاکان را که آن زمان اکثریت نمایندگان مجلس را تشکیل می دادند، به سوی خود جلب کرد. با این عمل او توانست مسئله ی واگذاری اختیارات فوق العاده به میسیون خویش را در مجلس مطرح سازد تا همان گونه که خود در کتابش اعتراف می کند: «در زمینه ی کشاورزی و صنایع و بازرگانی قدرت دیکتاتور گونه به دست آرد.»

لایحه ی قانونی واگذاری اختیارات فوق العاده به میلسپو، در اوایل آوریل سال ۱۹۴۳ موجب ناآرامی در تهران شد. الهیار صالح وزیر دارایی وقت به نشان اعتراض استعفا داد. بسیاری از روزنامه های تهران هر روز مقالاتی در اعتراض به نقشه های آمریکا در زمینه برقراری تسلط بر اقتصاد کشور، انتشار می دادند. روز ۱۹ آوریل که بحث پیرامون قانون اختیارات میلسپو در مجلس آغاز شد، بازار و مغازه ها و دکان های تهران تعطیل کردند. اتاق بازرگانی تهران رسماً قطنامه ای به عنوان اعتراض صادر کرد. توده های مردم در خیابان ها به تظاهرات می پرداختند و مراتب خشم و برآشفستگی خود را علیه نقشه های خطرناک آمریکا ابراز می داشتند. سالنامه ی سال ۱۳۲۳ پارس در رابطه با این حوادث نوشته بود که آن روزها «خطر بلوای بزرگ پدید آمده بود». به درخواست میلسپو مقامات حکومت نظامی یک سلسله از روزنامه های ایران را توقیف و محل کار هیئت های تحریریه آن ها را مهر و موم کردند.

در این اوضاع و احوال مجلس کار تصویب واگذاری اختیارات فوق العاده را، علیرغم ابراز خشم سفارت آمریکا، متوقف ساخت و دیپلماسی آمریکا تصمیم گرفت پشتیبانی انگلیس را از خود تأمین کند. بدین منظور یک کارشناس انگلیسی در میسیون میلسپو به کار گرفته شد. در عوض سفارت انگلیس به پشتیبانی فعال از

طرح قانون اختیارات فوق العاده پرداخت. روز ۴ ماه مه سال ۱۹۴۳ (۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۳) مجلس ایران بی اعتنا به برآشفتگی عظیم محافل اجتماعی کشور، قانون یاد شده را که برای اقتصاد کشور پی آمدهای شوم داشت، تصویب کرد.

میلسپو بلافاصله از اختیارات فوق العاده خود در دو جانب به استفاده پرداخت: او قرارداد بازرگانی ایران و آمریکا را که ۸ آوریل ۱۹۴۳ در واشنگتن امضا شده بود، از تصویب مجلس ایران گذرانید. این قرارداد که ایران را از درآمدهای گمرکی محروم می ساخت و بازار کشور را به روی کالاهای آمریکایی می گشود، به قدری به زیان ایران بود که دولت ایران آن را از محافل اجتماعی کشور کاملاً پنهان نگاه می داشت.

جانب دوم فعالیت میلسپو خصلت اداری و سیاسی داشت. او برای به اصطلاح تثبیت قیمت ها اداره ای تأسیس کرد با سازمانی عریض که بیش از هشتصد کارمند داشت و آمریکایی ها مقامات عالی آن اشغال می کردند و در کار تمام وزارتخانه ها و ادارات کشور دخالت می کردند. در تابستان سال ۱۹۴۳ پی آمدهای شوم سیاست وزارت خواربار که شریدان و ویویان - مستشاران آمریکایی - رهبری آن را به دست داشتند، آشکار شد. کاشف به عمل آمد که از ۷۵۰ میلیون ریال پولی که این وزارتخانه برای خرید خواربار مصرف کرده است، در سال های ۱۹۴۲ - ۱۹۴۳ مبلغ ۵۸۰ میلیون ریال ضرر به حساب صندوق دولت به ثبت رسیده است. در این هنگام حالت قحطی در کشور پدید آمد. با آنکه محصول سال ۱۹۴۳ ایران خوب بود، فعالیت مستشاران آمریکایی در وزارت خواربار و اداره ی جدید تثبیت قیمت ها موجب شد که کار خرید غله برای سال ۱۹۴۳ عقیم ماند. در آن سال فقط سی درصد غله ی پیش بینی شده جمع آوری شد.

عده ای از مقامات ایرانی مثلاً استاندارهای آذربایجان و خراسان با امتناع اکید از اجرای دستورهای میلسپو و اداره ی تثبیت قیمت ها و اداره ی غله و نان که آمریکایی ها تازه آن را تشکیل داده بودند، توانستند اهالی استان های خود را از قحطی نجات دهند. شهرداری تهران که به وعده های آمریکایی ها در باره ی

تأمین نان اهالی اعتماد نداشت، خود به تأسیس نانوائی ها و دکان های لواش پزی پرداخت و محصول آن ها را جایگزین نان نامرغوب سیلوی «آمریکایی» ساخت.

در این میان میلسپو به «تجدید سازمان» دستگاه اداری کشور پرداخت. ده ها مستشار جدید آمریکایی به ایران دعوت شدند و ادارات تازه ای به رهبری آن ها تأسیس گردید که از آن جمله بود اداره ی راه و حمل و نقل. بودجه ی ژاندارمری ایران که زیر کنترل شوارتسکف آمریکایی بود ۹ برابر و بودجه ی ارتش که ایضاً زیر کنترل آمریکایی ها بود، دو برابر شد. میلسپو برای تأمین هزینه ی مجموعه ی این اقدامات با شرکت نفت با شرکت نفت انگلیس و ایران معامله ای انجام داد که برای اقتصاد کشور بسیار زیانمند بود. او بهره ی مالکانه ای را که شرکت نفت انگلیس و ایران می پرداخت و مبلغ آن ۴۰۰ میلیون ریال بود، یک سال جلوتر دریافت کرد و تمام این پول را برای اجرای نقشه های آمریکا به مصرف رساند و در مقابل به هیئت مدیره ی شرکت اجازه داده شد که بنزینی را که متعلق به خود مردم ایران بود به قیمت مضاعف به مردم ایران بفروشد.

وقتی برخی از نمایندگان مجلس و محافل اجتماعی کشور از این شیوه ی رفتار مستشاران آمریکایی و از نتایج فعالیت آن ها ابراز برآشفتگی کردند، میلسپو با وقاحت تمام اعلام کرد که علت عمده ی عدم موفقیت ها... کافی نبودن تعداد اعضاء میسیون آمریکایی و نیز کمبود اختیارات فوق العاده اوست. او دعوی داشت که اگر این توقعات برآورده نشود، کشور با خطر انقلاب روبرو خواهد شد. میلسپو می گفت که میسیون تحت رهبری اش فقط به کار تحکیم مبانی اقتصاد کشور مشغول است و قصد دخالت در امور داخلی کشور را ندارد. ولی خودش در کتاب «آمریکایی ها در ایران» که در سال ۱۹۴۶ با عنوان «کلینیک (درمانگاه) انترناسیونالیسم جدید» انتشار یافت، نوشت:

«استقلال و حاکمیت ایران در بهترین حالت چیزی جز یک امید یا وعده نیست... این هدف ها تحقق

پذیر نیست و نمی تواند تحقق پذیر باشد... ایران کشوری است که اتفاقاً در امور داخلیش باید دخالت شود».

ارقام زیر نشانگر نتایج این مداخله است: در نخستین سال فعال مایشائی آمریکایی ها میزان بدهی دولت به بانک ملی به ۳۸۸۰ میلیون ریال رسید، کثر بودجه ی ایران در سال ۱۹۴۳ بیش از ۱/۵ میلیارد ریال شد. در نتیجه ی رهبری آمریکایی ها در دستگاه مالی کشور نابسامانی بی سابقه ای پدید آمد. یکی از روزنامه های کشور در ۱۳ مارس ۱۹۴۴ به درستی نوشته بود که مستشاران آمریکایی کارها را چنان پریشان کرده اند که حالا ماهرترین کارشناسان مالی نیز نمی توانند آن را درمان کنند.

طی دو سال فعال مایشائی آمریکایی ها به رهبری میلیسپو در ایران شاخص قیمت ها از ۳۳۹ به ۱۱۰۸ (با احتساب ۱۰۰ در سال ۱۹۳۶) رسید. مردم بسیاری از شهرها و شهرستان ها در سال ۱۹۴۴ از پارچه و قند و دیگر کالاهای مورد نیاز درجه ی اول محروم بودند و رشوه خواری و فساد و احتکار خواربار و کالاهای ضروری در کشور بیداد می کرد. در این سیاه کاری ها، آمریکایی ها نقش فعال داشتند. روزنامه ی «اقدام» در ۱۶ آوریل ۱۹۴۴ خبر داد که لمب رئیس اداره ی تثبیت قیمت ها و فرگوسن رئیس اداره ی توزیع کالا میلیون ریال رشوه گرفته اند.

مداخله ی میلیسپو در امور سیاسی ایران و تلاش او برای سوق سیاست خارجی کشور به مجرای تبعیت از آمریکا و همزمان با آن پریشانی اقتصادی ناشی از دوز و کلک های مستشاران آمریکایی قاطبه ی مردم ایران را چنان به خشم آورد که مجلس ایران در ۸ ژانویه ی سال ۱۹۴۵ مجبور شد قانون سلب اختیارات فوق العاده میلیسپو را تصویب کند. از پی آن کابینه ی بیات نخست وزیر وقت ایران تصمیم گرفت میلیسپو را بکلی از کار برکنار کند. در فوریه ی سال ۱۹۴۵ میلیسپو مجبور به ترک ایران شد.

بدینسان مأموریت دومین میسیون میلیسپو با رسوایی به پایان رسید.

## ۵- نخستین سال های پس از جنگ

بلافاصله پس از پایان دومین جنگ جهانی محافل حاکمه ی آمریکا به طرح ریزی سیاست درازمدت خود در قبال ایران پرداختند. هدف این سیاست عبارت بود از اولاً: تضعیف جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی ایران. این جنبش در تمام کشورهای آسیا و آفریقا پس از دومین جنگ جهانی قوت گرفته بود. هدف دیگر واشنگتن که کمتر از هدف اول اهمیت نداشت، تخریب دوستی سنتی ایران و شوروی بود. علاوه بر آن انحصارات آمریکایی با تمام قوا می کوشیدند رقیبان انگلیسی خود را از صحنه بیرون کنند و ذخایر سرشار نفت ایران را زیر کنترل خود قرار دهند.

برای حصول این مقصود پیش از هر کار می بایست کسانی در ایران بر مسند قدرت بنشینند که با آمریکا روابط نزدیک داشته باشند. این به هیچ وجه تصادفی نبود که در ژانویه ی سال ۱۹۴۶ باردیگر قوام السلطنه یعنی شخصی به نخست وزیری ایران منصوب شد که هنگام وزارت خود در سال ۱۹۱۱ زمینه را برای دعوت میسیون مالی مرگان شوستر به ایران فراهم کرده بود و در سال ۱۹۲۲، پس از رسیدن به مقام نخست وزیری، آرتور میلسپو را به عنوان مستشار عالی مالی به ایران دعوت کرده و عملاً تمام اقتصاد کشور را زیر کنترل او قرار داده بود.

در دوران زمام داری قوام السلطنه چندبار در کشور بحران شدیدی پدید آمد که نتیجه ی سیاست ضد مردمی او بود.

دین آپسن معاون وزیر خارجه ی آمریکا در سال های اول پس از جنگ و وزیر خارجه ی آن کشور از سال ۱۹۴۹ به بعد در کتاب خاطرات خود تحت عنوان پرطمطراق «حضور در آفرینش»، ضمن اشاره به این دوران از تاریخ ایران شرح مشبعی را به تاریخ تدوین و اجرای سیاست آمریکا در زمینه ی مسئله ی ایران

تخصیص داده و در فصل ۲۲ آن از دیدارهای مکرر خود در تابستان و پائیز سال ۱۹۴۶ با حسین علاء سفیر آن زمان ایران در آمریکا، سخن گفته است. از این سخنان معلوم می شود که آپسن به نمایندگی از طرف ترومن -رئیس جمهوری آمریکا- از دولت ایران طلب می کرد که ارتش و ژاندارمری ایران را برای سرکوب نیروهای دموکراتیک آذربایجان هرچه زودتر به آن استان اعزام دارد. دستگاه دیپلماسی آمریکا گستاخانه اظهار امیدواری می کرد که این مفسده جویی به تیرگی مناسبات ایران و شوروی بیانجامد و جنبش دموکراتیک ایران را درهم کوبد و راه را برای ورود سرمایه ی آمریکایی به ایران هموار سازد.

در دسامبر ۱۹۴۶ به دستور واشنگتن و به امر نخست وزیر قوام نیروهای ارتش ایران به سرکوب وحشیانه ی شرکت کنندگان در جنبش دموکراتیک آذربایجان پرداختند. آن ها را گروه گروه دستگیر می کردند، تیرباران می کردند و با در میدان ها به دار می آویختند. هانری والاس یکی از نزدیکان روزولت و از رجال دولتی برجسته ی آمریکا با لحنی دردناک گفت:

«من شرم دارم از این که بگویم نیروهای پلیس ایران در عملیات خود علیه مردم ایران زیر فرمان سرتیپ شوارتسکوپف آمریکایی بوده اند. به رهبری این شخص و به فرمان آلن سفیر آمریکا در ایران بزرگ ترین حزب اپوزیسیون ایران غیرقانونی اعلام شده و رهبران اتحادیه های کشور به زندان تسلیم گردیده و جمع کثیری اعدام شده اند و هزاران خانواده را به زور و قهر به بازداشتگاه ها فرستاده اند.»

پس از آن که بیش از ۲۰ هزار تن از مبارزان دمکرات و عناصر میهن پرست ایران بازداشت و شکنجه و بسیاری از آنان اعدام شدند، آمریکایی ها تصمیم گرفتند زمینه ی الغای قرارداد ۴ آوریل سال ۱۹۴۶ ایران و شوروی را فراهم سازند. روز ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۴۷ آلن سفیر آمریکا محافل حاکمه ی ایران را به انجام این اقدام فراخواند و رسماً به آن ها اطمینان داد که در این زمینه از پشتیبانی کامل آمریکا برخوردار خواهند بود.

همزمان با آن آمریکایی ها در اکتبر سال ۱۹۴۷ قرارداد جدیدی به دولت ایران تحمیل کردند که در آن دعوت گروه بزرگی از مستشاران نظامی آمریکایی به ایران پیش بینی می شد. در همان سال یک وام اسارت بار از سوی آمریکا به ایران تحمیل شد. دیپلماسی آمریکا و انحصارات آن کشور به تحقق نقشه ی کنترل اقتصاد و سیاست ایران پرداختند. این کنترل همان گونه که آرتور میلسپو در کتاب «آمریکایی ها در ایران» تشریح کرده بود، برای مدت ۲۰ تا ۳۰ سال در نظر گرفته شده بود. میلسپو در آن کتاب نوشته بود که:

«ایران از بسیاری جهات همان مرحله ای از تکامل را می گذراند که انگلیس در قرن های ۱۱-۱۲ می گذراند.»

و سپس افزود که: «ایران حکم طفل صغیری را دارد که مجبور است زندگی بزرگ سالی خود را پیش از موقع آغاز کند.»

میلسپو ضمن توجیه نقشه ی تبدیل ایران به تحت الحمایه ی آمریکا که آلن و شوارتسکوپف و آپسن نیز آن را کاملاً تایید می کردند، سعی داشت ثابت کند که در ایران باید هرگونه صنعتی از میان برود و کشور به یک پایگاه نظامی و به سرزمین تهیه ی محصولات کشاورزی و مواد خام برای امپریالیسم آمریکا تبدیل شود. برای تحقق همین هدف بود که مستشاران نظامی و ژاندارمری و مالی آمریکایی به ایران اعزام می شدند و برای رسیدن به همین مقصود بود که دمکراسی در ایران سرکوب شد، روابط اقتصادی با اتحاد شوروی به هم خورد و مناسبات ایران و اتحاد شوروی به تیرگی گرایید.



## ۶- نقشه های اسارت ایران در سال های پس از جنگ

نفوذ آمریکا در ایران طی سال های پس از جنگ آهنگی سریع داشت و در سمت های متعددی انجام می گرفت. در سال ۱۹۴۶ به هنگام نخست وزیری قوام السلطنه، قراردادی میان دولت ایران و شرکت آمریکایی «موریسون- نادن» برای تنظیم برنامه ی هفت ساله ی توسعه ی ایران امضا شد که هزینه ی آن به طور عمده می بایست از طریق اخذ وام از بانک بین المللی «توسعه و ترمیم» تأمین شود. بدین جهت وقتی این بانک که آن زمان زیر سلطه ی کامل وال استریت بود، از واگذاری اعتبار خودداری کرد (زیرا نفت همچنان در دست انگلیسی ها بود)، دولت ایران مجبور شد در برنامه تجدید نظر کند. در سال ۱۹۴۸ دولت ایران قراردادی برای تنظیم یک برنامه ی هفت ساله ی دیگر با شرکت آمریکایی «اوورسیز کنسالتانتس» که ماکس تورنبرگ نایب رئیس انحصار نفتی «استاندارد اویل» کالیفرنیا در رأس آن قرار داشت، امضا کرد. بدینسان رئیس یک کمپانی کلان نفت آمریکا به تنظیم برنامه برای رشد اقتصاد ایران پرداخت! حتی دین آپسن در کتاب خاطرات خود به نام «حضور در آفرینش» اعتراف می کند که برنامه ی تورنبرگ عملی نبود. آپسن در این کتاب می نویسد که وقتی در سال ۱۹۴۹ شاه ایران به آمریکا آمد تا یک اعتبار چند میلیون دلاری برای انجام این برنامه دریافت دارد، با صراحت به او فهماندند که تا نفت در اختیار آمریکایی ها قرار نگیرد و قدرت تامه در ایران به دست شاه نیفتد، انحصارهای آمریکایی ۱۰۰-۱۵۰ میلیون دلار درخواستی را پرداخت نخواهند کرد. آپسن تصریح می کند که حتی تعهد شاه در باره ی اینکه «ایران را به دژ غرب تبدیل خواهد کرد» موضع واشنگتن را تغییری نداد. خودداری از پرداخت وام تا حدودی موجب تضعیف مواضع آمریکا در ایران شد. در آن هنگام موج پر زور جنبش ضد امپریالیستی برای ملی کردن نفت و برچیدن بساط شرکت نفت انگلیس و ایران که همه ی مردم از آن نفرت داشتند، برخاسته بود.

پائیز سال ۱۹۴۹ نمایندگان مهین پرست مجلس و شخصیت های اجتماعی ترقیخواه به رهبری دکتر محمد مصدق جبهه ی ملی را بنیاد نهادند. این جبهه ابطال انتخابات تقلبی مجلس شانزدهم، آزادی احزاب و الغای حکومت نظامی را خواستار شد. دولت مجبور شد این خواست های محافل اجتماعی را بپذیرد. در نتیجه ی انتخابات جدید، نمایندگان جبهه ی ملی در مجلس شانزدهم با نفوذترین گروه نمایندگان از کار درآمدند. دکتر محمد مصدق از تریبون مجلس جداً خواستار انحلال بی درنگ شرکت نفت انگلیس و ایران و ملی کردن صنعت نفت ایران شد. خواست های مصدق در آن زمان بیانگر اراده ی میلیون ها ایرانی بود. سراسر کشور به پیکار برای تحقق استقلال سیاسی و اقتصادی برخاست. طبقه ی کارگر ایران به اعتصاب بزرگی دست زد که با شعار مبارزه علیه امپریالیسم برگزار می شد.

این جریان نه تنها دارندگان امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران، بلکه محافل حاکمه ی ایالات متحده را نیز سخت به وحشت انداخت. در واشنگتن تصمیم به اتخاذ تدابیر فوری علیه جنبش مردم ایران گرفته شد. در سال ۱۹۵۰ هنری گریدی که قبلاً سفیر آمریکا در یونان بود و به کمک سربازان انگلیسی و اسلحه ی آمریکایی و صدها میلیون دلار پول دریافتنی از صندوق «اصل چهارم برنامه ی ترومن» نقش تبه کارانه ای در سرکوب جنبش آزادی بخش ملی مردم یونان بازی کرده بود، سفیر آمریکا در ایران تعیین شد. در اکتبر سال ۱۹۵۰ میان آمریکا و ایران قراردادی منعقد شد که به موجب آن «اصل چهارم برنامه ی ترومن»، ایران را نیز شامل می شد. آمریکا برای این منظور هیئت مخصوصی از مستشاران خود را به ایران فرستاد که شمار آنان در آغاز سال های ۱۹۵۰-۱۹۶۰ از ۱۲۵ نفر فزون تر بود. این هیئت در تبریز، رشت، مشهد، کرمانشاه، اصفهان، شیراز، کرمان، و شهرهای دیگر کشور شعبه داشت.

در این سال ها وضع اقتصادی ایران سخت به وخامت گرایید. در سال ۱۹۵۱ میزان واردات کالاهای آمریکایی به ایران بیست برابر صادرات ایران به آمریکا بود. ورود منسوجات آمریکایی و دیگر کالاهای ارزان

قیمت صنایع سبک آمریکا موجبات ورشکستگی کارخانه های صنایع سبک و پیشه وران ایران را فراهم ساخت. صدها کارخانه و کارگاه پیشه وری تعطیل شد. به طوری که روزنامه ی «اطلاعات» در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۵۰ خبر داد در نتیجه ی رقابت کالاهای آمریکایی فقط در شهر یزد ۳۵ هزار کارگر بافنده بیکار بودند و در فقر به سر می بردند. رزم آرا نخست وزیر آن زمان ضمن سخنرانی های خود در ماه های ژوئن و سپتامبر سال ۱۹۵۰ ناچار شد اذعان کند که تعداد بیکاران ایران از ۵۰ هزار نفر فزون تر شده و «وضع اقتصادی کشور روز به روز بدتر و فقر مردم پیوسته شدیدتر می شود.»

در همان حال فعالیت دیپلماسی آمریکا برای تقویت بیش از پیش نفوذ آمریکا در ارتش ایران شدت گرفت. روز ۲۳ مه سال ۱۹۵۰ در واشنگتن قرارداد جدیدی میان آمریکا و ایران درباره ی «همیاری در زمینه های دفاعی» به امضاء رسید که در آن گسترش فعالیت میسیون نظامی آمریکا در ایران و افزایش تعداد مستشاران نظامی و ارسال سلاح ها و مهمات جنگی از آمریکا به ایران پیش بینی می شد. مستشاران نظامی آمریکا ارتش و ژاندارمری و شهربانی ایران را کنترل می کردند. برای هر واحد و هر مؤسسه ی آموزشی نظامی، عده ای از افسران آمریکایی را مأمور کرده بودند تا فعالیت آن ها را رهبری کنند.

با وجود این اقدامات، روحیات ضد امپریالیستی در ایران تشدید می شد. به مبارزه در راه ملی کردن نفت ایران و برانداختن شرکت نفت انگلیس و ایران که پایگاه استعمار بود، بیش از همه توجه می شد. بدین جهت انگلیس آشکارا ایران را به توسل به زور تهدید کرد و کشتی های جنگی خود را به آب های خلیج فارس فرستاد. در آن سالها جنبش ضد امپریالیستی در ایران به طور عمده خصلت ضد امریکایی داشت. در ژانویه ی سال ۱۹۵۱ پس از ورود یک کشتی حامل اسلحه ی آمریکا به بندر شاهپور، در آن شهر تظاهرات بزرگی علیه آمریکا برپا شد. اهالی شهر بندر را در محاصره ی خود گرفتند. کارگران بندری از تخلیه ی سلاح های آمریکایی سر باز زدند و نگذاشتند نماینده ی سفارت آمریکا که از تهران آمده بود، وارد بندر شود. در اوایل سال

۱۹۵۱ رزم آرا با استفاده از روحيات ضد آمريكايي، قرارداد با شرکت آمريكايي «اورسيز کنسالتانتس» را فسخ کرد. به مستشاران اقتصادی آمريكا كه رهبري برنامه ی هفت ساله را به دست داشتند، پیشنهاد کرد کشور را ترک کنند. رزم آرا اعلام کرد كه ايران ديگر از آمريكا كمك نخواهد گرفت. او گروه بزرگی از افسران ايران را كه برای كارآموزی به آمريكا رفته بودند از آن جا فراخواند. آپسن وزير خارجه ی آن زمان آمريكا ضمن شرح اين رویدادها در خاطرات خود، آن ها را «علامت طوفان» نامید. سياست دولت رزم آرا مانعی برای اجرای نقشه های آمريكا در ايران ایجاد کرد... روز ۷ مارس ۱۹۵۱ رزم آرا به قتل رسید و حسين علاء به جای او بر مسند نخست وزیری نشست. ولی حساب محافل امپرياليستی درباره ی اين كه حسين علاء می تواند جنبش مردم ايران را در راه ملی كردن نفت مهار کند یا دست كم كنترل نفت را از دست انگلیسی ها بگیرد و به دست آمريكايي ها بدهد، به کلی غلط از كار در آمد. بهار سال ۱۹۵۱ اعتصاب عمومی كارگران نفت آغاز شد و مورد پشتیبانی زحمتكشان سراسر کشور قرار گرفت. رهبران روحانی ايران خواستار ملی كردن صنعت نفت شدند. هفت تن از آیات عظام فتوا دادند كه «پشتیبانی از جنبش ملی كردن نفت وظیفه ی دینی هر مسلمان ایرانی است.» جبهه ی ملی، مبارزه در راه ملی كردن را در داخل مجلس هماهنگ می كرد. روز ۲۷ آوریل ۱۹۵۱ حسين علاء مجبور به استعفا شد. در ۲۹ آوریل مجلس نخست وزیری دكتر محمد مصدق رهبر جبهه ی ملی را تصویب كرد و روز ۲ مه ۱۹۵۱ قانون ملی كردن نفت ايران و تمام دارایی شرکت نفت انگلیس و ايران را به تصویب رسانید. بدینسان مرحله ی تازه ای در تاریخ ايران آغاز شد.

## ۷- مبارزه ی امپریالیسم آمریکا علیه دولت ملی مصدق

فعالیت مجددانه ی مصدق برای اجرای قانون تاریخی مصوب مجلس درباره ی انحلال شرکت نفت انگلیس و ایران و ملی کردن صنعت نفت، واشنگتن را بیش از پیش مضطرب می ساخت. زمامدارن آمریکا بیمناک شدند که مبدا نمونه ی رفتار ایران کشورهای شبه جزیره ی عربستان را تحت تأثیر شدید خود قرار دهد. اگر ملی کردن در آن کشور عملی می شد، برای «آرامکو» - غول انحصار نفتی آمریکا، پی آمدهای فلاکت بار داشت. بدین جهت روابط محافل حاکمه ی آمریکا با مصدق و دولت جبهه ی ملی روز به روز بیشتر جنبه ی خصمانه به خود می گرفت. دین آچسن وزیر امور خارجه در کتاب خاطرات خود، دو فصل تمام را به مناسبات ایران و آمریکا در سال های ۱۹۵۱-۱۹۵۲ اختصاص داده است. او شرح مبسوطی بیان می دارد درباره ی اینکه وزارت خارجه و کاخ سفید آمریکا چه نقشه هایی طرح کرده بودند تا از وضع بغرنج آن زمان ایران برای منفرد ساختن مصدق و ایجاد انشعاب در جبهه ی ملی و سرانجام تحکیم آمریکا در ایران استفاده کنند.

سه هفته پس از رسیدن مصدق به نخست وزیری ایران، گریدی سفیر آمریکا در تهران یادداشتی به دولت ایران تسلیم کرد که در آن گفته میشد ایالات متحده ی آمریکا نسبت به ملی کردن صنعت نفت نظر منفی دارد. در پایان ماه مه، ترومن رئیس جمهور آمریکا شخصاً پیامی برای مصدق فرستاد که حاوی مطالبه ی اکید شروع مذاکرات با انگلیس برای رفع اختلاف نفت بود. این مداخله ی بی شرمانه ی آمریکا در امور داخلی ایران و تلاش این کشور برای واداشتن دولت به تسلیم در قبال شرکت نفت انگلیس و ایران، محافل اجتماعی ایران را سخت بر آشفته ساخت. در پایان ماه مه سال ۱۹۵۱ نخستین کنگره ی جمعیت ملی مبارزه علیه شرکت نفت انگلیس و ایران برگزار شد. کنگره ضمن پشتیبانی کامل از دولت در امر ملی کردن صنعت نفت، تصمیم گرفت نام جدیدی برای جمعیت معین کند و از آن پس این جمعیت به نام جمعیت ملی مبارزه علیه

شرکت های نفتی امپریالیستی موسوم شد. با این عمل تأکید شد که نه تنها علیه انگلیس، بلکه علیه انحصارهای نفتی کشورهای دیگر نیز باید مبارزه انجام گیرد.

در این میان دیپلماسی آمریکا پشتیبانی خود را از سیاست استعمارگران انگلیس در مسئله ی نفت ادامه میداد. دادگاه بین المللی داوری لاهه روز ۵ ژوئیه ی سال ۱۹۵۱ زیر فشار آمریکا قراری صادر کرد که به موجب آن اجرای قانون ملی کردن نفت عملاً برای دولت ایران ممنوع اعلام می شد. چهار روز بعد، در ۹ ژوئیه ی آن سال، گریدی پیام تازه ای از ترومن به مصدق تسلیم کرد که رئیس جمهور آمریکا در آن اصرار می کرد که دولت ایران بی چون و چرا از رای دادگاه لاهه پیروی کند. علاوه بر این ترومن با لحن بسیار دور از نزاکت از مصدق می خواست که فرستاده ی شخصی او را بپذیرد. این فرستاده می بایست نقش میانجی را میان دولت ایران و هیئت نمایندگی شرکت نفت انگلیس و ایران بازی کند، بدینسان امپریالیست های آمریکا علیرغم اعتراض رسمی دولت ایران می کوشید تا رای دادگاه بین المللی لاهه را به این دولت تحمیل کند. ضمناً باید گفت که رای دادگاه مزبور سرپا غیرقانونی بود، زیرا این دادگاه برای رسیدگی به اختلاف میان دولت ها ایجاد شده بود و حال آن که اختلاف انگلیس و ایران، دعوی میان ایران از یک سو و شرکت نفت انگلیس و ایران از سوی دیگر بود که رسماً یک شرکت خصوصی به شمار می رفت. علاوه بر این کاخ سفید اصرار داشت که میان دولت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران با میانجیگری آمریکا مذاکره انجام گیرد. ترومن برای آن که مطالبه اش بی پشتوانه نباشد، دستور داد چند ناو جنگی از ناوگان هفتم آمریکا به آب های ساحلی ایران اعزام می شود.

در کتاب خاطرات آپسن به تفضیل آمده است که تدارک مسافرت فرستاده ی شخصی ترومن به تهران چگونه انجام می شد و کاخ سفید و وزارت خارجه ی آمریکا چگونه انواع نقشه ها می کشیدند تا مصدق را به تسلیم وادارند و نفوذ آمریکا را جایگزین نفوذ انگلیس گردانند. روز ۱۵ ژوئیه ی سال ۱۹۵۱ فرستاده ی شخصی

پرزیدنت ترومن وارد تهران شد. مردم با تظاهرات صد هزار نفری خود مراتب اعتراض شدید خود را نسبت به ورود این شخص ابراز داشتند. تظاهرکنندگان خواستار اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت و بازگشت بی درنگ میانجی آمریکایی از ایران و خروج ناوهای جنگی آمریکا و انگلیس از خلیج فارس بودند. سرلشکر زاهدی وزیر کشور، برای خوش آیند امپریالیست های آمریکا دستور داد، واحدهای شهربانی و نیروهای نظامی برای سرکوب تظاهرات توده ای مردم اعزام شوند. در نتیجه ی حملات وحشیانه به تظاهرکنندگان بیش از ۱۰۰ نفر کشته و بیش از ۵۰۰ نفر زخمی شدند. در تهران حکومت نظامی اعلام گردید و نزدیک به ۲۰ روزنامه های ترقیخواه توقیف شدند و عده ی زیادی از مبارزان را به زندان افکندند. در پاسخ این اعمال در بسیاری از شهرهای ایران تظاهراتی برپا شد که خصلت آشکار ضدآمریکایی داشت. دولت مجبور شد برخی از افسران مسئول کشتارهای جمعی را به دادگاه جلب کند. سرلشکر زاهدی با آنکه گریبی سفیر آمریکا سخت از او حمایت می کرد، مجبور به استعفا شد.

بر آشفتگی محافل اجتماعی ایران و گسترش وسیع جنبش ضد امپریالیستی موجب شد که دولت مصدق نه تنها پیشنهادهای آمریکا و انگلیس درباره ی شیوه های حل و فصل اختلاف نفت را رد کند، بلکه از گرفتن وام پیشنهادی بانک صادرات و واردات آمریکا نیز خودداری ورزد.

در چنین شرایطی محافل حاکمه ی انگلیس و آمریکا به تعرض آشکار علیه ایران پرداختند. نمایندگان هر دو دولت امپریالیستی در شورای امنیت طلب کردند که ایران با قرار دادن صنایع نفت خود در کنترل یک شرکت بین المللی موافقت کند. در کتاب خاطرات آچسن این خواست دول امپریالیستی تشریح شده است. کاشف به عمل می آید که وزارت خارجه ی آمریکا در همان زمان نقشه ی کنترل ایران به دست شرکت های نفت آمریکایی را تنظیم کرده بود. برای نخستین گام در این راه تأسیس یک شرکت بین المللی پیشنهاد می شد. چون دکتر مصدق ضمن سخنرانی خود در شورای امنیت و در تلویزیون آمریکا این پیشنهاد را جداً رد کرده

بود، لندن و واشنگتن تصمیم گرفتند ایران را در محاصره ی مالی و اقتصادی قرار دهند. شرکت های نفتی انگلیس و آمریکا نه تنها از خرید نفت ایران امتناع ورزیدند، بلکه با اعمال فشار شدید، کمپانی های نفتی فرانسه و ایتالیا و ژاپن را نیز وادار به فسخ قراردادهای خود با ایران کردند. گذشته از این وقتی دولت ایران با نمایندگان سازمان های بازرگانی خارجی کشورهای سوسیالیستی برای اقدام به ارسال نفت ایران به کشورهای اروپایی شرقی به مذاکره پرداخت، سفارت آمریکا در تهران با لحن اتمام حجت از دولت ایران خواست که این مذاکرات را قطع کند. در نتیجه ی محاصره امپریالیستی ایران، در نیمه ی سال ۱۹۵۱ استخراج نفت کشور بکلی قطع شد. در نیمه ی دوم سال ۱۹۵۱ و در سراسر سال ۱۹۵۲ و نیز در نیمه ی اول سال ۱۹۵۳ فقط به اندازه یک دوازدهم میانگین سالیانه استخراج نفت در سال های پیش از آن، نفت استخراج شد. همزمان با آن دولت انگلیس ذخایر ارزی دولت ایران را در بانک های انگلیس مسدود کرد و دولت آمریکا هرگونه کمک به ایران و از جمله تعهدات ناشی از اصل چهارم برنامه ی ترومن را قطع کرد. دیپلماسی آمریکا و دستگاه جاسوسی آن کشور که با این اقدامات بحران مالی و اقتصادی در ایران ایجاد کرده بودند، در ژوئیه ی سال ۱۹۵۲ زمینه ی یک بحران سیاسی بسیار حاد را نیز فراهم ساختند. به دستور آن ها محمد رضا پهلوی و گروه های ارتجاعی نمایندگان مجلس در ۱۷ ژوئیه ی سال ۱۹۵۲ مصدق را مجبور به استعفا کردند. روز بعد بار دیگر قوام السلطنه به نخست وزیری ایران منصوب شد. قوام که برای ششمین بار پس از جنگ نخست وزیر می شد، برای سرکوب جنبش ضد امپریالیستی کشور بی درنگ به اقدام پرداخت. ژاندارمری و نیروهای نظامی کشور به دستور هندرسن سفیر جدید آمریکا در تهران مأموریت گرفتند که علیه تظاهر کنندگان اسلحه به کار بردند.

مردم ایران در پاسخ این عمل به پیکار شدیدتر علیه امپریالیسم آمریکا و قوام السلطنه دست نشانده ی آن برخاستند. روز ۲۱ ژوئیه ی سال ۱۹۵۲ اعتصاب عمومی در تهران آغاز شد. تمام ادارات و مغازه ها و بازار



تهران تعطیل شدند. در میدان های بزرگ شهر میتینگ هایی تشکیل شد که شرکت کنندگان آن ها استعفای فوری قوام و اخراج عمال انگلیس و آمریکا را از کشور خواستار بودند، به دستور شخص قوام علیه تظاهرکنندگان از تانک استفاده شد. تانک ها و توپ ها به روی مردم آتش گشودند. نزدیک به ۱۰۰ نفر کشته و بیش از ۸۰۰ نفر زخمی شدند. ولی علیرغم تمام این بیدادگری ها نتوانستند جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران را در خون خود خفه کنند. غروب ۲۱ ژوئیه قوام مجبور به استعفا شد و نیمه شب همان روز به بغداد گریخت. روز بعد -۲۲ ژوئیه- دکتر محمد مصدق بار دیگر نخست وزیر ایران اعلام شد و در عین حال وزارت جنگ را هم خود به عهده گرفت. روز ۳ اوت مجلس، قانون واگذاری اختیارات فوق العاده به مصدق را که مدت شش ماه معین شده بود، تصویب کرد. این تلاش امپریالیسم آمریکا برای احراز تسلط بر ایران نیز به شکست انجامید.

## ۸- نخستین توطئه ها علیه دولت مصدق

شکست تلاش آمریکا برای سرنگون ساختن دولت جبهه ی ملی زیر رهبری مصدق در ژوئیه ی سال ۱۹۵۲ و از پی آن فرار قوام السلطنه، محافل حاکمه ی آمریکا را به تجدید نظر در سیاست خود علیه ایران واداشت. واشنگتن تصمیم گرفت از این پس همزمان در دو سو عمل کند. از یک سو در جبهه ی دیپلماتیک همراه با امپریالیست های انگلیسی و از راه استفاده ی کامل از عمال آنان در ایران و در عین حال واداشتن آن ها به واگذاری بخش هرچه بیشتری از سهم خود در بهره برداری از نفت ایران به انحصارات آمریکا و از سوی دیگر گسترش دامنه ی فعالیت سری سازمان جاسوسی «سیا» و آدم کشان آن.

در کتاب خاطرات دین آپسن شرحی درباره ی مذاکرات انگلیس و آمریکا که در سطح بالا انجام گرفته بود، بیان شده است. این مذاکرات در اوت سال ۱۹۵۲ در لندن و واشنگتن صورت گرفت و مبتکر آن نیز وینستون چرچیل نخست وزیر اسبق انگلیس بود. چرچیل در همان زمان به ترومن رئیس جمهور آمریکا پیشنهاد کرد اقدامات هر دو کشور را در مسئله ی ایران با یکدیگر هماهنگ سازد. رئیس کشور ایالات متحده ی آمریکا - بانی برنامه ی رسوای ترومن - که سالوسانه اعلام کرده بود هدفش کمک مؤثر به کشورها و خلق های خاور نزدیک و میانه است، بی درنگ با پیشنهاد آغاز مبارزه ی مشترک علیه مردم ایران و دولت قانونی آنان که رهبری آن به عهده مصدق بود، ابراز موافقت کرد، تنها مسئله ای که رهبران دو کشور در آن با یکدیگر مخالفت داشتند، چگونگی سهم انحصارات نفتی آمریکا در سودهای کلان شرکت نفت انگلیس و ایران بود. چرچیل بر آن بود که سیاستمداران آمریکا برای شرکت خود در سرنگونی مصدق و در الغای قانون مصوب سال ۱۹۵۱ درباره ی ملی کردن شرکت نفت انگلیس و ایران و سپردن ثروت نفت ایران به دست صاحبان واقعی آن یعنی مردم ایران، مزد بیش از اندازه گرانی طلب می کنند. با وجود این، همان گونه که آپسن و ایدن

وزیر خارجه ی آن زمان انگلیس در خاطرات خود معترفند، همدستی انگلیس و آمریکا برای بر هم زدن ثبات ایران و تخریب اقتصاد آن در تمام طول نیمه ی دوم سال ۱۹۵۲ با شدت تمام ادامه داشت.

همزمان با اقدامات مشترک انگلیس و آمریکا برای حمله ی مستقیم به دولت مصدق، در واشنگتن به طرح نقشه ی مرحله ی دوم کاملاً سری سیاست تجاوز کارانه ی آمریکا علیه ایران پرداختند. در اوت سال ۱۹۵۲ در واشنگتن یک جلسه ی سری از رهبران وزارت خارجه و «سیا»ی آمریکا برای تنظیم جزئیات نقشه ی این مرحله و اجرای آن در ایران تشکیل شد. شرکت کنندگان این جلسه عبارت بودند از بروس معاون وزیر خارجه ی آمریکا، ژنرال بایرود مشاور وزیر خارجه ی آمریکا در امور خاور نزدیک، تره زایس رئیس شعبه جاسوسی وزارت خارجه ی آمریکا در کشورهای خاور نزدیک، آلن رئیس دایره ی جنگ روانی و نیز کارکنان بلندپایه ی سازمان سیا. طبق خبر هفته نامه ی فرانسوی «تریبون دو ناسیون» مورخ ۵ سپتامبر سال ۱۹۵۲، جلسه به این نتیجه رسید که اقدام مستقیم تازه برای بر کنار ساختن مصدق ممکن است به اعتلای بیش از پیش جنبش ملی و تشدید باز هم بیشتر روحیات ضد آمریکایی در کشور بیانجامد. بدین جهت در قرار جلسه خاطر نشان می شد که «وظیفه ی اساسی نمایندگان آمریکا در ایران در آینده ی نزدیک عبارت از ایجاد زمینه ی انشعاب در جبهه ی ملی و در مجموع جنبش ملی کشور و بدینسان منفرد کردن مصدق و محروم ساختن او را پشتیبانی مردم.»

دیپلمات های امریکایی و جاسوسان آن کشور در ایران برای اجرای این تصمیم به تشدید تضاد میان گروه های مختلف جبهه ی ملی در مجلس پرداختند. عمال امریکا اخبار و اطلاعات دروغینی در اختیار برخی از گروه های این جبهه قرار می دادند که طبق آن گویا «خطر کمونیسم» ایران را تهدید می کند و گویا مصدق نقشه کشیده است که سلطنت را در ایران بر اندازد و خود با عنوان رئیس جمهوری، دیکتاتور ایران شود. در

عین حال عمال امریکا در تدارک دو توطئه نیز شرکت فعال داشتند: یکی با همکاری دستگاه جاسوسی انگلیس و دیگری تماماً توسط خود امریکاهی ها.

سرکردگی توطئه ی اول با سرلشگر حجازی معاون پیشین ستاد ارتش ایران و برادران رشیدیان از سرمایه داران بزرگ ایران بود. از سوی انگلیسی ها رهبری این توطئه با سرهنگ ایتورس بود که کارهای مربوط به تدارک کودتا در تهران را با تهیه ی نقشه ی شورش همزمان قبایل بختیاری و قشقایی هماهنگی می کرد. از سوی آمریکایی ها تدارک توطئه را ژنرال سیمرمان رئیس میسیون نظامی آمریکا به عهده داشت. روز ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۲ روزنامه ی ایتالیایی «پائزه سرا» خبر مشروح ارسالی خبرنگار خود از بغداد را تحت عنوان «آمریکایی ها تصمیم به سرنگونی مصدق گرفته اند»، انتشار داد. به موجب این خبر تدارک توطئه چنان دامنه ای به خود گرفته بود که سرهنگ اسپندلر تنظیم نقشه ی عملیاتی آن را برای جنگ های خیابانی با اهالی تهران به پایان رسانده بود. برای این منظور حتی با حزب شبه فاشیستی «سومکا» نیز مخفیانه تماس هایی برقرار شده بود. ولی در نتیجه ی هشیاری میهن پرستان و کوشش سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی ایران، توطئه کشف شد.

روز ۱۳ اکتبر سال ۱۹۵۲ دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه ی ایران در کنفرانس مطبوعاتی اعلامیه ی رسمی دولت ایران را در باره ی کشف یک توطئه علیه دولت با ذکر این مطلب که دو ژنرال ارتش و دو نماینده ی مجلس در آن شرکت دارند، قرائت کرد. از پی آن سرلشکر حجازی و برادران رشیدیان بازداشت شدند. روز ۱۵ اکتبر روزنامه ی «کیهان» و «داد» ضمن مقالات بزرگی درباره ی این توطئه، فهرست مفصلی از توطئه گران چاپ کردند. گفته می شد که برای انجام کودتا ۴۰ هزار سلاح خارجی تهیه شده است. در اعلامیه ی رسمی دکتر فاطمی در آن کنفرانس مطبوعاتی صریحاً گفته می شد که توطئه گران با سفارتخانه ی یک دولت خارجی در تماس مستقیم بوده اند. چون در آن زمان مصدق هنوز امیدوار بود که در مبارزه ی برای ملی

کردن شرکت نفت انگلیس و ایران بتواند ایالات متحده را دست کم بی طرف نگاه دارد (آخر ترومن همچنان برای او پیام های دوستانه می فرستاد!)، در اعلامیه از نقش ایالات متحده در توطئه چیزی گفته نمی شد! مبلغین و دیپلمات های امریکایی با استفاده از این امر در یک سلسله مقاله و جزوه و کتاب کوشیدند ثابت کنند که توطئه گران فقط با سفارت انگلیس رابطه داشته اند. ولی پرفیسور الول ساتون ایران شناس مشهور انگلیسی در کتاب مستند خود تحت عنوان «نفت ایران و شمه ای از تاریخ سیاست روز»، با ذکر دلایل متقن ثابت می کند که سرخ های توطئه ی پاییز سال ۱۹۵۲ به سفارت آمریکا در تهران می رسید.

کشف توطئه ی حجازی - رشیدیان موجب رسوایی کامل انگلیس شد و در اکتبر سال ۱۹۵۲ کار به قطع مناسبات سیاسی میان ایران و انگلیس و اخراج نمایندگان رسمی انگلیسی از کشور انجامید. ولی سفارت امریکا در تهران و میسیون نظامی آمریکا و مستشاران مأمور اجرای اصل چهارم برنامه ی ترومن فعالیت خود را ادامه می دادند. علت این امر آن بود که اولاً همان گونه که گفتیم مصدق در آن زمان هنوز به تمام دو رویی سیاست امریکا در قبال ایران پی نبرده بود و ثانیاً امریکایی ها سوای همدستی با انگلیسی ها برای تدارک کودتای حجازی - رشیدیان که در ظاهر امر توسط سفارت انگلیسی تدارک دیده می شد، خودشان نیز به فعالیت شدیدی در داخل مجلس و از جمله در داخل جبهه ی ملی مشغول بودند و علاوه بر آن در نهایت اختفاء دومین توطئه ی نظامی را که این بار تمام و کمال امریکایی بود، تدارک می دیدند.

در ماه های ژانویه - فوریه سال ۱۹۵۳ سیاست امریکا در ایران در درجه ی اول در جهت تخریب مواضع مصدق و تقویت کامل قدرت شاه سیر می کرد. در آغاز، این سیاست با عدم موفقیت رو به رو می شد. روز ۱۳ ژانویه ۱۹۵۳ مجلس علیرغم مخالفت شدید نمایندگان مرتجع هوادار آمریکا، قانون تمدیدات اختیارات فوق العاده مصدق را برای یک سال دیگر تمدید کرد. مصدق با استفاده از این اختیارات و با توجه به این امر که مخالفان او در مجلس با دربار شاه ارتباطات روز به روز بیشتری برقرار می کنند، روز ۲۴ فوریه سال ۱۹۵۳

ضمن گفتگو با شاه به او اطلاع داد که قصد دارد درباره ی صلاحیت مجلس هفدهم به یک همه پرسی از مردم اقدام کند. ضمناً برای این که از دسایس و مداخله ی دربار در جریان این همه پرسی جلوگیری کرده باشد، به شاه پیشنهاد کرد که کشور را ترک گوید. روز ۲۸ فوریه ی سال ۱۹۵۳ رئیس مجلس به نمایندگان اطلاع داد که شاه تصمیم گرفته است برای معالجه به اروپا برود. ولی در همین جلسه گروهی از نمایندگان مرتجع مخالف دولت به توصیه ی وزیر دربار که با هندرسن سفیر آمریکا ارتباط داشت، خواستار صرف نظر کردن شاه از مسافرت شدند و همزمان با آن تظاهراتی به طرفداری از شاه در برابر قصر شاه ترتیب دادند که در آن به همراه مرتجعین، جمع کثیری از عناصر منحط و اوباش نیز که آمریکایی ها آن ها را از طریق سازمان فاشیستی «سومکا» استخدام کرده بودند، شرکت داشتند. شاه ضمن سخنرانی در برابر این تظاهرکنندگان گفت:

«چندی است که وضع سلامتی من یک دوره ی معالجه در خارج را ایجاب می کند و من به تجویز پزشکان تصمیم گرفته بودم امروز عازم اروپا شوم، ولی حالا می بینم که ملت نمی خواهند کشور را ترک کنم و به معالجه بروم. بدین جهت چاره ی دیگری ندارم جز این که سفر خود را به تأخیر اندازم.»

مصدق که برای مشایعت شاه به قصر رفته بود، مورد حمله ی اوباش فاشیست قرار گرفت و مجبور شد به مجلس پناه برد.

دیپلمات ها و جاسوسان آمریکا و عناصر خرابکار، دلشاد از این موفقیت، به تحقیق نقشه ای که در جلسه ی سری اوت ۱۹۵۲ در واشنگتن طرح شده بود، پرداختند.

پس از عقیم ماندن توطئه ی ضد دولتی حجازی\_رشیدیان که در پاییز ۱۹۵۲ با همکاری جاسوسان آمریکا وانگلیس ترتیب داده شده بود، سازمان «سیا» به تشدید فعالیت یک مرکز ضد دولتی دیگر که از پاییز سال ۱۹۵۱ با اختفای کامل علیه مصدق عمل می کرد، پرداخت. سر کرده ی توطئه گران سرلشگر فضل اله

زاهدی بود. از آن جا که این عنصر نقش بسیار پلیدی در سرکوب جنبش ملی ایران و در اسیر ساختن کشور به

دست امپریالیسم آمریکا بازی کرده است، جا دارد که شرح کوتاهی در باره ی زندگینامه ی او بیان شود.

زاهدی از جمله افسران قزاق بود که با رضاخان همکاری میکرد و در سرکوب جنبش گیلان شرکت

فعال داشت. او چند سال استاندار خوزستان بود. در سال ۱۹۴۱ رئیس شهربانی کل کشور شد. روزنامه ی

ایتالیائی «آوانتی» در ۲۰ مه ۱۹۵۴ مقاله ی مشروح و مستندی در باره ی زاهدی درج کرد که در آن گفته می

شد زاهدی در همان سال ۱۹۴۱ با یکی از عمال هیملر در ایران به نام فرانتس مایر ارتباط برقرار کرد « و در

باره ی تمام نقشه های نظامی و چگونگی استقرار واحدهای ارتش ایران و اطلاعات سری مربوط به ساختمان

ها و استحکامات نظامی مخابرات ارتشی ایران به آلمان گزارش فرستاد». به پاداش این «خدمت» به او وعده

داده شده بود که پس از اشغال کشور توسط نیروهای هیتلری ، «پیشوای ایران» شود. در واقع نیز رین تروپ

نام زاهدی را در لیست اعضای کابینه ی آینده ی ایران که در ۷ فوریه ی ۱۹۴۲ توسط وزارت خارجه ی نازی

ها تهیه شده بود ، قید کرده بود. آنزمان هیتلری ها حساب کرده بودند که ارتش آلمان در تعرض بهار و

زمستان سال ۱۹۴۲ علیه نیروهای ارتش شوروی پیروز خواهد شد. طبق نقشه ی هیتلر این تعرض می بایست

نه فقط به تصرف باکو و تفلیس ، بلکه در عین حال به اشغال تبریز و تهران بیانجامد.

در آغاز سال ۱۹۴۲ زاهدی ، به دستور فرانتس مایر سازمانی به نام «ملیون ایران» در داخل ارتش

تشکیل داد که یک سازمان مخفی فاشیستی بود و افسران دارای روحیات فاشیستی در آن عضویت داشتند. این

سازمان می بایست در روزهایی که نیروهای هیتلر به مرزهای ایران نزدیک شوند، شورش فاشیستی در تهران

بر پا کند. روزنامه ی «آوانتی» نوشته بود که زاهدی می بایست طبق نقشه ای که مایر کشیده بود، بلافاصله

پس از شورش ، از آلمان و ترکیه کمک بخواهد. قرار گذاشته بودند که در ازاء کمکی که ترکیه خواهد کرد،

زاهدی بعدها برای ترکیه حقوق خاصی در کردستان و آذربایجان ایران قائل شود. شایان توجه است که خود

دولت ترکیه اصلاً از این مذاکرات خبر نداشت. بخش مربوط به ترکیه در این نقشه توسط فن پاپن سفیر هیتلر در آنکارا تهیه شده بود. زاهدی در قبال توافق خود با نقشه های مایر و پاپن، در سال ۱۹۴۲ مبلغ هنگفتی از سازمان جاسوسی آلمان دریافت کرد. پس از آنکه بخشی از عمال آلمانی توسط انگلیسی ها در جنوب ایران دستگیر شدند، اطلاعات جسته گریخته ای در باره ی خیانت زاهدی به دست آمد و به همین جهت دستگاه ضد جاسوسی انگلیس در سال ۱۹۴۲ زاهدی را بازداشت و تبعید کرد.

زاهدی در سال های پس از جنگ به ایران بازگشت. در سال ۱۹۴۹ بار دیگر به ریاست شهربانی منصوب شد و در سال ۱۹۵۱ با پشتیبانی نیروهای ارتجاعی به وزارت کشور رسید. ولی پس از آن که تظاهرات صدهزار نفری توده های مردم علیه ورود فرستاده ی مخصوص پرزیدنت ترومن، در ۱۵ ژوئیه ی سال ۱۹۵۱ به دستور او وحشیانه سرکوب شد و در جریان آن بیش از ۱۰۰ تن کشته و بیش از ۵۰۰ تن زخمی شدند، زاهدی از کابینه ی مصدق برکنار شد.

درست در همین هنگام بود که فرانتس مایر مشهور ، جاسوس سابق هیملر این بار به عنوان نماینده ی چند شرکت صنعتی بزرگ آلمان غربی وارد تهران شد و در یک دیدار محرمانه با زاهدی از او خواست که حالا دیگر باید به خدمت دستگاه جاسوسی آمریکا درآید و ضمناً تهدید کرد که در صورت مخالفت ، فعالیت جاسوسی او را در سال های دومین جنگ جهانی فاش خواهد کرد. آنگاه زاهدی به وسیله ی یکی از جاسوسان دیگر هیتلر به نام بازه ویتس که در سال ۱۹۴۶ به خدمت دستگاه جاسوسی آمریکا در آمده بود و آن هنگام به عنوان خبرنگار چند روزنامه ی آلمان غربی در تهران به سر می برد ، با سازمان «سیا» روابط بسیار نزدیک برقرار ساخت و رهبری مرکز عمده ی مخالفان دولت مصدق را در ایران به عهده گرفت.

پروفیسور الول ساتون ایران شناس معروف انگلیسی در کتاب «نفت ایران» می نویسد زاهدی در سال ۱۹۵۱ به دستور آمریکائی ها کلپ افسران بازنشسته را تشکیل داد. در همان جا بود که تدارک کودتا انجام



گرفت. پائیز سال ۱۹۵۲ پس از کشف توطئه ی حجازی-رشیدیان ، بیش از ۲۰۰ تن از تیمساران و افسران ارشد از ارتش اخراج شدند. این افسران به نوشته ی الول ساتون هسته ی سازمان توطئه گر زیر رهبری زاهدی را گسترش دادند و آن را تقویت کردند. روز ۲۸ فوریه ی ۱۹۵۳ توطئه گران با شرکت فعال زاهدی کوشیدند مصدق را به قتل برسانند. این تلاش عقیم ماند و زاهدی و برخی از همدستانش بازداشت شدند، ولی کمی بعد دولت ایران زیر فشار هندرسن سفیر آمریکا زاهدی را آزاد کرد.

همزمان با تدارک کودتا محافل حاکمه ی آمریکا تا آنجا که در قدرتشان بود کوشیدند تا وضع اقتصادی ایران را مختل سازند و موجبات نارضائی مردم را از دولت مصدق فراهم آورند و تضادهای درون جبهه ی ملی را تشدید کنند. تحریم نفت ایران که از سال ۱۹۵۱ توسط انگلیس انجام گرفته بود ، مورد پشتیبانی و تشویق کامل ایالات متحده ی آمریکا بود. حتی در آوریل سال ۱۹۵۳ ، وقتی دولت مصدق که در نتیجه ی این تحریم از نظر مالی سخت در مضیقه بود ، بهای نفت خام را برای خریداران سابق کشورهای غربی ۵۰ درصد کاهش داد ، انگلیس و آمریکا با اقدامات مشترک خود، مانع فروش آن شدند. آنگاه مصدق روز ۲۶ مه سال ۱۹۵۳ نامه ای برای آیزنهاور رئیس جمهور تازه ی آمریکا فرستاد و در آن خواهش کرد که مقامات آمریکائی از شرکت در تحریم اقتصادی نفت ایران دست بردارند و آمریکا در اجرای وعده های قبلی خود به ایران وام بدهد! آیزنهاور فقط پس از گذشت یک ماه به نامه ی مصدق پاسخ داد و در آن همه ی پیشنهاد های دولت ایران را رد کرد و عملاً خواستار تسلیم در برابر شرکت نفت انگلیس و ایران شد. شمس الدین امیرعلائی محقق ایرانی ، در بهار سال ۱۹۵۳ ضمن تحلیل سیاست آمریکا در قبال ایران، در کتاب خود تحت عنوان «نفت و استقلال ایران» نوشت که هدف تمام مانورهای آیزنهاور و جاسوسان و دیپلماتهای آمریکائی در آن دوران این بود که «به هر قیمتی شده فرصتی به دست آورند و به کودتای ضد مصدق جامه ی عمل بپوشانند».

در اواخر ماه مه سال ۱۹۵۳ جان فوستر دالس وزیر خارجه ی آمریکا سفری به کشورهای آسیا انجام داد و با بی اعتنائی تمام از آمدن به ایران خودداری کرد. ضمناً دالس هنگام دیدار از پاکستان هندرسن، سفیر آمریکا در تهران را برای دادن رهنمودهای مفصل در باره ی پرداختن به اقدامات قاطع علیه مصدق به کراچی احضار کرد. در ژوئن سال ۱۹۵۳ هندرسن به بازی «درز» خبر دست زد. و از پی آن در مطبوعات ایران متن نامه ی محرمانه ای از دالس به عنوان سفیر آمریکا در تهران انتشار یافت که حاوی حملات بسیار تند به مصدق بود. این دعوت آشکاری بود از ارتجاع داخلی برای پرداختن به اقدامات شدید علیه دولت جبهه ی ملی. روز ۱۳ ژوئیه ی سال ۱۹۵۳ روزنامه ی «نیویورک پست» ضمن مقاله ی مفصلی که از تهران رسیده بود نوشت:

«دولت مصدق در طول همین سال جاری سقوط خواهد کرد. . . ارتش ایران ارتش دلیری است که با ایالات متحده روابط نزدیک دارد. آمریکا این ارتش را به اسلحه ی مدرن مجهز می کند و کادر افسری آن را تعلیم می دهد.»

حملات شوم امپریالیسم آمریکا به مصدق آغاز شد.

در طول تمام نیمه ی اول سال ۱۹۵۳ هندرسن سفیر آمریکا در تهران و جاسوسان «سیا» و نمایندگان انحصارهای آمریکا، تصمیم های جلسه ی سری واشنگتن را که در اوت سال ۱۹۵۲ در مورد ایران گرفته شده بود، اجرا می کردند و در جریان آن با تمام قوا می کوشیدند تا فراکسیون جبهه ی ملی را در مجلس بر هم زنند، در کار پارلمان ایران دشواری ایجاد کنند و به ویژه خود مصدق را منفرد سازند. آمریکایی ها برای حصول این مقصود می کوشیدند از روابط پنهانی دربار و گروه تیمساران ارتش ایران با نمایندگان مخالف دولت مصدق در مجلس، استفاده کنند.

با تمام این احوال مصدق در ۲۵ مه سال ۱۹۵۳ توانست پیروزی مهمی به دست آورد. مجلس قانونی تصویب کرد که به موجب آن تمام مسئولیت رهبری ارتش به وزیر دفاع یعنی به مصدق که در عین حال وزارت دفاع را به عهده گرفته بود، محول می شد. نقش شاه به عنوان بزرگ ارتشتاران بیش از پیش جنبه ی تشریفاتی پیدا می کرد. تصویب این قانون تمام نقشه های جان فوستر دالس و هندرسن و سرلشکر حجازی و به ویژه زاهدی را با خطر عقیم ماندن روبرو می کرد.

در این میان انتشار خبر مربوط به بهبود مناسبات ایران با کشورهای سوسیالیستی و دعوت مصدق از یک هیئت شوروی به ایران برای مذاکره در باره ی مسائل اقتصادی، اردوی ارتجاع خارجی و داخلی را سخت مشوش ساخت. یکی از مؤلفان آمریکایی به نام اندریو تولی در کتاب خود تحت عنوان «تاریخچه ی درونی سیا» می نویسد:

«وحشت از امکان بهبود مناسبات ایران و اتحاد شوروی دیپلمات ها و جاسوسان آمریکا در تهران را به تلاشی تب آلود واداشت.»

روزنامه ی فرانسوی «تربیون دو ناسیون» در ۷ اوت سال ۱۹۵۳ ضمن مقاله ی مفصلی در باره ی بحران ایران نوشت که هندرسن سفیر آمریکا در ماه های ژوئن و ژوئیه تقریباً هر روز با نمایندگان مجلس و سایر رجال سیاسی ایران دیدار می کرد و در این دیدارها پیوسته آن ها را از «خطر کمونیسم» می ترسانید و در این رابطه از آن ها می خواست که تمام نیروی خود را برای سرنگونی مصدق بسیج کنند، هندرسن و دست افزارهایش با استفاده ی وسیع از شیوه ی شانناژ و تحریک، تهدید و تطمیع، برخی از اعضای جبهه ی ملی را به سوی خود جلب کردند.

در ژوئن سال ۱۹۵۳ در نتیجه ی دسایس محافل ارتجاعی و دیپلماسی آمریکا وضعی در مجلس پدید آمد که ادامه ی کار عادی آن را غیر ممکن می ساخت . در کریدور های مجلس و حتی از تریبون آن سرنگونی مصدق و بهبود بنیادی روابط ایران با آمریکا طلب می شد .

در این شرایط مصدق بار دیگر مسئله ی انجام همه پرسی درباره ی انحلال مجلس را به علت کارآمد نبودن آن و نیز ضرورت انجام انتخابات مجدد را مطرح ساخت. این فکر با پشتیبانی پرشور محافل اجتماعی و توده های مردم ایران روبرو شد. در ژوئیه ی سال ۱۹۵۳ ، در سالروز سرکوب خونین مردم که در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به دستور قوام السلطنه انجام گرفته بود، در تهران و دیگر شهرهای ایران میتینگ ها و تظاهرات بزرگی برپا شد که بیش از ۱۰۰ هزار نفر در آنها شرکت داشتند. تظاهرکنندگان علاوه بر انحلال مجلس که به لانه ی دسایس خارجی تبدیل شده بود ، اخراج بی درنگ مستشاران آمریکایی از ایران و الغای کلیه ی قراردادهای مربوط به واگذاری کمک های کذایی آمریکا به ایران را نیز طلب می کردند. آنچه بیش از همه خشم تظاهرکنندگان را بر می انگیخت، وجود سازمان هایی بود که برای کنترل چگونگی اجرای کمک های ناشی از اصل چهارم برنامه ی ترومن تشکیل شده و از مدت ها پیش به مراکز جاسوسی و تحریکات آمریکایی بدل گردیده بودند .

در واشنگتن شیپورهای آشوب به صدا درآمد . کرمیت روزولت بزرگ ترین کارشناس « سیا » در سیاست خارجی و داخلی آمریکا ، بخش خاصی را به فعالیت « سیا » در ایران اختصاص داده و بر پایه ی واقعیات و اسناد انکارناپذیر، بدین نتیجه رسیده اند که وزارت امور خارجه ی آمریکا و سازمان « سیا » که آن دوران زیر نظر بدون کنترل برادران دالس بودند ، در اواخر بهار سال ۱۹۵۳ به کرمیت روزولت مأموریت دادند که « برای سرنگونی مصدق به اقدام بپردازد . » مورخ ژاپنی تاتسودزو اونو در کتاب خود : « جاسوسانی که از آمریکا آمده اند » ، این نتیجه گیری رس و وایز را تأیید می کند و یادآور می شود که کرمیت روزولت - نوه ی

تئودور روزولت رئیس جمهور اسبق آمریکا و طرح کننده ی شعار: «آمریکا باید سیاست خارجی خود را به کمک چماق بزرگ از پیش ببرد» ، از سال ها پیش یعنی از دوران دومین جنگ جهانی در کشورهای خاور نزدیک و میانه به عملیات جاسوسی مشغول بوده است . او در همان زمان به عنوان یکی از کارکنان متنفذ « اداره ی خدمات استراتژیک » - یعنی سلف سازمان « سیا » ی کنونی - بارها به ایران رفته و با سران ارتش و افراطی ترین محافل ارتجاعی کشور تماس های نزدیک برقرار کرده بوده است .

در ژوئن سال ۱۹۵۳ کرمیت روزولت ، به نوشته ی رس و وایز و اونو در رأس گروه بزرگی از کارشناسان شعبه ی خاور نزدیک « سیا » با دسته چک ضخیمی که حق استفاده ی بدون کنترل از آن را داشت ، وارد ایران شد . ویکتور مارچتی و جون مارکس نیز که در سال ۱۹۷۴ کتاب معروف « سیا و کیش جاسوس پرستی » را انتشار داده اند ، این نظر را تأیید می کنند .

روز اول اوت مهمان جدیدی وارد تهران شد که همان ژنرال شوارتسکیف بود . از نظر رسمی او فقط در سر راه به کراچی ، عبوراً از تهران دیدن می کرد و می بایست به عنوان وابسته ی نظامی آمریکا در کراچی مشغول خدمت شود . شوارتسکیف در کاخ سفید کارشناس مهمی در زمینه ی ایران به شمار می رفت ، زیرا از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۸ عملاً ریاست شهربانی و ژندارمری ایران را به عهده داشت . ضمناً به طوری که مؤلف کتاب « رژیم سیاسی و کنسرسیوم نفت در ایران » یادآور می شود ، شوارتسکیف به ایجاد یک شبکه ی بزرگ جاسوسی در ایران توجه فراوان داشت .

شوارتسکیف پس از ورود به ایران در سال ۱۹۵۳ نخستین دیدار را ، همانگونه که انتظار آن هم می رفت ، با سرلشکر زاهدی هم‌رزم سابق خویش انجام داد و او را از رهنمود مستقیم آلن دالس در مورد اقدام بی درنگ به اجرای نقشه ی کودتای نظامی ، آگاه ساخت و در عین حال طرح تمام شبکه ی جاسوسی و تماس هایی که کرمیت روزولت مقدماتاً آن را تدارک دیده بود ، در اختیار زاهدی گذاشت . بدینسان میان فعالیت های

چند شاخه از دستگاه جاسوسی آمریکا و ارتجاع ارتشی ایران که هدف واحد کودتای نظامی را تعقیب می کردند، هماهنگی برقرار شد. شوارتسکیف علاوه بر رهنمودهای آلن دالس فهرست عمال کرمیت روزولت را نیز در اختیار زاهدی و دستیارانش قرار داد. کارشناسان معتبر ایرانی و نیز دو مؤلف فرانسوی به نام پیر نور و ژاک برژییه نگارندگان کتاب «یک جنگ حقیقی پنهانی» و اندریو تولی آمریکایی مؤلف کتاب «تاریخ درونی سیا» در این نکته متفق القولند که شوارتسکیف مبلغ هنگفتی پول - بیش از ۱۰ میلیون دلار - برای مصارف کودتا به زاهدی و دیگر توطئه گران پرداخت کرد. روز ۱۰ اوت شوارتسکیف به پاکستان پرواز کرد، ولی نه برای کار در سفارت آمریکا در کراچی، بلکه برای مذاکرات طولانی با علیرضا برادر شاه که به بهانه ی شکار پلنگ به پاکستان رفته بود. ضمن مقاله ی منتشر شده در روزنامه ی فرانسوی «تربیون دو ناسیون»، مورخ ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۵۳، آمده است که در جریان مذاکرات شوارتسکیف با علیرضا در پاکستان نقشه ی تدارک شورش قبایل مرزنشین بلوچستان مورد توافق قطعی قرار گرفت! قرار بود که با اجرای این نقشه وضع دولت مصدق بیش از پیش وخیم شود.

در همان روز ۳۰ ژوئیه که علیرضا «برای شکار به پاکستان» رفت، خواهر ارشدش اشرف نیز به سویس پرواز کرد تا مذاکرات مهمی را با آمریکایی ها انجام دهد. در این گیرودار مصدق برای انجام همه پرسسی در مورد انحلال مجلس به تدارک جدی مشغول بود. این همه پرسسی روز ۳ اوت در تهران و روز ۱۰ اوت در شهرستان ها انجام گرفت و در آن بیش از دو میلیون نفر برله انحلال مجلس هفدهم و فقط ۱۲۰۰ نفر علیه انحلال رأی دادند. رئیس سیا آلن دالس بی آن که در انتظار نتایج نهایی همه پرسسی بماند، به سویس پرواز کرد. هندرسن سفیر آمریکا در تهران نیز به همان جا احضار شد. در سویس راجع به تاریخ کودتا توافق صورت گرفت. اندریو تولی در کتاب خود «تاریخ درونی سیا» صریحاً می نویسد که «تصمیم قطعی در باره ی زمان کودتا توسط آلن دالس و لوی هندرسن و اشرف پهلوی اتخاذ گردید». دو تن از دوستان نزدیک آلن دالس به

نامه‌های ریچارد و گلدیس هارکنس - نکارندگان سه مقاله در مجله ی « ساتردی ایونینگ پست » که در نوامبر سال ۱۹۵۴ تحت عنوان مشترک « فعالیت مخفی سیا » انتشار یافت ، نیز این مطلب را تأیید می کنند .

تصمیم های اتخاذ شده در سویس از طریق خطوط ارتباطی « سیا » برای اطلاع سرلشکر زاهدی که از ۲۰ ژوئیه سال ۱۹۵۳ مخفیانه در منزل یکی از آمریکایی ها زندگی می کرد ، به تهران خبر داده می شد . طبق خبری که روزنامه ی فرانسوی « لوموند » به تاریخ ۲۰ سپتامبر سال ۱۹۵۳ منتشر ساخت ، زاهدی از طریق پسرش اردشیر زاهدی - که آن زمان در میسیون آمریکایی اصل چهارم برنامه ی ترومن کار می کرد و بعدها به مقالات بالای دیپلماتیک و از جمله به سفارت ایران در واشنگتن رسید و در ۱۷ ژانویه سال ۱۹۷۹ سرانجام مجبور به استعفا شد ، - با توطئه گران و کارکنان سفارت آمریکا در تهران در ارتباط بود. توطئه گران در ۱۲ اوت تیپ دوم یکی از لشکرهای ارتش ایران را به عنوان نیروی ضربتی برای کودتای نظامی آماده کردند.

شب ۱۲ اوت ۱۹۵۳ مصدق ضمن نطق خود از رادیو تهران با استناد به نتایج همه پرسی ، تصمیم خود را برای انحلال مجلس اعلام کرد. شب میان ۱۲ و ۱۳ اوت، شاه که آن زمان در شهر رامسر کنار دریای خزر استراحت می کرد، مخفیانه دو فرمان امضاء کرد: یکی در باره ی برکناری محمد مصدق از مقام نخست وزیری و دیگری در باره ی انتصاب سرلشکر زاهدی به این مقام. سرهنگ نصیری فرمانده ی گارد شاه و رئیس آینده ی ساواک ، این فرمان ها را به تهران برد. کرمیت روزولت و فضل الله زاهدی که در پنهانگاه به سر می بردند، فرمان دادند که نقشه ی کودتای نظامی به موقع اجرا گذارده شود.

## ۹- امپریالیسم آمریکا و سرنگونی دولت جبهه ی ملی

(کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)

محققین تاریخ ایران و کارشناسان حقوقی و قضائی و قانون اساسی کشور در این نکته متفق القولند که آنچه در شب ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ در شهر رامسر روی داد، یعنی امضای مخفیانه ی دو فرمان در باره ی برکناری دکتر مصدق از مقام نخست وزیری و انتصاب فضل الله زاهدی به جای او ، در تاریخ ایران بی سابقه بوده است. ونسان مونتسی تاریخ نویس مشهور فرانسه در کتاب «ایران» ، شمس الدین امیر علائی در کتاب «نفت و استقلال ایران» ، هوبرت پیکته مورخ فرانسوی در کتاب «شرق از خلال شیشه ی پنجره اتوموبیل» ، الول ساتون در کتاب «نفت ایران» و بسیاری از مؤلفان دیگر ، این مطلب را خاطرنشان کرده اند. در همه ی این نوشته ها ذکر شده است که فرمان هایی که پنهان از مصدق نخست وزیر قانونی به امضاء رسید، نقض فاحش قانون اساسی سال ۱۹۰۶ (مطابق ۲۴ ذیقعدہ سال ۱۳۲۴ هجری قمری) و متمم این قانون بود که در سال های پس از جنگ جهانی دوم ، به تصویب رسید. نص قانون اساسی ایران و شرح و تفسیر آن در چاپ دوم کتاب معتبر «دائرہ المعارف اسلام» و نیز در چاپی که سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) تحت عنوان «دستور» انتشار یافت، آشکارا دلالت بر این معنی دارد.

مؤلفان یادشده در آثار خود از این که سرلشکر زاهدی یعنی شخصی که در سال های دومین جنگ جهانی با دستگاه جاسوسی فاشیستی ، روابط مخفی داشته ، به نخست وزیری ایران منصوب شده است، سخت ابراز برآشفتگی می کنند.



بامداد روز ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ سرهنگ نصیری سرلشکر زاهدی را که در مخفی گاه بود و نیز ژنرال مک کلور - رئیس گروه مستشاران نظامی آمریکا در ایران را با متن فرمان های شاه آشنا ساخت. توطئه گران به دستور مک کلور و کرمیت روزولت مأمور مخصوص سازمان جاسوسی «سیا» واحدهای خود را در تهران جمع کردند تا در ساعت یک بعد از نیمه شب ۲۴ مرداد به محض اینکه نور سفید موشک را مشاهده کردند، مصدق و مؤثرترین اعضای کابینه ی او را به همراه سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش دستگیر کنند.

ولی در پرتو هشیاری میهن پرستان ایران، محافل دمکراتیک تهران از برخی از جزئیات این توطئه آگاه شدند و آنگاه گروه های بزرگی از مردم خشمگین تهران با شعارهای ضد شاه به خیابان ها ریختند. در میان افراد پادگان های پایتخت نیز قطب بندی نیروها آغاز شد. در چنین شرایطی توطئه گران به توصیه ی ژنرال مک کلور و کرمیت روزولت که هنوز در اختفا به سر می برد، کودتا را یک روز به تعویق انداختند. نیمه شب ۲۴ مرداد افراد گارد شاه چند تن از وزیران را بازداشت کردند. سرهنگ نصیری به خانه ی نخست وزیر رفت و فرمان شاه در باره ی برکناری او را به وی تسلیم داشت. ولی آن شب توطئه شکست خورد. بخشی از واحدهای شورشیان خلع سلاح شدند و سرهنگ نصیری به دستور مصدق و سرتیپ ریاحی بازداشت گردید.

در این میان فضل الله زاهدی همچنان در پنهانگاه بود. شاه و ملکه ثریا بلافاصله پس از دریافت خبر شکست کودتا با هواپیما از رامسر به بغداد گریختند. مؤلف کتاب «ایران و پهلوی» می نویسد تصمیم شاه در باره ی فرار به بغداد به توصیه ی مصرانه ی زاهدی که خود به دستور کرمیت روزولت عمل می کرد، اتخاذ شد. هوبرت پیگته می نویسد شاه پس از دریافت این خبر که پادگان بندر پهلوی «انزلی امروز» برای دستگیری خانواده ی شاه به سوی رامسر حرکت کرده است، پرواز خود را به بغداد تسریع کرد.

شاه و ثریا پس از دو روز اقامت در بغداد با یک هواپیما ی مسافری به طور ناشناس به رم پرواز کردند. مؤلفان آمریکائی رس و وایز در کتاب «دولت نامرئی» که به شرح اعمال «سیا» اختصاص دارد، می نویسند وقتی شاه به رم رسید آلن دالس برای مذاکره با او با هواپیما از سوئیس به رم شتافت. در این هنگام در کاخ سفید ، وزارت دفاع، وزارت خارجه ی آمریکا و سازمان «سیا»ی آن کشور بحث های تب آلودی پیرامون وضع ایران انجام می گرفت. ریچارد کوتن یکی از تاریخ نویسان مشهور آمریکا در کتاب خود تحت عنوان «ناسیونالیسم در ایران» نوشت که شکست توطئه ی ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، در واشنگتن یک شکست بسیار جدی برای سیاست شرقی آمریکا تلقی شد و بدین جهت تصمیم گرفتند برای سرنگونی مصدق، بی درنگ به تلاش مجدد برخیزند.

نظریات پروفیسور ریچارد کوتن شایان توجه خاص است: در نوامبر سال ۱۹۷۸ او به دستور پرزیدنت کارتر با گروهی از همکاران ایران شناس خود در دانشگاه های آمریکا، به ایران آمد تا با وضع کشور آشنا شود. پروفیسور کوتن ضمن نتیجه گیری های خود ، خاطر نشان می کند که سیاست دوران بیست و پنج سال اخیر آمریکا در ایران که پایه ی آن بر پشتیبانی از یک رژیم سلطنتی فاسد قرار داشت، سراپا خطا بوده است.

نگارندگان کتاب «دولت نامرئی» شرح مبسوطی بیان داشته اند در باره ی این که کارکنان سفارت آمریکا و رؤسای سازمان جاسوسی آمریکا در ایران طی روزهای ۱۷ و ۱۸ اوت (۲۶ و ۲۷ مرداد) با چه تب و تاب کار می کردند. در این روزها به دستور کرمیت روزولت «کمیته ی اجرائی» خاصی به ریاست سرلشکر زاهدی در تهران تشکیل شده بود. طبق گواهی تاتسودزو اونو مؤلف کتاب «جاسوسانی که از آمریکا آمده اند» ، این «کمیته ی اجرائی» در روزهای ۱۷ و ۱۸ اوت میلیون ها دلار از پولی را که از شوارتسکیف در اواخر ژوئیه ی ۱۹۵۳ با خود به تهران آورده بود ، میان تیمسارها و سیاستمداران مرتجع ایران تقسیم کرد. ولی باید گفت که در این روزها فقط عمال عیان و نهان «سیا» نبودند که در ایران فعالیت می کردند . روز ۱۷ اوت یعنی یک

روز پس از شکست توطئه ی اول و فرار شتاب زده ی شاه به خارجه ، لوی هندرسن سفیر آمریکا که برای شرکت در مذاکرات سری آلن دالس و اشرف پهلوی به سوئیس رفته بود، به سرعت به تهران بازگشت. مراجعت هندرسن به تهران که دو روز پیش از کودتا انجام گرفت، بی پایه بودن دعوی برخی از مبلغین آمریکایی را در باره ی این که «سیا» کودتا را به ابتکار خود و بدون توافق با وزارت خارجه و کاخ سفید آمریکا انجام داد، ثابت می کند.

روز ۱۸ اوت هندرسن از مصدق دیدن کرد و به طوری که روزنامه ی «واشنگتن پست» در شماره ی مورخ ۲۲ اوت ۱۹۵۳ خود نوشت، با وقاحت تمام به او گفت که دولت آمریکا با تمام قوا از ادامه ی زمامداری او جلوگیری خواهد کرد. سفیر آمریکا در اظهارات خود که در عرف سیاسی بی سابقه بود، به نخست وزیر ایران اکیداً توصیه می کرد که بی درنگ استعفا بدهد.

این یک اعلام آماده باش به توطئه گران بود. بامداد روز شوم ۲۸ مرداد فرا رسید. همه ی مؤلفان یاد شده و از جمله رس و وایز در کتاب «دولت نامرئی» و نیز ویکتور مارچتی و جون مارکس در کتاب «سیا و کیش جاسوس پرستی» می نویسند که کرمیت روزولت کارشناس اصلی «سیا» در منطقه ی خاور نزدیک که بعدها به پاداش «هنرنمایی» های خود هنوان «مستر ایران» و پست پر درآمدترین نایب رئیس «گالف اوپل» - یکی از بزرگترین شرکت های نفتی آمریکا - را دریافت کرد، شخصاً رهبری عملیات توطئه گران را به عهده داشت. به دستور زاهدی چند واحد ارتش به فرماندهی جمعی از تیمسارهای جنایتگر وارد تهران شدند. عمال «سیا» که علاوه بر ۱۰ میلیون دلار تقسیم شده توسط شوارتسکیف ، ۹ میلیون دیگر هم مایه گذاشته بودند، دسته های جنایتکاران حرفه ای و اوباش و ارادل را به خیابانهای فرستادند.

در همان حال به دستور کرمیت روزولت اعضای سازمان های فاشیستی «آریا» و «سومکا» نیز به خیابان ها ریختند.

دسته های آدم کشان و فاشیست ها و اراذل و اوباش طبق نقشه ی از پیش تنظیم شده ، محل کار روزنامه های مترقی را در هم کوبیدند و مغازه ها را غارت کردند. همه ی این اعمال با شعارهای سلطنت طلبانه انجام می گرفت. در این هنگام نیروهای زیر فرمان تیمسارهای سلطنت طلب در اجرای نقشه هایی که کرمیت روزولت و ژنرال شوارتسکپف و زاهدی تنظیم کرده بودند، پست و تلگراف و رادیوی تهران را اشغال کردند و بی درنگ به پخش پیام شاه و نطق ژنرال زاهدی که خود را رسماً نخست وزیر اعلام کرده بود ، پرداختند.

پس از یک نبرد خونین ۹ ساعته واحدهای ارتش زیر فرمان تیمسارهای توطئه گر هجوم کنان خانه ی مصدق را در هم کوفتند و نخست وزیر ایران را بازداشت کردند. در جریان کودتای نظامی ۲۸ مرداد بیش از ۳۰۰ نفر در تهران کشته و نزدیک به هزار نفر زخمی شدند. از جمله در جریان نبرد برای دفاع از خانه ی مصدق بیش از ۱۰۰ تن کشته و نزدیک ۴۰۰ تن زخمی شدند. در طول عملیات جنگی ، به ویژه هنگام هجوم به خانه ی نخست وزیر که از نظر قانونی همچنان رئیس دولت مصوب مجلس بود ، نیروهای توطئه گران به دستور سرلشکر زاهدی عمل می کردند و شخص اخیر نیز به وسیله ی دستگاه بی سیم پیوسته نه فقط با کرمیت روزولت ، بلکه همچنین با ژنرال مک کلور رئیس گروه مستشاران نظامی آمریکا و ژنرال وارن رئیس اداره ی اصل چهارم برنامه ی ترومن و سرهنگ مک لاند رهبر گروه مستشاران نشامی آمریکا در ژاندارمری ایران، در رابطه بود.

در طول روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) همه ی وزیران دولت مصدق و همه ی اعضای جبهه ی ملی بازداشت شدند. قدرت به دست سرلشکر زاهدی افتاد. طبق خبر مجله ی آمریکایی «نیوزویک» مورخ ۳۱ اوت ۱۹۵۳، شاه که در هتل «اکسلسیور» رم به سر می برد، روز ۲۰ اوت به دیدار آلن دالس رئیس «سیا» رفت و شخص اخیر پیروزی را به شاه تبریک گفت و در باره ی نقشه های آینده ی کار دولت ایران با او قرار و مدار گذاشت.

شاه روز ۲۲ اوت ۱۹۵۳ به تهران بازگشت. روز ۲۶ اوت پیام رسمی تبریک آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا به او تسلیم شد. ۴۵ میلیون دلار به عنوان کمک بلاعوض در اختیار دولت جدید ایران گذارده است.

در محافل حاکمه ی آمریکا وجد و شعف حکمفرما بود. مجله ی «یونایتد نیوز اند ورلد ریپورت» که به وزارت دفاع آمریکا نزدیک است، روز ۲۸ اوت ۱۹۵۴ طی مقاله ای تحت عنوان «کمک آمریکا موجه از کار درآمد» ، نوشت:

« ارتش و شهربانی ایران که به دست آمریکایی ها تعلیم دیده اند ، با کامیون های آمریکایی وارد تهران شدند. . . نظامیان ایرانی به کمک تانک های «شرمن» آمریکایی و اسلحه ی ساخت آمریکا نخست وزیر مصدق را سرنگون کردند و حکومت را به دست خود گرفتند.

ژنرال استوارت نماینده ی برجسته ی وزارت دفاع آمریکا در سال ۱۹۵۴ در جلسه ی کمیسیون خارجه ی مجلس نمایندگان گنگره ی آمریکا با لحنی وقیحانه تر گفت: «سلاح هایی که سربازان ایرانی برای سرنگون ساختن مصدق به دست گرفته بودند، کامیون هایی که سوار بودند، تانک هایی که به کمک آن ها به خانه ی مصدق یورش بردند، همه توسط آمریکایی و به موجب برنامه ی کمک نظامی به آن ها واگذار شده بود. بدون انجام چنین برنامه ای به احتمال قوی الآن یک دولت مخالف آمریکا در ایران زمام حکومت را به دست می داشت.

از کودتای ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) که به دست ایالات متحده و ارتجاع داخلی ایران تدارک دیده شد تا سقوط رژیم آفریده ی این کودتا یک ربع قرن به طول انجامید. این سال ها برای مردم ایران ، برای کشوری با فرهنگ باستانی درخشان، دوران دشوار و تیره و تاری بود. بلافاصله پس از کودتا، زاهدی که در عین حال هم نخست وزیر و هم وزیر جنگ و وزیر کشور و وزیر خارجه شده بود، ثروت نفت ایران را به کنسرسیوم بین المللی که آمریکایی در آن نقش مسلط داشتند ، تسلیم کرد و با این عمل بازگشت هزینه هایی

را آمریکا در آستان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پرداخته بود، آغاز شد. در دوران فعالیت دولت زاهدی مذاکرات برای کشاندن ایران به بلوک بغداد-سنتو، به طور کلی پایان یافته بود. پس از آنکه زاهدی در آوریل سال ۱۹۵۵ در نتیجه ی افشای روابط خود با جاسوسان بیگانه مجبور به استعفا شد، حسین علاء جانشین او در مقام نخست وزیری، کار او را به فرجام رسانید. در اکتبر ۱۹۵۵ ایران را وارد پیمان بغداد کرد. زاهدی و خلف او علاء که به کمک سازمان جاسوسی «سیا» و اسلحه و دلار آمریکا به حکومت رسیدند، موجبات اسارت بیش از پیش کشور را در چنگ آمریکا و تبدیل ایران را به بزرگترین پایگاه آمریکا در شرق، فراهم ساختند. برخی از نمایندگان محافل اجتماعی آمریکا فقط حالا متوجه شده اند که سیاستی که آمریکا یک ربع قرن پیش در قبال ایران در پیش گرفت، سراپا معیوب بوده است. روزنامه ی «نیویورک تایمز» روز اول ژانویه ی سال ۱۹۷۹ ضمن یادآوری گوشه ای از تاریخ نفوذ و توسعه طلبی آمریکا در ایران و اشاره به وقایع سال ۱۳۳۲ نوشت:

« در واقع این خود ما بودیم که رژیم ایران را آفریدیم: دولت قانونی را با کودتای تدارک شده توسط «سیا» سرنگون کردیم و رژیم جدید را جایگزین آن ساختیم و سپس ساواک - پلیس مخفی - آن را تشکیل دادیم و در اتخاذ مشی اقتصادی و سیاسی به این رژیم کمک کردیم.»

پلیس مخفی ساواک در سیستم رژیمی که طبق نقشه های واشنگتن ایجاد شده بود، جای خاصی داشت. پس از سقوط رژیم شاه معلوم شد که ۶۰ هزار نفر در ساواک کار می کرده اند. چه تعدادی از مبارزان ایرانی قربانی این دستگاه جهنمی شدند؟

روزنامه های تهران می نویسند در دوران سلطنت محمد رضا پهلوی بیش از ۳۸۰ هزار نفر در ساه چال های ساواک در شکنجه گاه ها و «تونل مرگ» آن واقع در خارج تهران به قتل رسیدند. ضمناً روزنامه ها یادآور می شوند که این رقم به هیچوجه کامل نیست و شمار شهیدان از این هم بیش تر است.

روزنامه ی «اینترنیشنل هرالد تریبون» اعترافات و اقراریه زیادی را در باره ی چگونگی نقش «سیا» و اسرائیلی ها در ساواک شاه، نقل کرده که یکی از جالب ترین آن ها اعتراف جس لیف کارمند سابق سیا و کارشناس مسائل ایران است. او می گوید ساواک مستقیماً به دست آمریکایی ها ایجاد شد. یکی از کارکنان بلندپایه ی «سیا» شیوه های مدرن شکنجه ی زندانیان را به ساواکی ها تعلیم می داد. سمینارهای خاصی تشکیل می شد که به بررسی و تعلیم تکنیک شکنجه اختصاص داشت. لیف می گوید که آمریکایی ها ساواک را با «تجربه» ی نازی های هیتلری که قربانیان خود را در سال های دومین جنگ جهانی به شیوه های وحشیانه شکنجه می دادند، آشنا کردند.

در نخستین روزهای انقلاب، هنگامی که رزمندگان میهن پرست انقلابی، به مرکز ساواک در سلطنت آباد یورش بردند و آن را تصرف کردند، در زیرزمین آن شهر دیگری در برابر خود دیدند که تجهیزات فنی آن مافوق هرگونه تصور آنان بود. همه ی کارها در این جا به کمک کامپیوتر انجام می گرفت. تقریباً برای هر فرد ایرانی در این جا یک پرونده ترتیب داده شده بود که در آن حتی جزئیاتی چون سلیقه های او، راهی که هر روز از آن پیاده یا سواره سر کار می رود، نوع سیگاری که می کشد، تفریحات خود را با چه کسانی و چگونه می گذراند و غیره، ثبت بود. کامپیوتر می توانست هر اطلاعاتی را بی درنگ عرضه کند. تمام آلات و ادوات از آمریکا وارد شده بود. در ایران عملاً هیچ اتاقی از ادارات و هتل ها و هیچ کلاس درس دانشجویی نبود که ساواک (و به همراه آن «سیا») چشم یا گوش نداشته باشد.

«سیا» در تأسیس ساواک - این دستگاه عظیم تضییق و ترور - رهبری مستقیم داشت. از همان لحظه ی تشکیل ساواک در سال ۱۹۵۷، عمال آن توسط کارکنان «سیا» آموزش می دیدند و مجهز می شدند و رهنمود می گرفتند. در اواخر سال ۱۹۷۸ سخنگوی وزارت خارجه ی آمریکا تأیید کرد که ۱۷۵ تن از کارکنان ساواک در پایگاه مخصوص «سیا» در ماکلین - مرکز ویرجینیا - دوره ی تعلیماتی می گذرانند. البته باید

گفت که سال ۱۹۷۸ از این لحاظ «کم بار» بود، زیرا سال های پیش از آن ، در هر دوره ی پنج ساله «پالایشگاه ویرجینیا»ی «سیا» به طور متوسط ۴۰۰ تن از عمال ساواک تعلیم می دیدند.

اسناد سری که چندی پیش در بنای نمایندگی سابق اسرائیل در تهران کشف شد، نشان داد که نه تنها دستگاه جاسوسی آمریکا، بلکه دستگاه های جاسوسی اسرائیل و چین نیز با ساواک همکاری طولانی داشته اند. به موجب این اسناد دستگاه های جاسوسی چین و اسرائیل فعالیت خود را در زمینه ی گردآوری اطلاعات پیوسته با یکدیگر هماهنگ می ساختند و این اطلاعات را منظمأ با هم مبادله می کردند. مثلاً چینی ها با استفاده از عمال خود در میان گروهک های مائوئیست ، اطلاعات لازم را در باره ی فعالیت سازمان های مخالف رژیم شاه و ارتباط های آنان با سازمان های فلسطینی در اختیار «همکاران» اسرائیلی خویش قرار می دادند.

سرویس های جاسوسی پکن در ایران به کار گروه های سرسپرده ی چین توجه خاص معطوف می داشتند. هفته نامه ی لبنانی «الکفاح العربی» نوشته بود که در روزهایی که دولت بختیار سر کار بود، اعضای این گروهک ها به اتفاق دستگاه جاسوسی اسرائیل به هر دسیسه و تحریکی دست می زدند تا در جبهه ی هواداران انقلاب تفرقه ایجاد کنند. نقشه های این عملیات در ساواک تنظیم می شد.

دستگاه جاسوسی اسرائیل برای اطلاعات چینی ها در باره ی چگونگی همکاری انقلابیون ایرانی با سازمان آزادی بخش فلسطین اهمیت بسیار قائل بود. بعدها به عمال چینی دستور داده شد امکانات استفاده از گروهک های مائوئیستی لبنان، فرانسه و ایران را برای تخریب همکاری میان انقلابیون ایران و سازمان آزادی بخش فلسطین ، بررسی کنند. به آن ها گفته شده بود که در این زمینه از کلیه ی وسائل و حتی ترور رهبران اپوزیسیون و سازمان آزادی بخش فلسطین استفاده کنند. ولی تلاش های عمال چینی و امپریالیسم و ارتجاع برای جلوگیری از روند گسترش انقلاب همگانی ایران، چنان که می دانیم به شکست رسوا انجامید.



## ۱۰- اقتصاد ایران زیر یوغ انحصارهای آمریکا

تحلیل تاریخ تبدیل ایران به بزرگ ترین پایگاه امپریالیسم آمریکا در آسیا و در منطقه ی اقیانوس هند، چنانچه نقش شوم انحصارهای آمریکائی در چپاول ثروت های ملی ایران و به ویژه ثروت نفت آن، ولو بطور اجمال هم شده مورد بررسی قرار نگیرد، البته یک تحلیل کامل نخواهد بود.

گفتیم که تصمیم مصدق در باره ی ملی کردن صنعت نفت ایران نه تنها لندن - قرارگاه شرکت نفت انگلیس و ایران - بلکه واشنگتن را نیز خشمگین ساخت.

یادآور می شویم که مدت ها پیش از کودتای ۱۳۳۲ میان دولت ها و بزرگترین انحصارهای نفتی غرب ، در لندن و واشنگتن مذاکرات داغ و پرتشجی در باره ی چگونگی تقسیم «گنج ایران» انجام می گرفت. ایالات متحده ی آمریکا در صورت موفقیت خود در برانداختن دولت مصدق و الغای قانون ملی کردن صنعت نفت ایران ، بزرگترین سهم را از این خوان یغما طلب می کرد. در اوایل سال ۱۹۵۳ - شش ماه پیش از آنکه کرمیت روزولت و شوارتسکیف گروه چاقوکشان و گارد شاه را برای انجام کودتا به خیابان های تهران بفرستند، در باره ی جانشین شرکت نفت انگلیس و ایران یعنی کنسرسیوم بین المللی نفت توافق حاصل شده بود. در این کنسرسیوم سهم ها به ترتیب زیر تقسیم می شد: شرکت نفت انگلیس و ایران که حالا «بریتیش پترولیوم» نامیده می شد، ۴۰ درصد را برای خود حفظ می کرد، شرکت نفت انگلیس و هلند به نام «رویال داچ - شل» ۱۴ درصد را می برد، به شرکت نفت فرانسوی «فرانسز دو پترول» ۶ درصد و به شرکت های کلان آمریکایی یعنی به «استاندارد اویل اف نیوجرسی» ، «استاندارد اویل اف کالیفرنیا»، «تکزاس اویل کمپانی»، «سوکوفی واکوم اویل کمپانی» و «گالف اویل کورپوریشن» ۴۰ درصد تعلق می گرفت. با توجه به این که در اواسط سال های ۱۹۵۰-۱۹۶۰ سرمایه ی آمریکایی بخش بزرگی از سهام شرکت انگلیسی «رویال داچ-شل» و «فرانسز

دو پترول» را بی سروصدا به چنگ آورد باید گفت که انحصارهای آمریکایی در نتیجه ی کودتای سال ۱۳۳۲ توانستند کنترل خود را به کمک کنسرسیوم بین المللی نفت بر صنعت نفت ایران برقرار کنند.

روز ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۴ علی امینی وزیر دارایی دولت سپهبد زاهدی متن کامل قرارداد با کنسرسیوم بین المللی نفت را امضا کرد. این قرارداد در اکتبر همان سال زیر فشار ارتجاع به تصویب مجلس شورا و سنا رسید. قانون ملی کردن صنعت نفت مصوب سال ۱۳۲۹ رسماً اعتبار خود را حفظ می کرد. شرکت ملی نفت ایران هم که به موجب این قانون تأسیس شده بود، به موجودیت ظاهری خود ادامه می داد، ولی در واقعیت امر قرارداد منعقد شده میان رژیم تازه ی ایران و کنسرسیوم بین المللی نفت چیزی جز ریشخند قانون ملی کردن صنعت نفت و اهانت گستاخانه و بی شرمانه به مردم ایران، بلافاصله پس از امضای موافقتنامه ی مقدماتی با مقامات ایرانی، هوارد پیچ رئیس هیئت نمایندگی کنسرسیوم بین المللی نفت که به عنوان رئیس کمپانی «استاندارد اویل اف نیوجرسی»، یکی از بزرگترین شرکت های نفتی آمریکایی، با علی امینی مذاکره کرده بود، ضمن مصاحبه با مجله ی «جرنل اف کومرس» (۷ اوت ۱۹۵۴)، ارگان متنفذ محافل صنعتی و بازرگانی آمریکا گفت:

«قرارداد امضا شده حقوق و اختیاراتی را برای اعضای کنسرسیوم تأمین می کند که اگر امتیاز نفت را به دست می آوردند، چیزی بیش از آن عایدشان نمی شد. ما قراردادی داریم که **کلیه** ی حقوق و اختیارات لازم برای بهره برداری **استثنایی** از منابع نفت و اداره ی کامل آن را طی یک دوران طولانی برای ما، تأمین می کند.»

دو شرکت کذایی تولیدی که طبق شرایط این قرارداد تأسیس شده بودند، برای اکتشاف و استخراج و تصفیه ی نفت در بخش عظیمی از خاک ایران از حق انحصاری برخوردار بودند. منطقه ی عمل این دو شرکت حتی از منطقه ی عمل شرکت نفت انگلیس و ایران نیز وسیع تر بود، زیرا ۸ جزیره از جزایر خلیج فارس و از

جمله جزایر بزرگی چون خارک و قشم و هرمز و تمام باریکه ی ساحلی خلیج فارس به عرض سه میل از فلات قاره را هم علاوه بر آن در بر می گرفت (منظور از فلات قاره، آن بخش از مناطق زیر دریایی مجاور کرانه های خلیج فارس است که قابل بهره برداری است و به ایران تعلق دارد.) دولت ایران از خواست اولیه ی خود یعنی از حداقل کنترل عملیات تولیدی این شرکت ها در خاک خود نیز صرف نظر می کرد. واگذاری حق فروش تمام نفت ایران در خارجه به این شرکت های تولیدی ضربت بزرگی به اقتصاد ایران وارد می آورد. هر دوی این شرکت های تولیدی یعنی «ایرانین اویل اکسپلوریشن اند ایستراکشن کمپانی» و «ایرانین اویل ریفاینینگ کمپانی» در ایران به ثبت رسیده بودند ، ولی مدیریت آن ها در دست هلند بود و فعالیت آن ها را کمپانی مخصوص «ایرانین اویل پارٹیسپینس» که در لندن قرار داشت، هماهنگ می کرد.

مدت اعتبار قرارداد کنسرسیوم بین المللی نفت با دولت ایران تا سال ۱۹۷۰ بود و به کنسرسیوم حق داده می شد که آن را تا سال ۱۹۹۴ تمدید کند. کنسرسیوم بین المللی نفت در سه سال اول عملکرد قرارداد به دولت ایران حق می داد که جمعاً فقط ۶۸ میلیون تن نفت استخراج و صادر کند و ضمناً فقط بخش ناچیزی از آن را می توانست در خود ایران تصفیه کند. مؤلفان آمریکایی که به مسئله ی نفت پرداخته اند ، عوام فریبانه نوشته اند که شرکت ملی نفت ایران که در سال ۱۳۲۹ تأسیس شد، طبق قرارداد جدید حق فعالیت مستقل خود را حفظ کرده است، ولی در واقعیت امر کنسرسیوم بین المللی نفت شرایطی تحمیل کرده بود که سهم استخراج نفت توسط شرکت ملی نفت ایران فقط نیم درصد میزان استخراج نفت توسط کنسرسیوم بود. در عوض تمام هزینه ی مسافری ، راهداری ، خانه سازی، بهداشت و خدمات اجتماعی در سراسر منطقه ی عمل شرکت های تولیدی کنسرسیوم بین المللی نفت به عهده ی شرکت ملی نفت ایران بود.

پروفیسور الول ساتون ایران شناس مشهور انگلیسی ضمن تحلیل چگونگی شرایط این قرارداد بی سابقه، در کتاب «نفت ایران» به درستی نوشت که قرارداد اسارت بار منعقد شده میان دولت ایران و کنسرسیوم بین

المللی نفت بیش از آنچه شرکت نفت انگلیس و ایران در آغاز سال ۱۹۵۱ به ایران پیشنهاد می کرد، برای ایران زیانمند بود.

طبق محاسبه ای که هاروی اوکنور کارشناس آمریکایی نفت در کتاب خود «امپراطوری نفت» انجام داده است، هر تن نفت خامی که در ایران استخراج می شد، برای سوداگران کنسرسیوم بین المللی نفت ۱۲/۵۶ دلار سود داشت و حال آنکه حداکثر قیمت تمام شده ی هر تن نفت ۱/۵ دلار بود. بدین جهت شگفت آور نیست که طبق آمار کارشناسان اوپک در طول سال های ۱۹۵۲-۱۹۶۳ نرخ سود «شرکت نفت عراق» ۵۶ درصد و از آن «آرامکو» در عربستان سعودی ۶۱ درصد، ولی نرخ سود کنسرسیوم بین المللی نفت در طول سال های ۱۹۵۵-۱۹۶۴، ۶۹ درصد بود. تعمق در این ارقام با روشنی بیش از پیش نشان می دهد که سازمان «سیا» برای چه مقاصدی کودتای سال ۱۳۳۲ را تدارک دیده بود.

نامه ی کارگران کارخانه های آبادان که در ۹ که سال ۱۳۵۷ در روزنامه ی «پست تهران» منتشر شد، تأثیرات هلاکت بار فعالیت کنسرسیوم بین المللی نفت را در زندگی زحمتکشان ایران نشان می دهد. در این نامه گفته می شد که «کارگران خوزستان از شدت فقر با مرگ دست به گریبانند و از فرط استیصال میهن خود را ترک می گویند و به کویت می گریزند. از هنگامی که کنسرسیوم فعالیت خود را آغاز کرده است، بیش از سی هزار کارگر ایرانی به کویت مهاجرت کرده اند. کنسرسیوم حتی با مهندسان ایرانی رفتاری برده وار دارد و با چنین رفتاری دیگر وضع کارگران معلوم است. در دوران پس از آغاز فعالیت کنسرسیوم ده ها هزار کارگر ایرانی بیکار شده اند و در گرسنگی و تنگدستی به سر می برند. علیه کارگران ایرانی پیوسته از «قانون امنیت عمومی» استفاده می شود و کنسرسیوم به کمک این قانون بی قانونی می کند».

کنسرسیوم بین المللی نفت تا اواخر سال های دهه ی ۱۹۶۰-۱۹۷۰ بیش از ۶۰ درصد کل نفت استخراجی ایران را زیر کنترل خود داشت و به دولت ایران کم تر از ۵۰ درصد ارزش آن را می پرداخت. ضمناً

گردانندگان کنسرسیوم سعی داشتند هرچه بیشتر نفت خام از ایران صادر کنند و تصفیه ی نفت و تولید فرآورده های گرانبهارتر آن را در پالایشگاه ها و مؤسسات خود در خارج از ایران انجام دهند. این امر طبعاً زیان مالی عظیم برای ایران داشت و از رشد اقتصادی و پیشرفت فنی کشور به شدت جلوگیری می کرد.

ولی سودهای عظیمی که تنحصارهای نفت خوار آمریکایی در نتیجه ی کودتای ۱۳۳۲ و ایجاد کنسرسیوم بین المللی نفت به دست می آوردند ، تنها به سودهای میلیاردها دلاری آنان از نفت ایران و حمل و نقل و تصفیه و فروش این نفت منحصر نبود. جریان از این قرار بود:

در اواخر سال های دهی ۱۹۴۰-۱۹۵۰ رسوایی سیاسی بزرگی در آمریکا به بار آمد: پنج انحصار کلان نفتی آمریکا که بعدها عضو کنسرسیوم بین المللی نفت شدند، قانون ضد تراست موسوم به «قانون شرمین» و قرار سال ۱۹۱۱ دادگاه عالی آمریکا را که به موجب این قانون دستور انحلال شرکت «استاندارد اویل» امپراتوری نفتی راکفلر را داده بود، به شدت نقض کردند و فعالیت خود را در جهت تسلط انحصاری بر بازار آمریکا ادامه دادند و برای حفظ ظاهر به تأسیس شرکت هایی چون «استاندارد اویل اف نیوجرسی»، «استاندارد اویل اف کالیفرنیا»، «ساکونی واکوم اویل کمپانی» و وابسته های آن ها یعنی شرکت های «گالف اویل کورپوریشن» و «تکزاس اویل کمپانی» پرداختند. این انحصارها پس از برقراری تماس نزدیک با دو شرکت انگلیسی : یکی شرکت نفت انگلیس و ایران و دیگری شرکت «رویال داچ-شل» ، بهای نفت را در آمریکا سخت بالا بردند و عرصه را بر فعالیت شرکت های کوچک و متوسط تنگ کردند. بدین جهت در دسامبر سال ۱۹۴۹ دولت آمریکا مجبور شد کمیسیون بازرگانی فدرال ایالات متحده ی آمریکا را مأمور کند تا در باره ی فعالیت غیرقانونی کارتل نفتی مرکب از این انحصارهای کلان نفتی آمریکا گزارشی تهیه کند. این گزارش در سال ۱۹۵۱ تهیه شد و در آن از نقض فاحش قوانین ضد تراست ، از افزایش بی بند و بار قیمت نفت ، از لطمه زدن به فعالیت شرکت های نفتی کوچک و متوسط و نیز از رشوه های کلانی که کارتل نفت به

کارمندان بلندپایه ی دستگاه دولتی و نمایندگان مجلس های محلی در ایالات ها و در واشنگتن داده بود، پرده برداشته شد. دولت ترومن یک سال تمام به نام مصالح «امنیت ملی» از تسلیم این گزارش به سنا خودداری کرد. ولی در سال ۱۹۵۲ برخی از مطالب آن به اطلاع کمیسیون سنا رسید و موضوع بزرگترین رسوایی سیاسی پس از جنگ در آمریکا بر سر زبان ها افتاد.

حال بر این منوال بود که «بحران ایران» بروز کرد و دولت ملی مصدق صنعت نفت ایران را ملی اعلام داشت و با این اقدام عملاً بساط شرکت نفت انگلیس و ایران را برچید. آنگاه دین آپسن وزیر خارجه ی آمریکا به پرزیدنت ترومن پیشنهاد کرد نفت ایران را به تصرف خود درآورد و با تأسیس یک کنسرسیوم بین المللی نفت به شرکت همان انحصارهای نفت خواری که طبق گزارش کمیسیون بازرگانی فدرال می بایست به جرم نقض اصول قانون اساسی و نقض قانون ضد تراست و دادن رشوه های کلان به دادگاه تسلیم شوند، ایران را تحت الحمايه خود سازد. وزارت دارایی و وزارت دادگستری آمریکا علیه این پیشنهاد سخت به مخالفت برخاستند. آنگاه «مجتمع نظامی-صنعتی» که لووت وزیر دفاع و ژنرال اومار بردلی رئیس کمیته ی مشترک ستادهای ارتش بر رأس آن قرار داشتند ، وارد معرکه شد. به طوری که دین آپسن در کتاب خود خاطرات خود : «حضور در آفرینش» (صفحات ۶۸۲-۶۸۳) گواهی می دهد ، پرزیدنت ترومن با استناد به قانون خرید مواد دارای اهمیت استراتژیک رسماً اجازه داد که انحصارهای نفتی یادشده ی گروه راکفلر وارد کنسرسیوم بین المللی نفت شوند. در نتیجه ی این امر انحصارهای نفتی کلان آمریکا نه تنها وارد کنسرسیوم بین المللی نفت شدند ، بلکه به بهانه ی «حفظ مصالح دفاعی کشور» از دادن هر گونه توضیحی به کمیسیون سنا در رابطه با گزارش کمیسیون بازرگانی فدرال کشور نیز معاف شدند. بدینسان پرونده ی جزایی این انحصارهای نفتی که به موجب قانون تراست در وزارت دادگستری مورد رسیدگی قرار گرفته بود، بسته شد.

بنابراین شرکت های نفتی کلان پنج گانه آمریکا نه فقط کنترل نفت ایران را به دست آورد ، بلکه همزمان با آن خود نیز از زیر کنترل مقامات قضایی و مالی آمریکا خارج شدند و در نتیجه توانستند هم رقابت شرکت های نفتی کوچک و متوسط را در هم شکنند و قیمت های مورد نظر خود و اراده ی خود را بر مصرف کنندگان نفت تحمیل کنند و هم مسیر رشد صنایع تولید انرژی را در آمریکا از بیخ و بن تغییر دهند. این شرکت ها اولاً با کند ساختن رشد صنایع نفت آمریکا وابستگی آمریکا به واردات نفت را که در دست خودشان بود، بیش از پیش تشدید کردند و ثانیاً با استفاده از اهرم های نفوذ اقتصادی و سیاسی ، جلوی پیشرفت صنایع ذغال را گرفتند و با این عمل نزدیک به ۸۰ درصد اقتصاد آمریکا را مصنوعاً به نفت نیازمند کردند. بدینسان شرکت های نفتی کلان آمریکا - یا صاحبان کنسرسیوم بین المللی نفت که تا همین اواخر ایران را در چنگ خود خفه می کردند ، در امر گسترش و ژرف سازی بحران انرژی بزرگی که در سال ۱۹۷۳ حیات اقتصادی و سیاسی ایالات متحده را به لرزه درآورد ، نقش شوم بازی کرد.

پس می بینیم که اعمال داخلی و خارجی «مجتمع نظامی-صنعتی» آمریکا که انحصارهای نفتی، بخش ناگسستنی آن را تشکیل می دهند، به طرز خاصی با هم در ارتباط بوده اند. محافل حاکمه ی آمریکا به بهانه ی «ضرورت استراتژیک» برقراری تسلط بر ایران، انحصارهای نفتی کلان را از تعقیب قضایی در کشور آزاد می کنند و مواضع آن ها را چه در ایالات متحده و چه در خاورمیانه تحکیم می بخشند. انحصارهای نفتی آمریکا گرداننده ی اصلی کنسرسیوم نیز به نوبه ی خود کمک می کنند تا ایران به پایگاه نظامی استراتژیک آمریکا در آسیا تبدیل شود و «مجتمع نظامی-صنعتی» ایالات متحده از محل میلیاردها دلار درآمد حاصل از نفت ایران، از محل سفارش های تسلیحات ایران، از استثمار بی رحمانه ی مردم ایران و از محل میلیاردها دلار سپرده ی سردمداران رژیم مخلوع در بزرگترین بانک های آمریکا که با امپراتوری نفت راکفلر در رابطه ی نزدیک هستند، ثروت افزایی کنند.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به دست سازمان «سیا» صورت گرفت، نه تنها نفت یعنی ثروت عمده ی ایران را زیر کنترل انحصارهای آمریکایی قرار داد، بلکه دروازه های ایران را نیز به روی سرمایه ی خارجی و در درجه ی اول آمریکایی چارتاق کرد. در نوامبر سال ۱۹۵۵ زیر فشار سفارت آمریکا قانون مخصوصی در باره ی تشویق سرمایه گذاری خصوصی خارجی در ایران به تصویب رسید. به سرمایه داران خارجی در صورت ملی شدن مؤسسات آنان تضمین های کافی داده می شد. به سهام داران خارجی اجازه داده می شد تا هم سرمایه و هم سود خود را به صورت ارز از کشور خارج کنند. تعجب آور نبود که شمار شرکت های خارجی در رشته های ساختمان، بافندگی، نفت و غیره به رقم عظیم رسید. حتی مجله ی ارتجاعی «تهران مصور» در ۲۷ ژوئن سال ۱۹۵۸ نوشته بود که آن زمان ۱۰۸۴ شرکت خارجی و در درجه ی اول آمریکایی در ایران از خود نمایندگی داشتند. در سال ۱۹۵۸ قانونی در باره ی لغو محدودیت ها برای بانک های خارجی در ایران به تصویب رسید. بلافاصله پس از صدور این قانون کنسرسیوم بانک های آمریکایی یک بانک مخصوص سرمایه گذاری در تهران تشکیل داد و این بانک برای تأمین مالی انواع مؤسسات صنعتی و ساختمانی خارجی امتیازهای خاصی از دولت دریافت کرد.

کار به جایی رسید که طبق خبر منتشر شده در شماره ی مورخ ۷ نوامبر ۱۹۵۹ روزنامه ی «داد»، سازمان برنامه ی ایران بخشنامه ای صادر کرد که به موجب آن شرکت در مناقصه های مربوط به مقاطعه کاری ساختمانی فقط برای خارجی ها و نمایندگان کمپانی های خارجی که سرمایه ی خارجی در شرکت مزبور داشت، مجاز بود. در نتیجه ی این اعمال کل سودی که امپریالیست های خارجی، خاصه آمریکایی، در سال ۱۹۵۹ از مؤسسات و بانک های گوناگون در ایران به دست آورده بودند، تقریباً به یک میلیارد دلار آن زمان رسید.



از همان دوران بود که ادارات و مؤسسات دولتی و خصوصی ایران پر شد از هزارها کارشناس و مستشار آمریکایی که اعمال آن ها اقتصاد کشور را به تباهی سوق می داد. مجله ی «دنیای جدید» در ۲۵ مه ۱۹۶۱ نوشت که آمریکایی ها در ایران سیاست «ورشکست کن، وام بده و فرمانروا باش» را اعمال می کنند.

آمارهای مربوط به اواخر سال های دهه ی ۱۹۵۰-۱۹۶۰ و اوایل سال های دهه ی ۱۹۶۰-۱۹۷۰ نشانگر تأثیرات هلاکت باری است که سیاست باز گذاشتن دروازه های ایران به روی کالاها و سرمایه های آمریکایی در اقتصاد کشور داشته است. طی این سال ها در نتیجه ی رقابت خارجی ده ها کارخانه در رشته ی صنایع سبک تعطیل شد. روزنامه ی «کیهان» در تاریخ ۱۲ ژانویه ی سال ۱۹۶۰ نامه ای از صاحبان کارخانه های نساجی خطاب به نخست وزیر انتشار داد که در آن گفته می شد که در نتیجه ی بازگذاشتن دروازه های کشور به روی کالاهای خارجی، کارخانه های نساجی ایران دچار وضع وخیمی شده و در شرف ورشکستگی هستند. روزنامه ی «اطلاعات» در ۲۷ مارس ۱۹۶۰ نوشت که صاحبان کارخانه های چرم سازی ایران به مناسبت ورود نامحدود کفش خارجی به ایران که در نتیجه ی آن بسیاری از کارخانه های چرم سازی از کار افتاده اند، به وزیر صنایع اعتراض کرده اند. صدها مؤسسه ی دیگر صنایع سبک نیز به همین وضع گرفتار شده بودند. بیکاری در کشور دامنه ی وسیعی به خود گرفت.

بدینسان رژیم ضدملی و ضد دمکراتیک شاه مخلوع کشور را به دور جهنمی بسیار خطرناک انداخت، بدین معنی که زیر فشار واشنگتن دروازه های کشور را بر روی کالاها و سرمایه های خارجی و به ویژه آمریکایی گشود و با این عمل موجبات تخریب اقتصاد ملی و تعطیل کارخانه های صنایع سبک و بیکاری عظیم را در کشور فراهم ساخت. و این نیز به نوبه ی خود در بودجه ی کشور تأثیر مهلک بخشید و کسر بودجه ی مزمن را موجب گردید و دولت را واداشت تا برای دریافت وام پیوسته دست گدایی به سوی کشورهای خارجی دراز کند. در ماه مه ۱۹۶۱ آمریکا یک وام ۳۳ میلیون دلاری به ایران داد و در اوت همان

سال نخست وزیر امینی وامی به مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار از آمریکا دریافت کرد. طی سال های ۱۹۶۲-۱۹۶۳ بانک های آمریکایی و بانک ترمیم و توسعه چهار وام با شرایط اسارت آور به ایران واگذار کرد. سرمایه داران آمریکایی که با تحمیل قرارداد ننگین مربوط به تشکیل کنسرسیوم بین المللی نفت ، ایران را از دریافت درآمد واقعی نفت محروم کرده بودند، به یاری رژیم شاه مخلوع امتیازهای بزرگی برای ورود کالاها و سرمایه های خود به دست آوردند و این امر کشور را به سوی بحران شدید اقتصادی و مالی سوق داد. بانک های آمریکایی که در اواسط سال های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ «وام های نجات دهنده» در اختیار ایران گذاشته بودند، با این عمل کشور را کاملاً به اسارت خویش درآوردند.

البته محققین و دیپلمات ها و کارشناسان امور بین المللی آمریکا به هر وسیله می کوشند تا نقش تباهی آور محافل حاکمه ی آمریکا را در تخریب اقتصاد ایران و به اسارت کشیدن آن پرده پوشی کنند. برای همین منظور بود که انستیتوی مسائل جنگ و انقلاب و صلح به نام هوور در سال ۱۹۷۸ کتابی تحت عنوان «ایران در چنگ قدرت پهلوی» انتشار داد که سراسر فصل ششم آن به «دگرگونی سیاست نفتی ایران در طول سال های ۱۹۲۵-۱۹۷۵ اختصاص داشت. در این فصل دعوی می شد که قرارداد منعقد شده در سال ۱۹۷۳ میان دولت ایران و کنسرسیوم بین المللی نفت خوشبختی کامل ایران را تأمین کرده است، زیرا طبق مواد این قرارداد کنترل کامل صنایع نفت به دست ایران افتاده و علاوه بر آن پالایشگاه آبادان به عنوان بزرگترین پالایشگاه نفتی جهان ، در اختیار دولت یعنی شرکت ملی نفت ایران قرار گرفته است. رژیم شاه سابق در باره ی این قرارداد داد سخن می داد و آن را بزرگترین پیروزی خود می نامید. روز شروع اجرای این قرارداد که با اول فروردین مصادف بود، رسماً به نام روز نفت جشن گرفته شد.

ولی در واقعیت امر این پیروزی بسیار نیم بند و قابل بحث بود ، زیرا اولاً شرکت نفت ایران که رسماً صاحب نفت کشور نامیده می شد، متعهد بود که نفت را به قیمتی کم تر از آنچه مقرر است، به کنسرسیوم بین

المللی نفت بفروشد. در نتیجه ی این امر کنسرسیوم و به بیان دیگر انحصارهای آمریکایی مثل گذشته از نفت ایران سودهای کلان به دست می آوردند ، میزان استخراج نفت کشور را زیر کنترل خود داشتند و آن را به هر جا که میل واشنگتن بود و از جمله برای متجاوزان اسرائیلی و نژادپرستان آفریقای جنوبی می فرستادند. ثانیاً شرکت ملی نفت ایران متعهد شده بود بودجه های سالیانه و برنامه های درازمدت خود را در زمینه ی سرمایه گذاری برای توافق به امضای کنسرسیوم بین المللی نفت ارائه دهد. از این گذشته شرکت ملی نفت ایران متعهد شده بود که تا پایان سال های ۱۹۷۰-۱۹۸۰ بیش از هفت میلیارد و پانصد میلیون دلار در رشته ی صنعت نفت سرمایه گذاری کند. ثالثاً شرکت ملی نفت تعهد کرده بود که فقط از طریق شرکت مخصوص خدمات که کنسرسیوم بین المللی نفت تشکیل داده بود، کمک های فنی و کارشناس برای استخراج نفت و تصفیه ی آن در پالایشگاه های خود، دریافت دارد.

پس می بینیم که حتی بعد از قرارداد به اصطلاح «تاریخی» سال ۱۹۷۳ نیز بخش اعظم درآمد واقعی نفت و کنترل صدور نفت، کنترل میزان سطح رشد و سمت و آهنگ رشد صنعت ایران، همچنان در دست صاحبان آمریکایی کنسرسیوم بین المللی نفت باقی ماند.

ناگفته نماند که محافل حاکمه ی آمریکا حتی به این قرارداد نیم بند و سازشکارانه نیز فقط زمانی تن در دادند که دولت عراق پس از مبارزات طولانی با شرکت های نفتی غربی سهام دار «کمپانی نفت عراق» به پیروزی رسیده و صنعت نفت عراق در اول ژوئیه ی سال ۱۹۷۲ کاملاً ملی شده بود. عراق در درجه ی اول بدان جهت توانست دست به چنین عمل قاطعی بزند که در آوریل سال ۱۹۷۲ قرارداد دوستی و همکاری با اتحاد شوروی منعقد کرده بود و امضای این قرارداد اعتبار بین المللی عراق را به میزان عظیمی بالا برده بود.

چنین است حقیقت قراردادی که در سال ۱۹۷۳ میان ایران و کنسرسیوم بین المللی نفت و در واقع میان ایران و انحصارهای آمریکایی به امضاء رسید. می دانیم که اواخر سال ۱۹۷۳ در نتیجه ی اوج گیری

جنبش ضدامپریالیستی کشورهای رو به رشد و وحدت عمل کشورهای عضو «اوپک»، قیمت نفت و بالتیجه درآمد کشورهای نفت خیز بیش از ۴ برابر شد. از سال ۱۹۷۳ تا سال ۱۹۷۸ درآمد ایران از نفت جمعاً به صد میلیارد دلار رسید.

قبلاً یادآور شده ایم که رژیم واژگون شده ی محمدرضا پهلوی چگونه ده ها میلیارد از این دلارهای نفتی را به صورت سفارش و خرید گرانترین سلاح های غیر قابل استفاده برای ایران، دوباره به ایالات متحده آمریکا باز پس فرستاد. مبالغ عظیمی از درآمد نفت نیز برای ساختمان انواع پایگاه های نظامی زمینی و هوایی و دریایی و پرداخت حقوق ها و مزایای کلان به بیش از صد هزار کارشناس و مستشار نظامی و کشوری خرج شد. به بیان دیگر این هزینه ها نیز به گاو صندوق های انحصارهای آمریکایی سرازیر شد. سرانجام نباید فراموش کرد که دارودسته ی راهزن شاه بیش از ۲۰ میلیارد از دلارهای نفتی را به سرقت بردند و به بانک های آمریکایی و بانک های سوئیسی وابسته به این بانک ها سپردند.

ولی سیل دلارهای نفتی چنان پر زور بود که رژیم شاه با تکیه بر آن به اقدامات پر سروصدا در زمینه ی «صنعتی کردن» کج و معوج ایران پرداخت. او در آخرین کتاب خود «به سوی تمدن بزرگ» اعلام داشت که قصد دارد ایران را به «ژاپن خاورمیانه» تبدیل کند.

اما پس از آنکه طومار رژیم فاسد و خودفروخته ی شاه به نیروی انقلاب مردم ایران در هم پیچیده شد، بر سی و پنج میلیون مردم ایران آشکار گردید که اقتصاد ایران به معنی واقعی کلمه با وضع فلاکت باری رو به رو است. راستی هم با وجود آن درآمدهای عظیم و بی سابقه ی نفت، چه شد که اقتصاد ایران به چنین وضعی گرفتار آمد؟

در سال ۱۹۷۵ ناگهان کاشف به عمل آمد که ایران با آن که طی سه سال پیش از آن، بیش از پنجاه میلیارد دلار درآمد از نفت به دست آورده، نزدیک به دو میلیارد دلار کسری موازنه ی پرداخت داشته است.

مجله ی انگلیسی «اکنومیست» در رابطه با این امر در شماره ی مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۷۵ خود ضمن مقاله ای تحت عنوان «افسانه ی اعجاز ایران» نوشت که دولت ایران زیر فشار خارجی یعنی آمریکا کنترل ارز را لغو کرده و میزان گمرک اقلام بزرگی از کالاهای وارداتی را کاهش داده است. در سال ۱۹۷۲-۱۹۷۳ ارزش واردات کالاهای خارجی سه میلیارد دلار بود، ولی در سال های ۱۹۷۴-۱۹۷۵ این رقم به ده میلیارد دلار رسید. طبق محاسبه ی همین مجله در سال های ۱۹۷۵-۱۹۷۶ ارزش واردات کالاهای وارداتی به ۱۷ میلیارد دلار رسید، ولی در واقع از ۲۰ میلیارد دلار نیز تجاوز کرد. به بیان دیگر ایران طی سه سال بیش از سی میلیارد از دلارهای نفتی خود را برای واردات کالاهایی که بهیچوجه ضرورت درجه اول نداشتند، مصرف کرد.

ضمناً بخش بزرگی از این کالاها قدرت رقابت را از کالاهای مشابهی که توسط صنایع ملی کشور تولید می شد. سلب کرد و این صنایع را به معنی واقعی کلمه به ورشکستگی کشاند. با وجود این ورود کالاهای خارجی و تجهیزات آمریکایی با ابعادی روزافزون ادامه یافت. چون بندرهای ایران قدرت پاسخ گویی به چنین سیل عظیمی از بار را نداشتند، کشتی های خارجی هر یک سه تا چهار ماه جلوی اسکله های بارگیری در انتظار می ماندند و این امر موجب می شد صاحبان شرکت های کشتی رانی خارجی سالیانه بیش از یک میلیارد دلار جریمه سورشارژ بگیرند. مقادیر هنگفتی از این بارها توسط کشتی های آمریکایی (دارای پرچم کشورهای مختلف) حمل می شدند و بنابراین بخش بزرگی از چهار میلیارد دلاری که ایران طی چهار سال بابت جریمه ی سورشارژ به صاحبان کشتی های غربی پرداخت، نصیب شرکت های کشتی رانی آمریکایی شد.

ولی هیچیک از این عوامل رژیم شاه را از ادامه ی این سیاست بازرگانی دارای پی آمدهای مهلک برای اقتصاد کشور، باز نداشت. روز ۵ مه سال ۱۹۷۵ میان ایران و آمریکا یک قرارداد اقتصادی امضاء شد که بزرگترین قرارداد سراسر تاریخ ایران بود. به موجب این قرارداد آمریکا می بایست طی پنج سال بعد معادل ۱۵ میلیارد دلار کالا و خدمات در اختیار ایران بگذارد. پائیز سال ۱۹۷۶ هنگام مسافرت هنری کسینجر وزیر خارجه

ی آمریکا به ایران قرارداد تکمیلی دیگری بسته شد که به موجب آن حجم بازرگانی ایران و آمریکا می بایست تا سال ۱۹۸۰ به ۴۰ میلیارد دلار برسد. پیش بینی شده بود که میزان واردات غیر نظامی آمریکا به ایران برای سال ۱۹۸۰ به ۲۴ میلیارد دلار برسد. روزنامه ی انگلیسی «تایمز» در ۶ مه سال ۱۹۷۷ ضمن تحلیل این قرارداد نوشت که ایران به «بزرگترین بازار کالاهای غربی در آسیا» تبدیل شده است.

برشمردن فهرست کامل واردات کالاهای آمریکایی به ایران، از حوصله ی این مقال خارج است. نکته ی شایان ذکر این است که انحصارهای آمریکایی علاوه بر سودهای حاصله از کالاهای معیشتی و اشیاء لوکس ، میلیاردها دلار نیز از طریق ساختمان مؤسسات مختلط آمریکا و ایران به چنگ می آوردند. بارزترین نمونه ی آن صنعت اتومبیل سازی ایران است که ۱۳ مؤسسه ی مونتاژ اتومبیل را در بر می گیرد. در سال ۱۹۶۸ کارخانه ی بزرگ «ایران جیپ» که در واقع به کنسرن «آمریکن موتورز» تعلق داشت، به کار افتاد، در این کارخانه مونتاژ اتومبیل های «آریا» و «شاهین» نیز که قطعات آن ها بدون گمرک از آمریکا وارد می شد، انجام می گرفت. رژیم شاه برای اتومبیل های «پیکان» که در مؤسسات «ایران ناسیونال» تولید می شود، تبلیغات پر سروصدا به راه انداخت. ولی این اتومبیل هم مونتاژی است از قطعات ساخت کارخانه های شرکت انگلیسی «روتس گروپ» که به نوبه ی خود به کنسرن کلان اتومبیل سازی آمریکایی «کرایسلر» تعلق دارد.

در بسیاری از رشته های دیگر صنایع ایران نیز تا این اواخر وضع بر همین منوال بود. مثلاً بیش از نیمی از سهام مؤسسه ی بزرگ ایرانی «کالینگس» و دیگر مؤسسات پتروشیمی ایران به شرکت های کلان آمریکایی «دائوکمیلز» و «یونیون کاربید» تعلق دارد. مجله ی فرانسوی «لوموند دیپلماتیک» در شماره ی ماه مه سال ۱۹۷۵ خود ضمن مقاله ی مفصلی به قلم مارسل باران یادآور شد که شعار عمده ی رژیم شاه در رشته ی صنعت ، ایجاد «شرکت های مختلط» بود و این شرکت ها برای غارت ایران به دست سرمایه داران آمریکایی ، آزادی های وسیعی تأمین می کردند. مارسل باران ضمن توصیف چگونگی جاذبه ی بازار ایران

برای انحصارهای آمریکایی، نوشت: «فقدان محدودیت برای خارج کردن سود حاصله، معافیت پنج ساله از پرداخت مالیات برای مؤسساتی که در خارج از محدوده ی تهران ساخته می شوند، نیروی کار نسبتاً ارزان همراه با کارگران بسیار مطیع و حلیم و وجود ذخایر مواد خام در محل، تمام شرایط لازم برای حد اعلا ی نفوذ خارجی را فراهم می سازند».

امپریالیسم آمریکا به کمک کارخانه های مونتاژ و مؤسسات مختلط نه تنها میلیاردها دلار از ثروت مردم ایران را به تاراج می برد، بلکه از رشد و پیشرفت صنایع ملی نیز جلوگیری می کرد.

به یک نکته ی دیگر هم باید توجه داشت و آن اینکه شاه مخلوع به دستور واشنگتن میلیاردها دلار از درآمد نفت را در «مجتمع نظامی-صنعتی» غرب سرمایه گذاری کرد. مثلاً طبق نوشته ی مجله ی ایتالیایی «تمپو» ریچارد هلمز سفیر آمریکا در تهران که تا سال ۱۹۷۲ رئیس سازمان جاسوسی «سیا» ی آمریکا بود، شاه را متقاعد کرد که صدها میلیون دلار از سهام کنسرن کروپ، یکی از بزرگترین ستون های «مجتمع نظامی-صنعتی» بلوک نظامی «ناتو» را خریداری کند. همین هلمز شاه را راضی کرد تا بخش بزرگی از سهام متعلق به انحصار آمریکایی رسوای «لکهید» را به دست آورد. این عمل در دورانی انجام می گرفت که شرکت های یادشده با وضع بسیار دشواری رو به رو بودند. در سال ۱۹۷۶ که انگلیس در نتیجه ی بحران مالی شدید تهدید می کرد که نیروهای مسلح خود را در سازمان «ناتو» کاهش خواهد داد، ریچارد هلمز شاه را متقاعد کرد که یک میلیارد دلار وام به انگلیس بدهد.

واقعیات و ارقام و نکاتی که در بالا ذکر شد به روشنی نشان می دهد که رژیم ضد ملی آفریده ی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران را به تیول سرمایه های کشورهای غربی و به منبع سرشار نفت و میلیاردها دلار درآمد برای انحصارهای آمریکایی و به عرصه ی بسیار پر صرفه ای برای سرمایه گذاری و بازار فروش

کالاهای آمریکایی بدل کرد و به «مجتمع نظامی-صنعتی» آمریکا و همه ی کشورهای دیگر عضو «ناتو»

امکان داد تا مبالغ هنگفتی از دلارهای نفتی ایران را برای رفع نیازمندی های خود به مصرف برسانند.

مجموع این عوامل برای مردم ایران بسیار گران تمام شد. اقتصاد ایران به وضع فلاکت باری دچار

گردید. کشاورزی به تباهی گرایید. به صنایع ملی که با هزاران رشته به غرب وابسته بود و رشد ناهنجار و

ناهماهنگ داشت، زیانهای عظیم وارد آمد. در سال ۱۹۷۸ سطح زندگی ۵۴ درصد از مردم ایران «رسماً پایین

تر از مرز فقر» شناخته شد. و همچنین بود ره آورد فجیع و ننگین یک دوران بیست و پنج ساله از فرمانروایی

رژیم غیر قانونی شاه و انحصارهای آمریکایی حامی آن.



## ۱۱- جای ایران در نقشه های استراتژیک نظامی امپریالیسم آمریکا

تاریخ غم انگیز و تیره و تار ایران در ربع قرن پس از سقوط دولت قانونی مصدق که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجام گرفت، با تبدیل کشور به یکی از اقمار نظامی و سیاسی امپریالیسم آمریکا همراه بوده است.

مطبوعات آمریکا اکنون با تمام قوا می کوشند تا نقشه ها و مقاصد واقعی محافل حاکمه ی آمریکا را در مورد ایران، پرده پوشی کنند و لبه ی تیز انتقادهای خود از دستگاه ریاست جمهوری و از وزارت دفاع و وزارت خارجه ی آمریکا را فقط به مسائل درجه ی دوم محدود سازند. نیکسون و کسینجر و جانشینان آن ها را به طور عمده فقط از این جهت قابل انتقاد می دانند که چرا شاه را متقاعد نکردند تا توجه بیش تری به اصلاحات اجتماعی معطوف دارد و چرا جلوی اشتباهای حریصانه ی او را برای دست یابی به مقادیر روز به روز بیش تر سلاح های مدرن آمریکا، نگرفتند. ضمناً مبلغان آمریکایی چنین جلوه می دهند که «شوق و شیفتگی» شاه به تکنیک جنگی فقط از سال ۱۹۷۳ که درآمدهای نفتی ایران به میزان عظیم رسید، آغاز شد.

ولی در واقعیت امر پیروی ایران از نقشه های دستگاه نظامی امپریالیسم آمریکا پس از کودتای اوت ۱۹۵۳ و به بیان دقیق تر پس از ورود ایران به پیمان نظامی سنتو و پس از امضای قرارداد دو جانبه ی آمریکا و ایران در ۵ مارس ۱۹۵۹ که برای انواع مستشاران و رایزنان نظامی آمریکا امتیازهای بی سابقه ای قائل می شد، آغاز گردید.

شاه مخلوع در سال ۱۹۶۵ به بهانه ی جنگ میان هند و پاکستان که ضمناً در نتیجه ی دسایس دستگاه های دیپلماسی آمریکایی و مائوئیستی بر پا شده بود، برنامه ی گسترش و تقویت سریع نیروهای مسلح ایران را به میان کشید. تصمیم به خرید تعداد زیادی هواپیمای جنگی گران قیمت «فانتوم» آمریکایی در همان موقع گرفته شد. در سال ۱۹۷۴ نیروی هوایی ایران بیش از ۳۰۰ فروند هواپیمای جنگی ساخت آمریکا در

اختیار داشت. می دانیم که شاه در آن زمان «لزوم» افزایش نیروی هوایی ایران را ناشی از «خطر»ی جلوه می داد که گویا از جانب کشور همسایه اش عراق علیه ایران متوجه شده بود. ولی درست یک سال بعد وقتی قرارداد مرزی ایران و عراق به امضاء رسید ، در تهران و واشنگتن اعلام شد که شمار هواپیماهای جنگی نیروی هوایی ایران در سال های آینده ی نزدیک ، از پانصد فروند بیشتر خواهد شد. به بیان دیگر قدرت نیروی هوایی ایران پس از پایان مرحله ی سوم مدرنیزه شدن خود، می بایست از قدرت نیروی هوایی کشورهایی چون جمهوری فدرال آلمان و فرانسه، فراتر رود !

در سال های ۱۹۵۰-۱۹۶۰ نیروی هوایی ایران به وسیله ی هواپیماهای آمریکایی « اف-۸۶» و در سال های ۱۹۶۰ - ۱۹۷۰ به وسیله ی هواپیماهای «فانتوم» تکمیل می شد و در آغاز سال های دهه ی هفتاد بر سر این مسئله که از این پس کدام یک از تازه ترین هواپیماهای جنگی آمریکایی باید تا آغاز سال های دهه ی هشتاد اساس نیروی هوایی ایران را تشکیل دهند ، مبارزه ی شدیدی در تهران در گرفت. نخست اولویت در این زمینه به شرکت « ماکدونل دوگلاس» داده شد که توانسته بود «موافقت» ارتشبد طوفانیان معاون تسلیحاتی وزارت دفاع ایران را برای خرید هواپیمای « اف - ۱۵» ساخت این شرکت جلب کند. در این هنگام شرکت دیگر آمریکایی به نام «گرومن» نیز وارد نبرد شد و به نوبه ی خود کوشید تا هواپیماهای «اف-۱۴ توکمت» ساخت خودش را اساس نیروی هوایی ایران قرار دهد.

شرکت «گرومن» که اکنون در ایران رسوا شده است، در سال ۱۹۷۳ به وضع بسیار دشواری دچار شده بود. مطلب از این قرار بود که به علت سقوط های متعدد هواپیمای « اف - ۱۴»، سناتور بروکسمایر در کمیسیون نیروهای مسلح سنای آمریکا پیشنهاد کرد که قرارداد ۶/۴ میلیارد دلاری منعقد شده توسط نیروی دریایی آمریکا در باره ی تحویل ۳۹۰ فروند هواپیمای « اف - ۱۴»، فسخ شود. بلافاصله پس از آن بهای

سهام شرکت «گرومن» که با وزارت دفاع آمریکا رابطه ی نزدیک داشت، در بورس نیویورک تنزل کرد. شرکت «گرومن» در معرض خطر ورشکستگی قرار گرفت.

ولی «مجتمع نظامی - صنعتی» آمریکا به رونق این شرکت علاقه بسیار داشت. بدین جهت طرحی ریخته شد که اقدامی به عمل آید تا دولت ایران برای خرید پارتی بزرگی از هواپیمای «اف - ۱۴» سفارش بفرستد و بدین طریق اعتبار هواپیمای مزبور بالا رود و وضع مالی شرکت تحکیم گردد. از پی آن تهران زیر فشار قرار گرفت. برای تسریع این معامله شرکت «گرومن» شخصی به نام هوشنگ لاوی را که در ایالت لونگ آیلند آمریکا دفتر مخصوص خرید و فروش اسلحه داشت، به عنوان دلال وارد کار کرد. شخص اخیر با ارتشبد محمد خاتمی فرمانده ی نیروی هوایی ایران - شوهر فاطمه خواهر شاه ، - رابطه ی نزدیک داشت. لاوی با ارتشبد حسن طوفانیان معاون وزیر دفاع ایران نیز که قبلاً از او یاد شده ، ارتباط داشت. در نتیجه ی این امر دولت ایران مذاکرات خود را با شرکت «ماکدونل دوگلاس» در باره ی خرید هواپیمای «اف - ۱۵» قطع کرد و شرکت «گرومن» دو سفارش برای تحویل ۸۰ فروند هواپیمای «اف - ۱۴» جمعاً به بهای دو میلیارد و دویست میلیون دلار ، دریافت داشت. علاوه بر آن بانک ملی ایران وامی به مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار در اختیار شرکت آمریکایی «گرومن» گذاشت و شرکت مزبور توانست خود را از ورشکستگی ناشی از لغو سفارش های نیروی دریایی آمریکا نجات دهد. ارتشبد خاتمی و ارتشبد طوفانیان در ازاء این معامله که با پا در میانی شرکت لاوی انجام گرفته بود، مبلغ ۲۸ میلیون دلار «حق کمیسیون» دریافت داشتند. «ژنرال های زرنگ» ایرانی برای تسهیل این عملیات مالی ، با همکاری مالی برخی از اعضای دیگر خانواده ی شاه، شرکت قلابی خاصی به نام شرکت «ایر تاکسی» («تاکسی هوایی») در تهران تأسیس کردند. به طوری که بعدها در جریان بازرسی معلوم شد، رشوه های شرکت «گرومن» به حساب جاری همین شرکت واریز شد. دیری نگذشت که نخستین ۸۰ فروند هواپیمای مدرن «اف-۱۴ توکمت» به نیروی هوایی ایران رخنه کرد.

بدینسان در سال ۱۹۷۵ یعنی هنگامی که درآمد نفت ایران برای نخستین بار کاهش یافته بود و بودجه ی کشور ۲/۵ میلیارد دلار کسری پیدا کرد و دولت ایران به بحث و مذاکره در باره ی دریافت یک وام بزرگ از خارج پرداخته بود و ۵۴ درصد از مردم ایران در وضع «پائین تر از مرز فقر» به سر می بردند ، مقامات عالیه ی رژیم شاه به نجات شرکت «گرومن» یکی از مهم ترین شرکت کنندگان «مجتمع نظامی - صنعتی» آمریکا شتافتند.

دستگاه ریاست جمهوری آمریکا پس از مذاکرات محرمانه ی ماه مه سال ۱۹۷۲ نیکسون و کیسینجر در تهران و پس از دیدار سال ۱۹۷۶ کیسینجر از تهران ، تصمیمی اتخاذ کرد که در اسناد شورای امنیت ملی آمریکا ثبت است و به موجب آن ارسال تسلیحات و از جمله هواپیماهای جنگی به ایران ، از هر گونه محدودیتی که به ملاحظات سریت و امنیت نظامی برای ارسال تکنیک جنگی آمریکا به خارجه ، حتی برای کشورهای ناتو، وجود داشت، معاف بود. در نتیجه ی این امر ایران امکان یافت هواپیماهای « اف - ۱۴ » را به موشک مدرن «فنیکس» که در آن واحد، شش هدف هوایی را نابود می کرد ، مجهز سازد. قرارداد دیگری نیز امضاء شد که طبق آن شرکت «بوئینگ» متعهد می شد ده فروند هواپیمای سیستم «آواکس» مجهز به دستگاه جاسوسی رادار الکترونیک، به ایران تحویل دهد(سه هواپیما از این نوع ، هر یک به بهای ۲۰۰ میلیون دلار به ایران تحویل شد). همین شرکت ۶ هواپیمای « ث ۱ - ۹ ث » مخصوص بنزین رسانی هوایی به شکاری ها و بمب افکن ها ، به ایران فروخت. شرکت «نورتروپ» که ایضاً با «مجتمع نظامی - صنعتی» آمریکا ارتباط نزدیک داشت ، بیش از ۱۰۰ بمب افکن « اف - ۱۵ » به ایران تحویل داد. شرکت « بل هلیکوپتر کمپانی » که از شرکت های با نفوذ آمریکاست، سفارش بسیار پُرسودی برای تحویل هلیکوپتر از رژیم شاه دریافت داشت.

قرارداد سری میان آمریکا و ایران در باره ی استقرار سیستم « آی بکس » که به کمک انحصارهای بزرگ آمریکایی انجام می گرفت در نقشه های تجاوزکارانه ی امپریالیسم آمریکا نقش خاصی بازی می کرد. این سیستم که به ماهواره ها و دستگاه الکترونیک خاصی برای زیر نظر گرفتن مناطق عظیمی از خاورمیانه ، مجهز بود ، طبق اطلاع مجله ی « آئوسن پلئیک » آلمان غربی بیش از ده میلیارد دلار قیمت داشت و می توانست کلیه ی امواج رادار و موشک و غیره را شناسایی و ضبط کند. طبق نوشته ی همین مجله ، معامله ی یاد شده در نوع خود بی همتا بود، زیرا در آن پیش بینی می شد که کارمندان آژانس امنیت ملی آمریکا که سری ترین اطلاعات نظامی آمریکا را در اختیار داشت، برای استفاده از سیستم «آی بکس» بکار گرفته شوند. یکی از روزنامه نگاران ایرانی ضمن تفسیر خبر مربوط به تدارکات پر تب و تاب و تابی که تا نوامبر سال ۱۹۷۸ برای ایجاد سیستم «آی بکس» در ایران انجام گرفت، در مجله ی «لوموند دیپلماتیک» (شماره ی اکتبر سال ۱۹۷۸) نوشت که احداث سیستم «آی بکس» در ایران نقض فاحش قراردادی است که در ۱۵ سپتامبر سال ۱۹۶۲ میان ایران و اتحاد شوروی به امضاء رسید و به موجب آن دولت ایران متعهد می شد به هیچ دولت خارجی اجازه ی ایجاد پایگاه در خاک خود ندهد.

تلاش های پر تب و تاب برای ایجاد یک نیروی هوایی عظیم کاملاً غیر دفاعی ، بی آن که ایران پرسنل فنی لازم برای آن داشته باشد، سیل بی پایان مهندسان نظامی و تکنیسین و مستشاران نظامی و غیر نظامی آمریکایی را به سوی ایران سرازیر کرد. بخش بزرگی از آن ۵۰ هزار مستشاز آمریکایی که در نیمه ی دوم سال های دهه ی هفتاد سعی داشتند ایران را به یک مستعمره ی کامل بدل کنند، در نیروی هوایی ایران خدمت می کردند و عملاً بر آن فرمان می راندند.

این واقعیات نشان می دهند که محافل حاکمه ی آمریکا به کمک رژیم ضد ملی و ضد دمکراتیکی که پس از کودتای تدارک شده ی به وسیله ی «سیا» ، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران روی کار آوردند، ایران را به

پایگاه جدید هواپیماهای جنگی خود، تبدیل کرده بودند. ده ها میلیارد دلار از درآمد نفت که مردم ایران برای رشد اقتصاد و فرهنگ خود نیاز حیاتی بدان داشتند، برای نجات انحصارهای نظامی - صنعتی آمریکا از ورشکستگی و برای ثروت اندوزی درباریان و تیمساران خودفروخته ی ایران به مصرف می رسید. چنین وضعی طبعاً جمعیت ۳۵ میلیونی ایران را شدیداً خشمگین می ساخت و این یکی از علل مهم انقلاب همگانی مردم بود که طومار رژیم پوسیده ی شاه را در هم پیچید.

مسابقه ی تسلیحاتی دیوانه وار رژیم شاه در سال های دهه ی هفتاد به گسترش عظیم نیروی هوایی ایران محدود نمی شد. به نیروهای زمینی نیز توجه فراوان معطوف می گردید و در نیمه ی سال های دهه ی هفتاد نیروهای زمینی ایران سه لشکر تانک، لشکر چترباز و یک تیپ عملیات مخصوص در اختیار داشت. دو واحد اخیر طبق الگوی واحدهای آمریکایی مشابهی سازمان یافته بودند که در دوران تجاوز امپریالیسم آمریکا به ویتنام تشکیل شده و برای عملیات «ضد چریکی» و به بیان صحیح تر برای عملیاتی در نظر گرفته شده بودند که کم ترین رابطه ای با دفاع کشور نداشتند و هدف از ایجاد آن ها فقط سرکوب داخل و خارج کشور بود.

رژیم شاه از سال ۱۹۷۳ به بعد به نوسازی کامل لشکرهای تانک می پردازد و این تنها عرصه ای بود که آمریکایی ها از رقیبان انگلیسی خود شکست خوردند. تانک های آمریکایی کهنه شده «ام-۴۷» و «ام-۶۰» با تانک های انگلیسی «چیفتن» تکمیل شدند. در سال ۱۹۷۵ ارتش ایران ۷۶۰ تانک از این نوع دریافت داشت که به سیستم تکمیلی هدایت آتش لیزر مجهز بودند. ولی مطلب بدین جا نیز پایان نمی پذیرفت. در ماه مه سال ۱۹۷۵ دولت شاه قراردادی برای خرید ۱۲۰۰ تانک «چیفتن» دیگر امضاء کرد. ارتشبد طوفانیان معاون تسلیحاتی وزارت دفاع ایران بدون مضایقه از پرداخت پول (و البته با دریافت «حق کمیسیون» های کلان) با طرف های انگلیسی معامله قرار گذاشت که نوع تکمیل شده ای از تانک «چیفتن» به نام «چیفتن شیر» با زره

ی مخصوص و موتور جدید «رولس رویز» تولید کنند. این معامله به تنهایی برای خزانه ی ایران بیش از سه میلیارد دلار تمام شد. پروفیسور کوتزل کارشناس امور تسلیحاتی ایران در اونیورسیتة ی جرج تائول که با اطرافیان شاه روابط نزدیک داشت، در کتاب «ایران در چنگ قدرت پهلوی» نوشت که نیروی تانک های ایران پس از تحویل دومین پارتی تانک های «چیفتن» می بایست به دو برابر نیروی تانک های ارتش خود انگلیس برسد و با نیروی تانک ارتش فرانسه برابر شود. و این در کشوری بود که بخش بزرگی از مردم آن با شکم گرسنه زندگی می کردند و یا در معرض خطر گرسنگی بودند.

طبق دستور وزارت دفاع آمریکا آموزش نیروهای زمینی ایران در جهت عملیات پیاده کردن نیرو و مأموریت جنگی در کرانه های دریایی دوردست، انجام می گرفت. به همین جهت در ارتش ایران ، همانگونه که قبلاً یادآور شدیم، یک لشکر چترباز و یک تیپ عملیات مخصوص وجود داشت و نیز در چارچوب فرماندهی نیروهای زمینی یک فرماندهی هوایی خاص عمل می کرد که بزرگترین نیروی هلیکوپتر جهان مرکب از بیش از ۲۰ هلیکوپتر توپ دار و ۲۸۷ هلیکوپتر نوع هوانیروز در اختیار داشت. ساختمان این هواپیماها میلیاردها دلار سود برای شرکت « بل هلیکوپتر کمپانی» تأمین می کرد. نمایندگان این شرکت با رفتار زننده و گستاخ و تحریک آمیز خود در اصفهان به هنگام احداث مؤسسات مونتاز برای شرکت، خشم تمام مردم این مرکز کهن فرهنگ ایران را علیه خود برانگیخته بودند. رژیم شاه همزمان با آماده سازی نیروهای مسلح خود برای عملیات تعرضی، **بزرگترین ناوگان «هاور کرافت» جهان** مرکب از کشتی های پرنده را ، نیز ایجاد کرد.

نیروهای ارتش ایران نخستین بار از هلیکوپترها و کشتی های پرنده در نوامبر سال ۱۹۷۱ یعنی هنگامی استفاده کردند که شاه طبق قرار سری با لندن و واشنگتن ، ناگهان جزایر ابوموسی و تنب کوچک و بزرگ را که پیش از آن در تصرف شیخ نشین های شارجه و رأس الخیمه بود، اشغال کرد.

محافل حاکمه ی آمریکا ضمن پشتیبانی از نقشه های توسعه طلبانه ی شاه به یک تیر دو نشان می زدند. آن روزها کار خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس که استعمارگران انگلیسی صد و پنجاه سال تمام آن را «دریاچه ی انگلیس» می نامیدند، به پایان می رسید. قطر و بحرین که طی صد سال تحت الحمایه ی انگلیس بودند، مستقل اعلام شدند. برای تبدیل شیخ نشین های عمان به امارات متحده ی عربی مستقل تدارک دیده می شد. در سراسر این منطقه روحیات ضد امپریالیستی قوت می گرفت و اعتبار عراق و جمهوری دمکراتیک خلق یمن بالا می رفت. در بحرین و امارات متحده ی عربی ، مسئله ی استقرار روابط با اتحاد شوروی مورد بحث قرار گرفته بود.

این وضع واشنگتن را ناراضی کرد. ایالات متحده ی آمریکا با تشویق شاه با اشغال ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک ، کرانه های جنوبی تنگه ی هرمز را زیر کنترل ارتش ایران که به سلاح آمریکایی مجهز بود و مستشاران آمریکایی بر آن فرمان می راندند، قرار داد. از آنجا که درست در همین موقع ایجاد سریع پایگاه نظامی دریایی و هوایی بندرعباس واقع در کرانه ی شمالی تنگه ی هرمز آغاز شد، تنگه ی هرمز که به عنوان یگانه راه خروج نفت از خلیج فارس به اقیانوس هند، اهمیت استراتژیک عظیم دارد، زیر کنترل ایران و بالتیجه آمریکا قرار گرفت.

این امر طبق نقشه ی استراتژی پردازان واشنگتن می بایست بار انجام آن وظایف نظامی و سیاسی مربوط به خلیج فارس را که قبلاً توسط استعمارگران ضعیف شده ی انگلیسی انجام می گرفت، به دوش ایران بیندازد. نیروهای ایران در جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک و نیروی هوایی ایران در تنگه ی هرمز می بایست از برقراری تماس میان عراق و جمهوری دمکراتیک خلق یمن جلوگیری کنند و زمامداران بحرین و قطر و امارات متحده ی عربی را زیر فشار قرار دهند تا فکر برقراری مناسبات سیاسی با اتحاد شوروی نداشته باشند.



علاوه بر آن حضور نیروهای مسلح ایران در کرانه ی جنوبی تنگه ی هرمز می بایست به محافل حاکمه ی آمریکا کمک کند تا نفوذ خود را در سلطان نشین عمان که از نظر استراتژیک اهمیت بسیار دارد، تشدید کنند. یک سال پیش از آن عمال انگلیسی در عمان با توسل به کودتای نظامی ، سلطان قابوس - فارغ التحصیل دانشکده ی «سند هرست» انگلیس را به حکومت رساندند و مسقط تحت الحمایه ی سابق خود را که نام عمان بدان داده بودند، وارد مجمع کشورهای عربی و سازمان ملل متحد کردند و از این راه کوشیدند تا بازمانده ی نفوذ انگلیس را در شبه جزیره ی عربستان و نیز انحصار شرکت های نفتی انگلیسی را در زمینه ی اکتشاف و استخراج منابع نفتخیز عمان، حفظ کنند.

تسلط خونین برده داران مسقط بر خلق آزاده ی عمان از ده ها سال پیش واکنش های شدید بر می انگیخت. طی این سال ها جنبش خلق عمان به کمک نیروهای مسلح انگلیس سرکوب می شد. پس از خروج استعمارگران انگلیسی از منطقه ی خلیج فارس جنبش آزادی بخش عمان و از آن جمله مبارزه ی خلق ظفار به سرعت قوت گرفت. نیروهای سلطان قابوس هم ضعیف بودند و هم غیر قابل اعتماد. نیروهای مسلح انگلیس نمی توانستند دامنه ی عمل خود را در عمان زیاد گسترش دهند، زیرا با مخالفت شدید زحمتکشان انگلیسی که حاضر به تحمل فشارهای ناشی از جنگ های استعماری بی پایان نبودند، رو به رو می شدند. محافل حاکمه ی آمریکا در آن زمان به جنگ کثیف علیه مردم ویتنام مشغول بودند. نیم میلیون تن از سربازان آمریکایی را به هندوچین فرستاده بودند.

در چنین اوضاع و احوالی شاه برای کمک به کشورهای امپریالیستی در سال ۱۹۷۲ ، با سلطان قابوس برای مبارزه ی مشترک علیه خلق ظفار یک قرارداد سری امضاء کرد. واحدهای بزرگی از نیروهای زمینی و هوایی و دریایی ایران به منطقه ی جنوب غربی عمان واقع در مجاورت مرزهای عمان با جمهوری دمکراتیک

خلق یمن اعزام شدند. بدینسان برای استفاده از لشکر چتر باز و تیپ عملیات مخصوص که شاه آن ها را در اوایل سال های هفتاد به دستور مستقیم واشنگتن تشکیل داده بود، فرصت مناسبی پیدا شد.

طبق اعتراف پروفیسور کوتزل ، شاه، عمان را به میدان خاصی برای آزمایش سلاح های مدرن آمریکایی و تمرین نیروهای مسلح ایران تبدیل کرد. نیروهای عملیاتی ارتش ایران در منطقه ی ظفار هر سه ماه یک بار عوض می شدند. این تعویض های گران قیمت به دو منظور انجام می گرفت: یکی برای جلوگیری از ناراضیاتی سربازان ایرانی از انجام وظایف دژخیمی در حق خلق ظفار و دیگری تعلیم عده ی هر چه بیشتری از سربازان برای عملیات جنگی در مناطق کوهستانی و صحرائی.

شایان توجه است که بیشترین عده ی سربازان ایران و تکنیک جنگی در بهار سال ۱۹۷۵ به ظفار فرستاده شد و این هنگامی بود که مطبوعات آمریکا چپ و راست خبر می دادند که ایالات متحده در تدارک اجرای نقشه هایی برای اشغال مناطق چاه های نفت کویت و عربستان سعودی به وسیله ی نیروهای چتر باز آمریکاست. همان زمان نیز ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی که با دیپلماسی مزورانه ی کیسینجر در زمینه ی برقراری صلح جداگانه میان مصر و اسرائیل ، شدیداً مخالفت میکرد، در قصر خود در ریاض به قتل رسید. استقرار نیروهای مسلح ایران در نزدیکی مرزهای جنوبی عربستان سعودی ، در چنین شرایطی بی گمان به تحقیق نقشه های جنگ روانی که وزارت دفاع و «سیا»ی آمریکا علیه اعراب تهیه کرده بودند، کمک می کرد. حتی در بهار سال ۱۹۷۸ که خشم عظیم مردم ایران از بیدادگری رژیم شاه و تبعیت سیاست داخلی و خارجی ایران از منافع امپریالیسم آمریکا شکل پیکارهای خیابانی آشکار علیه رژیم را به خود گرفت، طبق نوشته ی مجله ی «میدل ایست» در مقاله ی یادشده، نزدیک به ۱۰ هزار افسر و سرباز ایرانی همچنان در ۶۲ پایگاه و پاسگاه نظامی عمان مستقر بودند و هر روز عده ای از آنان کشته و زخمی می شدند تا عمان به پایگاه نظامی امپریالیسم آمریکا و ارتجاع سلطنتی ایران در مجاورت خلیج باب المندب، تبدیل گردد.

مداخله ی نظامی ایران در عمان که هزاران تن از ایرانیان و اعراب را به خاک هلاک افکند و برای خزانه ی ایران به قیمت چندین میلیارد دلار تمام شد، میان ایران و همسایگان عربش در منطقه ی خلیج فارس بیگانگی پدید آورد. سوءظن متقابل به مسابقه ی تسلیحاتی انجامید و زمامداران عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی در این مسابقه به شرکت فعال پرداختند. این امر برای «مجتمع نظامی-صنعتی» آمریکا سودهای هنگفتی در بر داشت و در عین حال وابستگی ایران و یک سلسله از کشورهای عربی را به سیاسی خارجی و نظامی امپریالیسم آمریکا، تشدید می کرد.

تحلیل جامع نقش و جای ایران در نقشه های تجاوزکارانه ی جهانی محافل حاکمه ی آمریکا در اواخر سال های دهه ی هفتاد، بدون بررسی دقیق فعالیت رژیم شاه در زمینه ی ایجاد نیروی دریایی تعرضی، ممکن نیست.

در سال های ۱۹۶۰-۱۹۶۹ به ابتکار شخص شاه یک ناوشکن کهنه شده ی انگلیسی به نام «آرتمیز» و دو ناوشکن آمریکایی به نام «ببر» و «پلنگ» خریداری شد. محافل حاکمه ی انگلیس و آمریکا از این معامله ی سه جانبه سود بردند یعنی به جای تحویل این کشتی ها به انبار آهن پاره ها، آن ها را به ایران فروختند و علاوه بر این کارخانه های کشتی سازی آنان، مبالغ هنگفتی بابت مدرنیزه کردن این کشتی ها دریافت کردند و آنگاه هجوم مستشاران خارجی و در درجه ی اول آمریکایی به نیروی دریایی ایران آغاز شد. ایران همزمان با خرید این ناوشکن ها، عده ی زیادی ناوهای گشتی و ناوچه نیز خریداری کرد. مجموع این کشتی ها به اضافه ی کشتی های «هاور کرافت» ناوگان جنگی ایران را که در خلیج فارس مسلط داشت، پدید آورد.

ولی انحصارهای آمریکایی به این اکتفا نکردند. در آغاز سال های هفتاد که محافل حاکمه ی انگلیس امتناع خود را از ادامه ی انجام وظایف نظامی-پلیسی در مناطق واقع در شرق سوئز اعلام داشتند، شاه به دستور واشنگتن به ایجاد ناوگان اقیانوس پیما پرداخت. سه زیر دریایی از نوع «تنگ» به آمریکا سفارش داده

شد. این زیر دریایی ها به علت کم عمق بودن آبهای خلیج فارس، فقط می توانستند از روی آب های آن عبور کنند. با توجه به این امر و نیز با توجه به شعاع عمل این زیر دریایی ها کاملاً پیداست که آنها را، نه برای دفاع از خلیج فارس که شاه غالباً از آن ها سخن می گفت، بلکه برای مقاصد تجاوزکارانه در نظر گرفته بود. شایان ذکر است که حتی در ناوگان آمریکا فقط شش زیر دریایی از نوع «تنگ» وجود دارد.

شش ناوشکن امریکایی موشک دار نوع «اسپروآنس» که شاه در آغاز سال های هفتاد سفارش داده بود، تاریخچه ی جالب تری دارند. این کشتی ها که به اصطلاح ناوشکن نام داشتند، در واقعیت امر رزمناوهای به ظرفیت ۷۸۰۰ تن و مجهز به موشک های ضد هوایی «سی اسپاروئو» و موشک های ضد زیر دریایی «اسروک» بودند. شعاع عمل «اسپروآنس» به اندازه ای بود که این ناوشکن ها می توانستند بدون سوخت گیری سراسر اقیانوس هند را بپیمایند. بهای یک ناوشکن از این نوع به صد میلیون دلار می رسید. ناگفته نماند که «اسپروآنس» در آغاز سال های هفتاد کامل ترین نوع کشتی های روی آبی بود و ضمناً در همان حال که شاه شش ناوشکن از این نوع سفارش داده بود، خود نیروی دریایی ایالات متحده توانست فقط پنج کشتی از این نوع را، سفارش دهد.

ایجاد ناوگان بزرگ برای خلیج فارس و اقیانوس هند، نوسازی پایگاه های دریایی پیشین و احداث پایگاه های تازه را ایجاب می کرد. مثلاً رژیم شاه به کمک آمریکا، یک پایگاه بزرگ دریایی در جزیره ی خارک برای کشتی های «هاور کرافت»، یک پایگاه در جزیره ی قشم برای ناوهای سبک و یک پایگاه در بوشهر برای هلیکوپترهای نیروی زمینی و نیروی هوایی ساخت. علاوه بر این یک پایگاه عظیم هم در بندرعباس احداث شد که برای ناوهای سنگین و شش زیردریایی سبک سفارشی به آلمان غربی و نیز برای هواپیماهای نیروی زمینی و دریایی، در نظر گرفته شده بود. ساختمان پایگاه بندرعباس به تنهایی برای ایران ۸۰۰ میلیون دلار هزینه برداشت.

برای تجهیز کامل این پایگاه و برای رساندن نیروهای زمینی مأمور اشغال عمان بدانجا، با خرج صدها میلیون دلار، راه آهنی میان بندرعباس و اصفهان احداث شد، ولی باز هم کار بدینجا پایان نیافت.

در اواسط سالهای هفتاد طرح پیشنهادی آمریکا ساختمان بزرگترین پایگاه دریایی و هوایی در بندر چاه بهار مکران چسبیده به مرز پاکستان، در کرانه ی دریای عمان، با نهایت سرعت آغاز شد. این پایگاه که یک میلیارد دلار هزینه در برداشت، برای ناوشکن های موشک دار «اسپروانس» و زیردریایی های «تنگ» و هواپیماهای اکتشافی دور پرواز «اوربون پ - ۳» که بیش از ۱۷ ساعت می تواند در هوا بماند، در نظر گرفته شده بود. طبق گفته ی سه کارشناس مشهور: ۱- پروفیسور سوتلر نگارنده ی فصل «نیروهای مسلح ایران» از کتاب «ایران در چنگ قدرت پهلوی»، ۲- پروفیسور دلتاشتینن نگارنده ی کتاب «اسلحه در اقیانوس هند» و ۳- مایکل کلیر نگارنده ی مقاله ی «اسلحه برای شاه» که در مجله ی «نیشن» انتشار یافت، ساختمان پایگاه بندرعباس و به ویژه چاه بهار، پیدایش زیردریایی های «تنگ» و ناوشکن های موشک دار «اسپروانس» و تجهیز نیروی هوایی ایران به هواپیماهای اکتشافی دور پرواز «اوربون پ - ۳» و هواپیماهای بنزین رسان هوایی به شاه امکان می داد که پهنه ی آب های بخش غربی اقیانوس هند را تا جمهوری افریقای جنوبی کنترل کند و در صورت لزوم «به قاهره و دهلی و استانبول هجوم برد».

همانگونه که در صفحات پیش یادآور شدیم در لحظه ی سفارش شش ناوشکن آمریکایی «اسپروانس» ، قیمت هر یک از آن ها میلیون ها دلار و کل بهای آن ها به اضافه ی لوازم یدکی ۷۰۰ میلیون دلار معین شده بود. ولی در سال ۱۹۷۲ اطلاع داده شد که ارزش یک ناوشکن موشک دار در حدود ۱۷۵ میلیون دلار است. در اواخر سال ۱۹۷۵ شرکت «لیتون اینداستریز» اعلام کرد که قیمت یک فروند ناوشکن موشک دار «اسپروانس» تا ۳۸۰ میلیون دلار افزایش یافته است. این افزایش قیمت ها که نقض فاحش قرارداد و تعهدات آمریکا بود، حتی شاه را مجبور کرد که در قبال آن به نوعی واکنش نشان دهد. در ۱۳ ژانویه ی سال ۱۹۷۶

شاه ضمن گفتگو با پروفیسور کوتزل که به عنوان رئیس مرکز پژوهش های استراتژیک بین المللی دانشگاه جرج تائون با وزارت دفاع آمریکا در ارتباط نزدیک است، گفت در نتیجه ی این افزایش بی سابقه ی قیمت ناوشکن های موشک دار و نیز به علت کسر بودجه ی ایران، من مجبور خواهم شد از سفارش کشتی های نوع «اسپروانس» صرف نظر کنم، ساختمان پایگاه چاه بهار را متوقف سازم و استراتژی خود را در مورد اقیانوس هند مورد تجدید نظر قرار دهم. سه روز پس از این گفتگو معاون تسلیحاتی وزارت دفاع ایران - ارتشبد طوفانیان که سه سال پیش به اتفاق ارتشبد خاتمی شوهر خواهر شاه و فرمانده ی نیروی هوایی از شرکت «گرومن» در ازاء سفارش پارتی اول هواپیماهای «اف-۱۴» ۲۸ میلیون دلار رشوه گرفته بودند، توسط واشنگتن فوراً به آمریکا احضار شد. در نتیجه ی مذاکرات طوفانیان در واشنگتن، طبق نوشته ی پروفیسور کوتزل، در ژانویه ی سال ۱۹۷۶ قرار گذاشتند که ایران سفارش خود را از شش فروند ناوشکن موشک دار به چهار فروند برساند (ولی شرکت «لیتون اینداستریز» قیمت ها را کاهش نداد) منابع آمریکایی در آن هنگام دعوی می کردند که در نتیجه ی این سازش چون تعداد ناوشکن ها کاهش یافته ، پولی که از خزانه ی ایران بابت خرید آن ها پرداخت می شود، زیادتر نشده است. ولی این به کلی خلاف حقیقت بود. ایران بابت چهار ناوشکن «اسپروانس» به جای ۷۰۰ میلیون دلاری که در سال ۱۹۷۲ برای شش ناوشکن در نظر گرفته شده بود، می بایست یک میلیارد و پانصد میلیون دلار بپردازد! پس از این «سازش»، شاه از تهدید خود برای متوقف کردن ساختمان پایگاه چاه بهار دست برداشت و احداث این پایگاه با آهنگی سریع تا پائیز سال ۱۹۷۸ ادامه یافت.

چنین است برخی از ویژگی های گسترش نیروهای مسلح ایران در سال های هفتاد که شاه، بیش از ۲۰ میلیارد دلار خرج آن کرد. از سال ۱۹۷۳ در سخنرانی و مصاحبه های متعدد شاه و دریا سالارها و تیمسارهای نزدیک به او تصریح می شد که وظیفه ی عمده ی نیروهای مسلح ایران تأمین جریان بی وقفه ی نفت به

آمریکا و اروپای غربی و ژاپن از نفتکش ها در قبال خطر خارجی است. آن زمان هر ۷ دقیقه یک نفتکش از طریق تنگه ی هرمز وارد اقیانوس هند می شد. در کنفرانس هایی که سال ۱۹۷۵ پیرامون مسائل خلیج فارس و اقیانوس هند در مرکز تحقیقات سیاسی و اقتصادی بین المللی در تهران برگزار شد، سخنرانان ایرانی و کشورهای غربی تلاش بسیار به کار بردند تا ثابت کنند که چنین خطری برای جریان نفت از وجود نیروی دریایی شوروی ناشی می شود. با آن که یاوه بودن این دعوی عیان بود، بیان آن در سال های بعد ترجیح بند دستگاه های تبلیغات غرب و مائوئیستی را تشکیل می داد.

بر همه ی جهانیان و از جمله مردم کشورهای خاور نزدیک و میانه و البته ایران روشن است که اتحاد شوروی هیچگاه کسی را تهدید نکرده است و علت عمده ی دوباره بسته شدن کانال سوئز و ایجاد تشنج بزرگ در سراسر منطقه ی خاور نزدیک و بحر احمر، سیاست متجاوزان اسرائیلی بود که از پشتیبانی همه جانبه ی محافل حاکمه ی آمریکا برخوردار بودند. ولی حتی اگر همچنین فرضی را محتمل بگیریم که خطر موهومی از سوی فلان کشور جریان نفت را به سوی کشورهای غرب و ژاپن تهدید می کرد، طبعاً این سؤال پیش می آید که ایران در این میانه چکاره بوده است و مردم ایران چرا به خاطر دفاع از مصرف کنندگان نفت در غرب و ژاپن ، بیست میلیارد دلار برای افزایش نیروهای مسلح مجهز به سلاح های مدرن، خرج کند؟ می دانیم که بخش اعظم نفت کشورهای خلیج فارس، حتی پس از ملی شدن کلی و جزئی صنعت نفت، به کنسرسیوم بین المللی نفت یعنی به «هفت خواهر» کذایی تحویل می شد که نقش عمده را در آنها انحصارهای کلان نفت آمریکا بازی می کردند که درآمدها، با وجود چهار بار افزایش قیمت نفت ، همچنان رو به ازدیاد بود.

بنابراین پس از آنکه انگلیس در سال ۱۹۷۱ کار دفاع از نفتکش ها و حفظ منافع این انحصارها را از سر خود باز کرد و آمریکا هم به علت اشتغال به تجاوز به ویتنام و گرفتاری در جنجال واترگیت، کاری در این زمینه از دستش بر نمی آمد، رژیم شاه داوطلبانه وظیفه ی دفاع از این نفتکش ها و از منافع انحصارهای

نفتخوار را به عهده گرفت. سرانجام باید گفت که رژیم شاه تمام بار کمرشکن هزینه‌ی حفاظت بی‌جهت حمل نفت از منطقه‌ی خلیج فارس را به دوش مردم ایران انداخت و حال آن که فقط یک چهارم نفتی را که از خلیج فارس به اروپای غربی و آمریکا و ژاپن می‌رفت، استخراج می‌کرد.

بنابراین با حقانیت کامل می‌توان گفت که وجود رژیم شاه برای محافل حاکمه‌ی آمریکا در درجه‌ی اول از آن جهت لازم بود که بار سنگین مادی ناشی از خروج انگلیس از خلیج فارس و کنترل خلیج فاری و اقیانوس هند را در زمانی که محافل اجتماعی آمریکا به علت جنگ ویتنام و رسوایی واترگیت با افزایش اعتبار برای گسترش نیروهای مسلح آمریکا و افزایش مداخلات نظامی آمریکا در منطقه‌ی اقیانوس هند، مخالفت می‌کردند، به دوش مردم ایران بگذارد.

رژیم شاه در لحظه‌ای که «قرقی»‌های آمریکایی با وضع دشوار رو به رو بودند، به آن‌ها کمک کرد تا بخش معینی از هزینه‌های چندین میلیاردی لازم برای اجرای سیاست نواستعماری آمریکا در منطقه‌ی غربی اقیانوس هند و دریای احمر و خلیج فارس را از دوش مالیات دهندگان «اعتصاب‌گر» آمریکایی بردارد و به مردم بلاکشیده‌ی ایران تحمیل کند. علاوه بر این همانگونه که پروفیسور کنتلر مجبور شد در کتاب خود: «ایران در دوران سلطنت پهلوی» اعتراف کند، سفارش‌های عظیم ایران برای دریافت انواع مدرن هواپیماها و ناوهای جنگی و موشک‌ها و دستگاه‌های الکترونیک و غیره، نه تنها میلیاردها سود برای «مجتمع نظامی-صنعتی» آمریکا تأمین کرد. بلکه موجبات لازم را نیز فراهم آورد تا شرکت‌های بزرگ اسلحه‌سازی آمریکا اولاً انواع تسلیحات مدرن را با پرداخت هزینه‌های گران‌قیمت تحقیقات علمی، طرح ریزی کنند و ثانیاً از طریق دریافت سفارش برای پارتی‌های بزرگ اسلحه، قیمت‌های تمام‌شده‌ی آن‌ها را کاهش دهند و بنابراین قدرت رقابتی خود را فزونی بخشند و ثالثاً ایران با سفارش‌های خود و با واگذاری وام به شرکت‌های کمک کرد تا در دوران سخت نیمه‌ی سال‌های هفتاد روی پای خود بند شوند.



باید در نظر داشت که رژیم شاه در انجام یک وظیفه ی بسیار دشوار و پر دردسر دیگر نیز به محافل آمریکا کمک می کرد. ایران کار ارسال نفت به متجاوزان اسرائیلی و نژادپرستان آفریقای جنوبی را به عهده ی خود گرفت. با وجود برآشفستگی سراسر جامعه ی ترقیخواه بشری و از آن جمله نیم میلیارد سکنه ی آفریقا و کشورهای عربی، ۹۰ درصد نفت مورد نیاز جمهوری آفریقای جنوبی و ۶۵ درصد نفت اسرائیل به دستور واشنگتن از طریق ارسال نفت از ایران تأمین می شد. نفت ایران نخست وارد لوله ی نفت آمریکا - اسرائیل میان عیلات(واقع در خلیج عقبه) و آشکلون می شد و از طریق این لوله سپس در اختیار ناوگان ششم آمریکا و نیروهای مسلح اشغالگران اسرائیلی قرار می گرفت. این مطلب نیز بر همگان روشن است که رژیم شاه طی چندین سال تمام، مخفیانه با دستگاه دیپلماسی و جاسوسی اسرائیل برای تضعیف جبهه ی واحد خلق های عرب که در راه تحقق قطعنامه های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد در باره ی آزاد کردن سرزمین های عربی تحت اشغال اسرائیل، مبارزه می کردند، همکاری داشت.

رژیم شاه در سال های هفتاد اقدامات خود را با واشنگتن و پکن هماهنگ می ساخت و از حل و فصل سیاسی در آسیای جنوبی ممانعت به عمل می آورد. این رژیم در سال های ۱۹۷۷-۱۹۷۸ همراه با دستگاه دیپلماسی آمریکا و در برخی موارد به دستور مستقیم آمریکا در تصادمات شاخ آفریقا، بی پروا مداخله می کرد. در سپتامبر ۱۹۷۸ شاه موافقت واشنگتن را در مورد بند و بست جداگانه در کمپ دیوید که لبه ی تیز آن علیه وحدت خلق های عرب و علیه حق موجودیت مستقل خلق فلسطین بود، تبریک گفت.

فاکت ها و نکاتی که شرح آن رفت گواه انکارناپذیری است بر این که طی ربع قرن پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به دست «سیا» صورت گرفت، امپریالیسم آمریکا، ایران را به مهمترین پایگاه نظامی - سیاسی خود در خاورمیانه و اقیانوس هند و حتی سراسر آسیا بدل کرد. ایران دوران رژیم شاه مهمترین تکیه گاه در زنجیره ی بلوک های نظامی، سیاسی ناتو - سنتو - سیتو بود که محافل حاکمه ی آمریکا به وسیله ی آن می

کوشیدند کشورهای رو به رشد را در بند نگاه دارند و از اتحاد شوروی دور سازند. رژیم شاه به دستیار صغیر «مجتمع نظامی - صنعتی» آمریکا بدل شد. کل درآمد عظیم دو میلیارد تن نفت استخراج شده از چاه های ایران در طول یک ربع قرن برای خرید اسلحه ی آمریکایی، برای ثروت افزایی انحصارهای آمریکایی و شاه و اطرافیانش، برای افزایش و گسترش نیروهای مسلحی که می بایست تا حدوی جای آمریکایی ها را در عملیات نظامی - پلیسی در منطقه ی اقیانوس هند ، بگیرند، به مصرف رسید. رژیم شاه به دستور واشنگتن از متجاوزان اسرائیلی و نژادپرستان آفریقای جنوبی پشتیبانی می کرد، در ایجاد تفرقه میان جنبش های آزادیبخش خلق های کشورهای عربی می کوشید و از حل و فصل عادلانه و مسالمت آمیز مناقشات در خاور نزدیک و میانه و آسیای جنوبی جلوگیری می کرد. این کشور را به مستعمره بیش از ۷۰ هزار کارشناس و مستشار خارجی و از جمله تقریباً ۵۰ هزار نماینده ی وزارت دفاع و «مجتمع نظامی - صنعتی» آمریکا تبدیل کرده بود.

این وضع نشان می دهد که چرا محافل حاکمه ی آمریکا با نقض حقوق بین المللی و اصول منشور سازمان ملل متحد بی شرمانه و بی پروا در امور داخلی ایران مداخله می کرد و برای حفظ رژیم شاه در پائیز سال ۱۹۷۸ برای مداخله ی نظامی در ایران آماده شده بود تا بدین وسیله انقلاب ایران را خفه کند و رژیم شاه را محفوظ نگاه دارد. فقط در پرتو وحدت مردم ایران و اتحاد همه ی نیروهای ترقیخواه کشور در پیکار علیه رژیم شاه و امپریالیسم آمریکا بود که نقشه ی واشنگتن برای مداخله ی نظامی عقیم ماند.

ولی آمریکا حتی پس از آن که مجبور شد از مداخله ی نظامی مستقیم صرف نظر کند، باز هم به تلاش های نومیدانه برای حفظ رژیم شاه ادامه داد. در دسامبر سال ۱۹۷۸ ریچارد هلمز، رئیس سابق «سیا» که در سال های ۱۹۷۳ - ۱۹۷۶ سفیر آمریکا در تهران بود، اظهار داشت که به عقیده ی من برای رژیم شاه نعم البدلی غیر از خود او وجود ندارد و بنابراین ایالات متحده باید تمام تلاش خود را به کار برد تا شاه بر مسند

قدرت باقی بماند. او افزود که: «شاه به هر اونس از پشتیبانی معنوی و سیاسی ما نیاز حیاتی دارد». اظهارات کارتر رئیس جمهور آمریکا در باره ی این که واشنگتن از حوادثی که در ایران می گذرد، نظرش نسبت به مردم ایران برگشته است، نیز نشانگر بی اعتنایی او به اراده ی مردم قهرمان ایران بود که با جانبازی و از خودگذشتگی کم نظیر و سخت کوشی خود که جهانیان آن را آفرین گفتند، طومار این رژیم را در هم پیچیدند. آمریکا به نیرو و دامنه ی عظیم و فراگیر جنبش انقلابی مردم ایران علیه رژیم شاه پی نبرد. این جنبش، تجلی اراده ی مردم ایران بود که دیگر نمی توانستند رژیم شاه را تحمل کنند.

اکنون که مردم ایران انقلاب خود را علیه رژیم شاه و امپریالیسم انجام داده و به برانداختن پی آمدهای موحش فرمانروایی ده ها ساله ی سلطنت پهلوی و امپریالیسم آمریکا بر سرزمین باستانی خویش پرداخته اند، بار دیگر راهزنان آمریکای جهانخوار، ناوها و ناوگان های خود را برای اخافه ی این خلق قهرمان در آب های مجاور کرانه های ایران به جولان درآورده است و با توسل به توطئه های شیطانی و دسیسه و تحریک و تحریف واقعیات می کوشد تا شاید بتواند دست آوردهای انقلاب تاریخی خلق دلاور ایران را که خون ده ها هزار شهید، پشتوانه ی آن است، از میان ببرد. ولی این مردم که با دست خالی بر زورمندان جهانخوار غالب آمدند، این بار نیز با ایثار و فداکاری در راه حفظ دست آوردهای انقلابی، در برابر زورگویی و قلدری امپریالیسم آمریکای تجاوزگر راهزن و ژاندارم جهانی، بزرگترین و غدارترین دشمن خود، قهرمانانه مقاومت می کنند و این بار برای همیشه به آزادی و استقلال سیاسی و اقتصادی میهن خویش تحقق خواهند بخشید. سراسر جامعه ی ترقیخواه بشری در این پیکار تاریخی، پشتیبان مردم ایران خواهند بود.